

فلسفه

آنکه می رزمد، ممکن است بازنده شود؛
آنکه مبارزه نمی کند، هر آینه بازنده است!
برتولت برشت

ارگان مرکزی جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان

شماره ۱۴ . اگست ۲۰۰۷ - بهای هر شماره یک یورو یا معادل آن به اضافه هزینه پستی

دیوار بغداد

از چند سال بدینوسوست که کشور عراق یکی - اگر نه یگانه - از بحرانی ترین مناطق جهان، و به همین اعتبار هم، پایتخت آن بغداد با سیر حوادث همیشگی جانکاه خودش، از پر آشوب ترین شهر ها به شمار می آیند که به همین ملحوظ، مورد توجه افکار عامه و بنابراین، یکی از عرصه های فعالیت متمرکز وسایل ارتباط جمعی جهانی میباشند.

ادامه در صفحه ۲

فریاد دموکراسی

(۲)

نوشته: پوینده

" هر آزادی استرداد جهان انسان و مناسبات انسان، بخود انسان است. آزادی سیاسی، تنقیص انسان از یکسو به یک عضو جامعه مدنی، به یک فرد خودخواه و آزاد؛ از جانب دیگر بیک همشهری Citizen، بیک شخص اخلاقی است...

آزادی انسان تنها وقتی کامل خواهد شد که انسان منفرد واقعی، خود را بمتابه یک همشهری مجرد، در خود منحل سازد؛ وقتی که بمتابه انسان منفرد، در حیات اجتماعی هر روزه - در کارش و در مناسباتش - یک هستی اجتماعی شود؛ و وقتی که او قدرت خود را Forces Propers بمتابه قدرت اجتماعی بشناسد و سازمان دهد و در نتیجه، دیگر این نیروی اجتماعی را بمتابه قدرت سیاسی از خود جدا نسازد " (کارل مارکس)

ادامه در صفحه ۳

در سوگ "زنی" که "خر" نشده بود

(در سوگ "زنی" که "خر" نشده بود) عنوان نوشته ایست از " انگک و بنگک" در پاسخ به اظهارات به اصطلاح انتقادی "ف.س" پیرامون برخی از مطالب مندرجه در صفحه " شوخی با شعر شاعران" که به ابتکار و همت همزمان ما "انگک و بنگک" در نشریه " قطب نما" ی شماره ۱۳ به نشر رسیده است. هیئت تحریر " قطب نما" ضمن تمجید و قدردانی بی پایان از مساعی خستگی ناپذیر "انگک و بنگک" در پیشبرد جنبه های مختلفی از کار نشراتی " قطب نما"، همچنان بدینوسیله پشتیبانی کامل خودش را بویژه از آن بخشی از کار های هدفمند، آموزنده و پرنثر شان در صفحه "شوخی با شعر شاعران" اعلام میدارد که بیهوده مورد "انتقاد" و گویا جدل "ف.س" قرار گرفته است! بر علاوه ما از دیدگاه ها و مواضع اعلام شده "انگک و بنگک" در همین نوشته " در سوگ..." نیز که پاسخی درخور به اظهارات گویا انتقادی "ف.س" میباشند ...

صفحه	در این شماره:
۱	- دیوار بغداد
۳	- فریاد دموکراسی
۹	- در پاسخ به فراخوان کوتینگن
۱۱	- در سوگ "زنی" که ...
۱۶	- یاد بود انقلابی
۱۹	- فرعون شبیرغان
۲۵	- نگاهی به "کارزار اتمی" ...
۲۸	- گناه ملل متحد اس!!!
۳۳	- ۱۰ توصیه برای ...
۳۴	- یک تست روانشناسانه
۳۶	- شوخی با شعر
۳۸	- سرگوشی های کربلایی
۳۹	- آیا می دانید
۴۰	- اشعار
۴۶	- مدافعان قلم بدست طالب
۵۲	- آگهی

ادامه در صفحه ۱۱

دیوار بغداد

گرافه خواهد بود چنانچه گفته شود، این کشور و همین شهر که تا روزگاری نچندان دور، با وجود شرایط اختناق ناشی از حاکمیت یک رژیم فاسد، مستبد و سرکوبگر، موطن نسبتاً آرام و چه بسا مآوی دوست داشتنی برای زندگی و رهایش باشندگان آن بوده است، اینک اما به برکت تجاوز و اشغال امپریالیستی و کارنامه های رسوای مدعیان کاذب تمدن غرب، یعنی همان پیام آوران دروغین آزادی، **دموکراسی، امنیت و حقوق بشر**، به معنا و مفهوم واقعی کلمه، به یک جهنم پیدای روی زمین مبدل گردیده اند!

اگر تا دیروز توده های ستمدیده و زحمتکش مردم و گروه های معین قومی عراق، بار سنگین سلطه استبداد خشن بعثی را بعنوان یک جبر سیاسی بر شانه حمل، و از این رهگذر سالیان متمادی متقبل رنج ها و زجر های فراوانی گردیده اند؛ اینک ملت مظلوم عراق در مجموع، ناگزیر است که در برابر ستم مضاعف و مستقیم ملی امپریالیست های اشغالگر و ارتجاع دست نشانده شان مقاومت نموده، و از عزیزترین خودش، یعنی از آزادی و هستی با وقار انسانی خودش دفاع نماید.

اگر مردم ستمدیده عراق تا دیروز، با مقاومت صبورانه در برابر خودکامگی، زورگویی و اجحاف توانفرسای رژیم ضد بشری صدام، حداقل، خویشتن خویش را در خانه و کاشانه خود شان احساس می نمودند؛ اینک امپریالیست های امریکایی و متحدین شان، همین احساس را هم از ایشان ربوده اند؛ آنها با اشتعال یک جنگ تحمیلی غارتگرانه و خانمانسوز، با سلب استقلال و حق تعیین سرنوشت، و با دست درازی مستقیم به تمامی شئون زندگی و مقدرات شان، در حقیقت همان احساس "خانه خودی" و "میهن آبابی" را نیز از ایشان غصب، و چنان عرصه را بر این مردم جان بر لب رسیده تنگ ساخته اند که کتله های عظیمی از آنها، به صد ها هزار و میلیون، ناچار میگردند تا برای زنده ماندن یا حد اقل گذران در یک فضای بدور از تعدی، ترس و رعب و اضطراب همیشگی، همه روزه شهر و کشور خودشان را ترک، و به تن دادن به خانه بدوشی و آوارگی در ماورای مرزهای کشور شان دل خوش نمایند!

اگر تا دیروز امریکایی ها و انگلیس ها و آنهم گویا با یک شرعیت مسخره آله دست خود شان - سازمان ملل - گوشه هایی از خاک عراق در شمال و در جنوب را، زیر عنوان مناطق امن، عملاً از پیکرش جدا نموده بودند؛ کنون با اشغال کامل این کشور، قلب خونین آن - بغداد - را باز هم به بهانه تأمین امنیت، با کشیدن یک خط فاصل مذهبی بنام - **شیعه و سنی** -، در حقیقت پاره و پاره و به آحاد خودش تجزیه می نمایند؛ اعمار دیوار بغداد چنین معنا را داشته، و به همین سیاست باید خدمت نماید!

دیوار بغداد بمثابه شاهکار "ابداعی امنیتی" امپریالیست های امریکایی، رسوا ترین و جنایتبار ترین ثمره یک سیاست تفرقه افکنانه ضد بشری میباشد که متجاوزین اشغالگر، بنام آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و بالاخره امنیت، در حق یک ملت تحت ستم اعمال می نمایند!

آن بخش هایی از سکنه بغداد را که علیرغم خفقان طاقت فرسای حاکم، و با وجود تنش های برانگیخته شده تصنعی قومی و مذهبی و... هنوز هم در محله های خود شان و در شهر خود شان باقیمانده اند، اینک خط فاصل گویا ابداعی اشغالگران امریکایی یعنی **دیوار بغداد**، قهرا و بطور رسمی از هم جدا میسازد؛

این دیوار، باشندگان بغداد را بر اساس تعلق مذهبی، در فرقه های شیعه و سنی تقسیم، و بمثابه حصارای عبورناپذیر در میان شان حایل میگردد؛ باشندگان یک شهر که از سده ها، و در واقع از زمانی که تاریخ بیاد دارد، با وصف گوناگونی های حاصل از تنوع نژادی، قومی، مذهبی و زبانی، همه با هم همزیستی و آمیزش داشته و در همه عرصه های حیات جمعی، بعنوان یک جماعت واحد و یک ملت واحد، تاریخ مشترک و سرنوشت مشترک داشته اند.

تنش های مذهبی که اینک بمثابه حوادث و رویداد های روزمره تا سرحد تصفیه و کشتار های کور جمعی هم پیش میروند، واقعیت های خشنی میباشد که عمدتاً از بیرون، بر آتش جانکاه آن دمیده میشود؛ کشتار های فرقه یی جگر خراشی که از ملزومات سیاست اشغال و مداخله مستقیم اشغالگران در همه امور و مقدرات ملت عراق بحساب میآید.

اگر چند دهه سلطه استبداد بعثی به زعامت یک دیکتاتور خودکامه و خون آشام، به اختلافات و تنش های قومی و مذهبی در عراق میدان میداد؛ ولی نفرت و کراهیت قومی و مذهبی کنونی که همه روزه ده ها نفر از میان مردم مظلوم عراق را قربانی میگیرد، پدیده ایست که بلا تردید به سیاست اشغال و مقاصد اشغالگران در عراق و در منطقه مرتبط بوده، و در واقع محصول مستقیم آن میباشد، که **دیوار بغداد** خودش، یک مثال بارز و نمونه گویای آن میباشد.

دیوار بغداد نه فقط امنیت شهروندان بغدادی را تأمین و تضمین نمیکند؛ نه تنها به تنش های مذهبی خاتمه نمی بخشد؛ بلکه همین دیوار بمثابه ارمان یک سیاست تفرقه افکنانه امپریالیستی، به تبعیض، جدایی و نفرت مذهبی ایجاد شده در میان پیروان شیعه و سنی، رسمیت هم می بخشد.

دیوار بغداد سمبول زنده یی از یک آپارتاید مذهبیست که افتخار ابدی آن هم، نصیب قوای متجاوز و اشغالگر امریکایی میگردد. نیک واضح است که توسل به سیاست تبعیض و تفرقه و اعمار مناره های آپارتاید مذهبی یک سیاست و روش جدید ابداعی امپریالیست های امریکایی تمیباشد؛ این سیاست و شیوه عمل، خود تاریخی دارد بسیار کهن. ولی در روزگار ما، استعمارگران برای پیشبرد اهداف و مقاصد استعماری خودشان، عمدتاً به این سیاست بعنوان یک حربه بسیار اساسی، همواره و در همه جا توسل جسته اند که معمار بسیار نامدار آن هم، استعمارگران انگلیسی بوده اند، که امپریالیست های امریکایی هم از ایشان میراث برده اند. پالیسی شناخته شده "تفرقه بینداز و حکومت کن" بریتانیای کبیر را مدتهاست که خلق ها و ملل تحت ستم جهان با گوشت و پوست خودشان تجربه نموده و می نمایند. با آموزش از همین میراث فرهنگی و کاربرد هنر "ظریف" آزموده شده انگلیسی است که اشغالگران امریکایی اینک نفاق، تفرقه، شقاق و جدایی در میان آحاد ملت واحد عراق را، با یک خیره سری و تفرعن امپریالیستی و آنهم بنام "امنیت"، سمت و کنکریت می نمایند.

دیوار بغداد تجسم مادی همین پالیسی رنگ باخته استعماری و در خدمت اهداف آن میباشد.

(بابا)

فریاد دموکراسی

بکاربرد دقیق تر مینولوژی

اجازه دهید کمی روی این مطلب هم درنگ کنیم که دموکراسی را نباید با مقوله آزادی، با علامه تساوی بهم ربط دهیم. و همچنان از مفهوم علمی مردم که در حال حاضر در کشور های عقب مانده یا عقب نگهداشته شده، بجز از کارگر و دهقان و قسما روشنفکر انقلابی کسی دیگری نیست، معنی مردم سالاری را مغشوش و مخدوش نسازیم.

اگر دموکراسی همان تأمین حاکمیت مردم بسریب قدرت سیاسی باشد، پس باید مردم سالاری را با همین مفهوم درک و تطبیق کنیم. اینکه از هر گوشه و کنار، گروه ها یا دسته ها و یا افراد منفردی خود را در غیاب مردم، نمایندند مردم بسازند و بنام مردم علم مردم سالاری را بدون رابطه مستقیم با مردم بلند کنند، ما دیگر دیدیم و حال هم می بینیم که این به اصطلاح پاسداران مردم، چطور منافع خودی را در نظر گرفته و منفعت خاص و عام مردم را بدون استناد آنها، به این یا آن بادر خارجی فروختند و می فروشند، تا خود را از نام مردم به کرسی ای برسازند و باز هم با دیده درایی ادعا کنند که فیصدی زیاد مردم آنها را تأیید میکنند!!

چنانیکه از سرپر قدرت سیاسی برحسب قوانین مدونه به اصطلاح دموکراتیک خودشان، سر و کله خود آنها و یا گماشتگان خاص آنها از صندوق آرای انتخابات به اصطلاح آزاد، مستقیم و سری برون میشود و در انتظار بادران خارجی شان جوهر دموکراسی مطلوب زمامداران کشور های عمده سرمایه داری، مقبول و معقول می افتد!

آیا رژیم چاکر شوروی امپریالیستی و علاقه داری کابل در ظرف مدت حکومتش مدعی نبود که جمهوری دموکراتیک خلق را نمایندگی میکند؟ ولی در عمل بدترین نوع دیکتاتوری سرمایه داری بوروکراتیک وابسته به امپریالیسم شوروی را تطبیق می نمود که فشار آن مردم را از همان آغاز به ستوه آورده و عکس العمل شان را در جنبش مقاومت مسلحانه خودجوش افاده کردند.

پس دانسته میشویم که صلخواهی ها و بازی های دموکراتیک بورژوازی جهانی را در سایه "ملل متحد" براه انداختن از آغاز تا حال و از حال تا انجام چیز دیگری نیست بجز از همان تطبیق غایه

سودجویانه قدرت های بزرگ امپریالیستی در کشور افغانستان.

اینکه چطور همین دستگاه به اصطلاح اداری موجود در کابل طرح و در داخل دولت پاکستان، در شهر پشاور شکل گرفت، تذکرش ضروری می افتد، که ISI پاکستان در زیر امر CIA در ترتیب آن فعال بود و جنرال اسلم بیگ، جنرال مقتدر دولت نظامی پاکستان، که در ظاهر در وجود غلام اسحق خان بمثابه رئیس جمهور، لباس ملکی را بیر داشت، و به اصطلاح مراسم دموکراتیک بورژوا - فئودالی را هم عملی ساخت، تجلی میکرد. "امرای" خداداد امروزی در شهر راولپندی پاکستان بمثابه زعمای جلالی وطن کابل تاجپوشی شدند، و تحت نظارت جنرال اسلم بیگ، به ریاست جمهوری، وزارت و مناصب خورد و بزرگ دیگر رسیدند، تا در روز موعود، جای علاقه داران موجود در کابل را تعویض کنند.

در خلال تلاش چند ساله، بالآخره نجیب از سرپر قدرت سیاسی بزیر کشیده شد و صبغت الله مجددی با همربکابانش به کابل آورده شده و با تشریفات خاصی به ارگ شاهی راه داده شد.

حال که این دسته های اسلامی و اخوانی در ایران و پاکستان روی کدام منظوری بمیان آمده و چقدر تقویه شدند، چسان بین خود نزاع و جنگهای خونین کردند، از کی ها بریدند و به کی ها نزدیک شدند، همه بازی های کودخانه ای بود که بهای سنگینش را جان و مال مردم اصلی افغانستان می پرداخت و ثمرش عاید دست امپریالیزم جهانی میگردد.

هویداست که گروه های مختلف سرمایه داری انحصاری جهانی در کشور ما، دسته های مختلف مجاهدین را تشویق و پشتیبانی کرده و تضاد درونی این تراستها، آتش مبارزات داخلی گروه های اسلامی مجاهد را هم سبب میگردد. چنانیکه تا حال همان کشمکش و جدال رو بفرزونی رفته و در سر تقسیم غنایم، اشتعال آتش جنگ گاهی بشدت بالا میگردد و یکزمان کمی فروکش کرده و اما بکلی خاموش نمیشود.

آنچه اتفاق افتیده، چیزی نیست که سمارق وار با یک رعد و برق بهاری دفعتا سبز شده باشد، بلکه امریست که برحسب پلان قبلی نئوکولونیالیستی - امپریالیستی در

طول سالیان، تکوین و تکامل یافته و امروز بشکل دولت جمهوری اسلامی گل کرده است!

کسی که کمترین شعور سیاسی دارد، میدانند که در این نقشه دو ابر قدرت امپریالیستی چه دست درازی دارند و هنوز هم روش سرمایه داری انحصاری در حال احتضار و امریکای امپریالیست که هنوز ادعای یگانه ابرقدرتی را دارد ولی عملا در حال چانکندن است، این زعامت فعلی کابل را به رقص های گونه گون متضاد وا میدارد.

حال سوال در اینجاست که دموکرات های متعارف و به اصطلاح معقول و مدبر کشور ما، از همین بازی مضحکه دموکراتیک بورژوازی جهانی در کشور چه چشمداشتی دارند؟ و چطور در نسخه های مجوزه خویش جلب توجه ارباب را میکنند، تا در لیست مرتبه خویش نام اینها را هم درج کنند؟

ارباب در همین صحنه های عملی کردن درامش بخوبی واقف است که کدام ها در چه مواردی از بته آزمون های غلیظ و شدید آستان بوسی و خدمتگذاریش موفق برون شده و کی ها در موارد مختلف نوسان نشان داده، و کی ها بعضا از تعمیل امر غافل مانده و یا گوش شنوای شان را به گفته ارباب، کر انداخته اند. به بیان دیگر امروز ارباب پس از این سالیهای دراز تقریبا یکنیم دهه می سنجد که این دموکرات های نو به دوران آمده تا چه حد در خدمتگذاری و آستان بوسی، سر دیگران را می خارند و در دنائت و پستی از آنها حقیرتر و خوار تر مدح و تئای ارباب را میگویند.

اگر از این جهت هم به قضیه نگاه کنیم که برخی از این هواداران دموکراسی لیبرال امروزی، کم و بیش از موقف سرمایه داری جهانی آگاهی داشته و در اثر بی ایمانی و بی باوری شان به اصل سوسیالیسم علمی، از سببی که در میدان عمل دیگر پشتیبان جدی واقعی را برای دفاع از اصل سوسیالیزم، بمثابه یک قدرت نمی بینند، لذا گویا عقل شان حکم میکند بمنظور بقای عاریتی سیاسی شان به نرخ روز نان بخورند؛

بازهم درک می کنیم که این گذشت مصلحتی شان از موقف و موقعیت نوسانی

طبقاتی آنها ناشی میشود، زیرا غالباً اینها خرده بورژوازی منور یا روشنفکر خرده بورژوا می باشند. اینها دیگر به هیچوجه حیات نسبتاً مرفه یا نیمه مرفه خود را فدای آرمان انسانی پرولتاری نمیکنند، زیرا در پیش چشم شان جنبش انقلابی کمونیستی در حال اعتلا وجود ندارد و جنبش های کارگری رونق دهه شصت و هفتاد را ندارند. لذا تجمل بورژوازی محتضر، فاسد و طفیلی را می بینند، نمی توانند از سیلان لعاب دهن خود جلوگیری کنند و زیر بار این " تمدن " میل صعود به قله ی رفعت، آنها را به همین صفت و ثنای دموکراسی لیبرال، که عجالتاً نسخه مطلوب بورژوازی انحصاری است، وا میدارد.

تا اینجا آنچه گفته آمدیم تعقیب و ارزیابی آن مطالبی بود که می تواند در فشرده، بیان این موضوع باشد، که میل یا سیر بسوی دموکراسی، بخصوص دموکراسی لیبرال، بدین معنی نیست که کمیا بنه سعادت، از جانب عقلای سیاسی طرح و تدوین شده و راه برون رفت از معضلات کشور افغانستان، برای مردم نشان داده شده است.

مردم

اکنون می خواهیم روی این موضوع درنگ کنیم که مردم اصلی کشور ما، مراد دهقانان و کارگران است، در همین حالت فعلی به چه فکر و ذکری اشتغال دارند و سالاری واقعی آنها در آتش - خون تحمیلی امپریالیستی چطور، بکدام ذریع و از کدام طریق، به چه امکاناتی در واقعیت تحقق می پذیرد یا تحقق پذیر است؟

از آنجا که از مدتهاست دستگاه تولیدی مانوفکتوری و فابریکه های خورد و بعضاً بزرگ کشور ما از تولید بازمانده و درب همه آنها بسته شده و بعضاً ماشین آلات هم قاچاقی به پاکستان انتقال یافته، بی سرنوشتی کارگران دوران ساز خود بدست "تقدیر" است.

به همین نهج ویران شدن کشتزاران و دهات خورد و بزرگ کشور در ظرف این یکنیم دهه، خیل - خیل دهقانان را هم از زمین کنده و به حال آوارگی در درون و برون از کشور سرگردان و بقچه به پشت ساخته است. نمی توانیم از یاد ببریم که در هر حال دهقانان و کارگران به عناوین و دسته بندی های مختلف در سنگر های داغ نبرد، گوشت دم توپ دشمنان رنگارنگ بوده و در سنگر مقاومت مسلحانه

خودجوش هم، صف مقدم محاربه را تشکیل داده اند.

هم اکنون هم در هر جایی که قرار دارند، و لو در طول عمر از وطن آبیی شان بجز یک شکم نان، یک جرعه آب و کلبه ویرانه کرائی و یا همسایه نشین که متعلق به ارباب بوده، جامه مندرس و پنبه ای چیز دیگری نداشتند، زیر تبلیغات گمراه کننده و احساساتی نشنالیستی، پاتریوتیسم و مذهبی که همه به نفع بورژوازی بزرگ و کوچک است، بدفاع از خاک وطن، فدای توطئه رنگارنگ امپریالیسم جهانی و عمال و ایادیش گردیدند و میگردند.

از این هواداران دموکراسی می توانیم به اجازه خودشان بپرسیم که در گذشته و امروز چه مقدار از حال زندگی این مردم که سنگ سالاری آنها را به سینه می ززند، اطلاع دارند، بکدام وسایل با آنها در رابطه اند، سطح تماس شان بکدام وسعت است، و چه مقدار از رنج و درد و الم رقت بار آنها را کم ساخته و یا در صدد چاره آن بوده اند، چقدر از آنها الهام میگیرند و با کدام معاییر و اسالیب این مردم را به سالاری واقعی شان کمک کرده و در اصل در خدمتگذاری شان، اعتماد آنها را با خود دارند؟ و غیره و غیره.

فریاد دموکراسی در هیچ کجایی روشن نساخته که فریاد تمنیات این مردم رنج دیده، جنگ زده، قحطی کشیده... و در حال پت و پریشان کشور افغانستان باشد. فقط در لفظ از دموکراسی، طرز اداره مردم، حاکمیت مردم، سخن زدن که در طول تاریخ این کار را بارها اربابان ستمگر، بخصوص در لباس برده داری و در لباس بورژوازی با بوق و کرنای مردم خواهی و نمایندگی از منافع مردم کرده اند و هنوز هم میکنند.

این دگر روشن است که اگر کارگر و دهقان دو روزی به کار تن در ندهند، بساط عالم در سطح زمین موجود دگرگون میشود. در دوباره تولید حیات اجتماعی، با وجود انکشافات عدیده و محیرالعقول علم و تخنیک، باز هم نیروی کار مردم است که هم عرصه تولید نعم مادی و هم عرصه تولید مثل را رونق میدهد و حیات را بمفهوم واقعاً علمیش قابل درک میسازد. بیابید برای یک لحظه بخود بیاندیشیم که در طول تاریخ بر زارع و کارگر، بنام برده، سرف و کارگر مزدور چه ستم ها رفته و هنوز هم می رود، و چقدر کارگر - دهقان بمثابه دو طبقه معین اجتماعی، با تولید، وسایل تولید و توزیع، درآمد، و

مقامات منسوب اجتماعی، واقعاً به آن رابطه ای قرار گرفته که از آن نام اصلی حاکمیت مردم مفهوم گردد؟ اما در همه حال برده داران حاکمیت اجتماعی - سیاسی شان را دموکراسی، حاکمیت مردم خواندند و الحال بورژوازی از ۵۰۰ سال به اینسو حاکمیتش را بنام حاکمیت مردم، بر مردم مستولی ساخته و کماکان مردم را در رفیت و عبودیت وا میدارد.

برای مردم اصلی کشور ما چه فرق خواهد کرد که بنام خودش، بورژوا و یا خرده بورژوا به سریر قدرت سیاسی برسد، و حاکمیت غصب شده از مردم را، دموکراسی بنامد؟ مردم وقتی بدرستی به سالاری می رسد، که آگاهی و فهم حاصل کند و با شورای های منتخب کارگران، دهقانان و همچنان سربازان، نمایندگانش را انتخاب و در صورت تخلف از مکلفیت ها و وظایف محوله عزل کند و با حکومت شورایی انقلابی، اصل دموکراسی را بمنصه عمل بیاورد.

برای اینکه مردم به این حق که داده نمیشود، بلکه باید گرفته شود، برسند، لازم است اولاد ها و یا خدمتگذاران اصلی مردم با این اصل دست بکار شوند، که رابطه صمیمی و حقیقی را با مردم، دهقانان و کارگران قایم سازند و در تحکیم این روابط نقش رهبری کارگر مزدور و تأمین رابطه دوستی کارگر - دهقان را در تأمین رفاه دهقانان در همه امور جاریه مدنظر بگیرند و در تحلیل نهایی به دهقانان در عمل نشان دهند که دموکراسی کارگری، عالی ترین و اصلی ترین شکل دموکراسی، یعنی عملی ساختن حاکمیت مردم از جانب خود مردم برای مردم است.

فریاد دموکراسی فارغ از این اندیشه است که به کارگر - دهقان افغانستان سر و کار پیدا کند، زیرا او دیگر در بند این فلسفه نیست که فقط خلق جهان، تاریخ جهان را میسازد. او دیگر در دبستان سرمایه داری جهانی به " نخبه ها"، " اشراف" و " منورین" توجه میکند که در آستان بوسی صاحبان زر و زور و خداوندان سرمایه مالی جهانی ید طولا دارند و در سایه لطف ارباب، گاهگاهی نام مردم را هم بر زبان آورده، ولی در واقع با سفت کردن زنجیر ستم سرمایه بر پای و گردن مردم، خود به منصبی می رسند.

می بینید که بین ادعای سالاری مردم و عملی نمودن دموکراسی لیبرال بورژوازی چه شگاف عمیق و وسیعی وجود دارد، که نویسندگان مختلف در باره دموکراسی آنرا

با شاخ و پنجه دادن مطلب، در ماهیت امر با درازی کلام از نظر می پوشانند و پیوسته سعی می کنند، چنان افاده کنند که همین طرز اداره مطلوب آنها گویا بمفاد توده های مردم است. و اما طوریکه توضیح کردیم، حقایق نشان میدهد که بورژوازی جهانی با تطبیق این دموکراسی مطلوبش، همیشه توده های مردم را در همه جا مورد ستم قرار داده و از نظر اقتصادی شیره جان آنها را مکیده است. اگر در ظاهر در برخی از کشورها توفیق یافته باشد از آزادی های دموکراتیک بورژوازی، موادی را هم موقتا تطبیق کرده باشد، مفهوم آزادی واقعی را تأمین نتوانسته است. طور مثال اگر از آزادی بیان یا اجتماعات، تشکلات سیاسی و غیره در قوانین مدونه تذکری رفته و در عمل تا آن حدی طبقات ستمکش جولان آزادی داشته که بمنافع بورژوازی مخل واقع نشده است. و در همه حال گفتار طبقات محکوم جامعه تحت سانسور علنی و مخفی قرار داشته و گویا با نشر لویح و مقررات، جلو آزادی واقعی بیان گرفته شده است.

" هر آزادی استرداد جهان انسان و مناسبات انسان بخود انسان است.

آزادی سیاسی، تنقیص انسان از یکسو بیک عضو جامعه مدنی بیک خودخواه و آزاد، از جانب دیگر بیک همشهری Citizen، بیک شخص اخلاقی است...

آزادی انسان تنها وقتی کامل خواهد شد، که انسان منفرد واقعی خود را بمثابه یک همشهری مجرد، در خود منحل سازد؛ وقتی که بمثابه یک انسان منفرد، در حیات اجتماعی هر روزه، در کارش و در مناسباتش، یک هستی اجتماعی شود؛ و وقتی که او قدرت خود را **Forces Propers** بمثابه قدرت اجتماعی بشناسد و سازمان دهد، و در نتیجه دیگر این نیروی اجتماعی را بمثابه قدرت سیاسی از خود جدا نسازد" (کارل مارکس)

به همین نهج در دعوت اجتماعات هم مقررات و لویحی تدوین شده که کارگران - دهقانان حتی در مواردی که جان شان مورد تعرض ارباب ستم واقع شده، نتوانسته اند یا امکان نداشته اند جماعتی را بنام اعتراض، گردهم آورند و آواز خود را علیه این ستم بلند کنند. الا اینکه با خشونت عمل کرده و در ازای عمل خود، بهای گزافی پرداخته اند.

در تشکل حزب سیاسی، کارگران - دهقانان آن آزادی دموکراتیک را ندارند

که خواسته های خود را بدون تعقیب و آزار پولیس و استخبارات سرکاری تدوین و تطبیق کنند، و در لوای مبارزات دموکراتیک واقعا به سریر قدرت دولتی برسند. زیرا در اکثر موارد اولاً از نظر مادی - فنی این توان را ندارند تا حزب متعلقه خود را بسازند. و ثانیاً وقتی حزبی را ساختند، بنام اینکه حزب کارگر است، مهر کمونیسم بر پیشانی اش می خورد، و لذا قانوناً قدغن میشود، یعنی حق فعالیت را ندارد.

و یا اگر هم در ممالکی برسمیت شناخته شوند، به هزار و یک وسیله و طریق، رهبران آن که بازم تحصیل کرده ها و "روشنفکر" هستند، گمراه، فاسد، یا خریده شده و روند حرکی آزادی خواهی انقلابی کارگران را مانع و رادع شده و یا بکجراه می برند. چنانیکه امروز در اکثر کشور های سرمایه داری، حتی تشکلات اقتصادی کارگری، اتحادیه های کارگری، را هم از وجهه ترقی و انقلابی برون آورده و معمولاً به اتحادیه های زرد کارگری مبدل ساخته و در خدمت بورژوازی قرار داده اند.

اگر توضیحات قبلی ما بدین مطلب کمک کرده باشد که در تحلیل نهایی این دموکراسی را از پرده برون آورده و آنرا شکلی از دولت وانامییم، تلاش ما اینست تا تفهیم کنیم که این پدیده طبقاتی در هر حال آله سیادت طبقاتیست و نمی تواند، طوریکه "دموکرات های ناب" مدعی اند، خادم منافع همه طبقات باشد. یا دموکراسی در وضعیت کنونی، دموکراسی بورژوازیست که غالباً در خدمت سرمایه داران بوده و در لوای آن، غاصب حق کارگران و دهقانان است، و یا باید دموکراسی بمهوم واقعی علمی آن باشد، دموکراسی پرولتاری، که در خدمت کارگران - دهقانان است و غاصب حق بورژوازی. شکل سومی وجود ندارد و نمی تواند عرض اندام کند.

در نظام بورژوازی امریکا نظر اندازید و ببینید که پیکار بین دو حزب دموکرات و جمهوری خواه بر سر این نیست که گویا یکی هوادار مردم، کارگر و دهقان و دوم هوادار سرمایه داران است. در اصل هر دو حزب از منافع عام و روند تکامل سرمایه داری دفاع میکنند. منتهی جمهوری خواه از منافع سرمایه داران بزرگ، ملیادرها و خداوندان سرمایه مالی بیشتر دفاع برمی خیزند، و دموکرات ها از سرمایه داری متوسط و کوچک اظهار پشتیبانی میکنند، که وقتی بقدرت دولتی

می رسند، زیر فشار خداوندان مالی قد خم کرده و ناگزیر برحسب قانونمندی تکامل سرمایه داری که بسوی تمرکز و انحصار میلان دارد، از منافع خرپول ها و مگنات های مالی بدفاع برخاسته و اگر بتوانند برای خود رسوخی پیدا کنند تا در صحنه انتخابات بعدی از خرده بورژوازی کسب اعتماد کنند، برای منافع آنها هم دست و پا میکنند.

و اما آنچه از این مبارزات به اصطلاح آزاد و دموکراتیک که ماه ها را در برگرفته و کلمات زشت و درشت تحویل کاندیدا های یکدیگر میکنند، نصیب کارگر مزدور میشود، همان بیکاری، بیماری، کاهش روزافزون مزد واقعی، درپردری و خانه بدوشی است که ارقام درشت رسمی خود نشرات امپریالیستی امریکا از آن پرده پوشی می کند، و لو اینکه این ارقام در بسی از اوقات کل حقیقت را احتوا نمیکند.

در انگلستان بین حزب توری (محافظه کار) و حزب کارگر، که خود بنام کارگر بر شاهرگ منافع کارگران پا می ماند، قضیه از همین قرار است که هر دو حزب با وعده ها و وعید های بلند بالای خود در ضمن مبارزات انتخاباتی، کارگران را امیدوار می سازند، که در باره حیات آنها توجه جدی خواهند کرد. و اما در سریر قدرت از فرمان سرمایه تبعیت کرده و لذا مقابل منافع کارگر موقف میگیرند.

این دیگر روشن است که سیستم کار مزدوری و سرمایه، با وجود اینکه کارگر و سرمایه دار را شرط تولید اجتماعی نظام سرمایه داری میسازد، یعنی بدون کار مزدوری، سرمایه وجود ندارد، و بدون سرمایه، کار مزدوری مفهوم نیست، را در دستور روز قرار میدهد، ولی نمی تواند منکر شود که در این وحدت مشروط، آنچه مطلق است مبارزه اضداد کار و سرمایه میباشد. وقتی سود سرمایه مطرح بحث باشد، پای شکار ارزش اضافی در میان است که خود کار اضافی بدون مزد کارگر مزدور است. بزبان دیگر سود سرمایه با مزد کارگر مزدور در دو قطب متضاد و متباین از هم قرار دارند، و هر قدر سود بیش شود، لذا مزد کارگر کم میگردد. اینست که به زبان عام بشری سرمایه خود دشمن واقعی کارگر مزدور است.

پس دموکراسی ای که در خدمت سرمایه قرار دارد، با همه تزیین و آرایش ظاهری اش که قوانین مدونه و به اصطلاح مدنی بورژوازی آنرا تجلیل میکند، برای کارگر

وا بدارد با ناپیگیری دموکراسی بورژوازی در تقابل افتند.

می بینید که کار دموکراسی پیگیر در حالت انارشیزم اجتماعی - سیاسی موجود در کشور و عدم موجودیت کارگران مزدور در فابریکه های و دستگاه های تولیدی صنعتی و عدم موجودیت اتحادیه های صنفی کارگری، خواهان چه پشتکار عظیم و تشکل یافته است. با کمال تأسف نسخه دموکراسی لیبرال که در متن از موجودیت ما، در قلم فرد نمایندگی میکند، حداقل توضیح نمی دهد که با مردم ستمدیده کشور در همین وضع فعلی چه رابطه ای دارد. زیرا طوری که قبلا ذکر کردیم اینها از غم مردم فارغ بال زندگی می کنند؛ و از جانب دشمنان قسم خورده مردم گماشته شده و یا بر حسب معلومات آفاقی خود، خود را مکلف ساخته اند، تا به این دشمنان اطلاع دهند که کمر خدمت را در راه تطبیق دموکراسی لیبرال آنها بسته اند، تا اگر لطف ارباب شامل حال شان شود، به منصب و مقامی برگزیده شوند.

آزادی واقعی

وقتی بخواهیم به آزادی بمفهوم دقیق و علمی آن برسیم، یعنی از جبر مناسبات تولید اجتماعی بورژوازی رهایی یابیم، معلوم است که مبارزه دموکراتیک انقلابی در راه تحقق این آرمان چه نقش برجسته ای دارد. قبلا هم اشاره ای کردیم که آزادی های دموکراتیک بورژوازی خود مشروط بوده، و در اصل انسان را به آزادی واقعی که حیطة اختیارش را در محدوده جبر پنهان و عمق بخشد نمی رساند. در اینجا باز توضیح میکنیم که آزادی به هیچوجه با دموکراسی با علامه تساوی برقرار نمیگردند. دموکراسی پیگیر، دموکراسی انقلابی، خود آن محکیست که انسان را از ضرورت مناسبات تولید اجتماعی بورژوازی، حاکمیت بورژوازی، رها می سازد تا بر حسب درک بیشتر از ضرورت، قلمرو آزادیش را وسعت بیشتر بخشد.

دموکرات های لیبرال کشور ما که در خیال تطبیق "دموکراسی افغانی" گرفتارند، اصلا بدین واقعیت توجه ندارند تا واقعا فلسفه را بمثابة علم از عالم بالا فرود آورند و با توان مادی پرولتاریا درآمیزند، تا پرولتاریا با آگاهی، در خودآگاهی دهقانان اهتمام ورزیده و با شعور سیاسی پرولتاری، دموکراسی کارگری، لباس آزادی واقعی را به تن جامعه کند.

(معجون مرکب) داروبته، کیمیای سعادت ... بمعرض نمایش گذاشته شده است.

ما که به دموکراسی پرولتاری ایمان خلل ناپذیر داریم، متوجه هستیم که پیگیرترین دموکرات ها کی ها هستند و در عمل وقتی خواهان دموکراتیزه کردن نظام اجتماعی سیاسی موجود هستند، با چه نظر و کدام وسایل و طرقی آرمان عالی انسانی پرولتاریا را تبعیت می نمایند.

دموکرات های پیگیر بدون اینکه آرمان انقلابی سوسیالیستی خود را پنهان کنند، در عمل وظایف دموکراتیک عمومی را در مقابل تمام مردم بیان می کنند و قبل از اینکه دیگران طرحی را ارائه کنند، طرح خود را برجسته ساخته و در راه حل آن اهتمام می ورزند. بمنظور اینکه طرح میان تهی و مملو از حیالات بلند پروازانه ی خرده بورژوازی نباشد، رابطه دموکرات های پیگیر با توده های مردم یک امر ضروریست. در این مورد است که نسخه های تجربیدی "ناب" لیبرال دموکراتها، بمعنی چیزی را روی یخ نوشتن و بمعرض آفتاب قرار دادن است.

کسی که بخواهد از راهی سوی دموکراسی سیاسی بسوی سوسیالیسم گام بردارد، بناگزر به نتایجی می رسد که هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سیاسی یوچ و ارتجاعی هستند... برای آنکه پرولتاریا در مبارزه علیه دموکراسی ناپیگیر بورژوازیی دست بسته نماند، باید بقدر کافی آگاه و نیرومند باشد که دهقانان را به سطح خودآگاهی انقلابی برکشد، عملیات تعرضی آنها را رهبری کند و بدینسان دموکراسی پرولتری پیگیر را به دست خویش تحقق بخشد...

فریاد دموکراسی به این گفته نه اعتقاد دارد و نه از این نوع دموکراسی پیگیر پیروی میکند، زیرا میدانند که در این کوی و برزن گام نهادن خطر های مهلکی را بجان خریدن است. در کشوری که از سنت دموکراسی بورژوازی هم برگه و اثری وجود نداشته، دعوی دموکراسی پیگیر را براه انداختن، فداکاری، ثبات قدم و تهور بازهم تهور و بازهم تهور می خواهد. زیرا بورژوازی امپریالیستی جهانی با چشمان الکترونیکش، از ورای اقمار مصنوعی اش ناظر حرکات ریز و کوچک هم است، و اجازه نمیدهد این هواداران سوشل دموکرات دیروز، پای خود را از حدود لیبرال دموکراسی مجوزه مگنات های مالی، فراتر گذارند هرکجا که میل پیگیری دموکراتیک آنها را

مزدور حکم زنجیر سنتی را دارد که در پا و گردنش آویخته و از او خواسته میشود که بفرمان سرمایه گردن نهد و گویا از دموکراسی تبعیت کند.

با همین دو مثال می توانیم مدعی شویم که دموکراسی بورژوازی در زمان رونقش، سرمایه داری رقابت آزاد هم، شامل حال توده های مردم بخصوص کارگران و دهقانان نبود، و حال که سرمایه داری انحصاری دولتی بیداد میکند، به هیچوجه شامل حال کارگران - دهقانان نمی شود. این دیگر معلوم است که کارگر مزدور، مبارز پیشگام آزادی سیاسی و دگرگونی های دموکراتیک میباشد. این طبقه با استقلال و تشخیص موقف طبقاتی خود، دموکراتیزه کردن نظام اجتماعی سیاسی را بفرجام می رساند و تمام عناصر دیگر و اپوزیسیون سیاسی را به پیش می راند. لیبرال ها را بسوی رادیکال و حتی انقلابی های دموکرات سوق داه و رادیکال ها را مجبور می سازد با تمام نظام اجتماعی - سیاسی موجود قطع پیوند کنند.

عصر لیبرال دموکراسی!؟

چرا امروز دموکرات های خرده بورژوا دیگر نغمه به اصطلاح داوری سوشل دموکراسی را فراموش کرده اند؟

از سببی که احزاب سوشل دموکرات اروپایی طور خاص و سایر احزاب سوشل دموکرات طور عام در نظر و عمل، نتوانستند اثبات کنند، راه منتخب شان بهتر از راه سرمایه داری و راه سوسیالیستی است. پس از آنکه احزاب بر سراققتار دولتی سوشل دموکرات در عمل نشان دادند که خود در چهارچوب نظام اجتماعی سرمایه داری، از قوانین سرمایه داری تبعیت میکنند و دموکراسی شان خادم منافع بورژوازیست، دیگر در راه حل معضلات موجود سرمایه داری، کشتی شان به گل نشست و در بن بست موجود گیر کردند و در اخیر طشت بدنای شان از بام افتاد.

حال دیگر سوشل دموکراسی ای که بتواند خشونت انقلابی کارگری را با طبع ملایم خرده بورژوازی رام سازد و آنرا بمنافع بورژوازی عیار کند، نسخه ای نیست که از چشم کارگران پنهان بماند. به زبان دیگر عصر و دوران آن سپری شده است. از همین باعث است که امروز دموکراسی با لیبرالیسم بورژوازی صیقل میگردد و از دل تاریخ ریشه های لیبرالیسم و دموکراسی طوری برون آورده شده و بهم ترکیب میگردد، که توگویی Panacia

این دموکرات ها دین و الهیات را با بیان منطقی، لباس فلسفه می پوشند و با فلسفه ای که در اعماق دین غوطه ور است، با موهومات و خرافات بهمان عالم علوی گشت و گذار کرده و دیگر قادر نیستند و نمی توانند شوند، فلسفه ایده آلیستی را به سلاح معنوی کارگر مزدور میدل سازند. از اینرو هویداست که نه در تطبیق اصل دموکراسی کارگری توفیقی دارند و نه بصلاح شان است، زیرا این دموکراسی از خلال آتش و خون موجود در کشور که مسبب آن بورژوازی بین المللی و "نظم جهانی" است عبور میکند و عمیقا علیه منافع بورژوازی غارتگر و استثمارگر است.

اگر برخی از این دموکرات ها با نشنالیزم بورژوازی کور و کر شده و بسوی عشایر و قبایل خود طوری میلان میکنند که مظلومیت آنها را در مقابل ستم طبقات حاکمه پشتون در لباس عظمت طلبی یک ملت، بهانه قرار داده و ستم ملی را توجیه میکنند، مفهومش اینست که تنگ نظری ملی خرده بورژوازی را آبیاری کرده و در نهایت ستم بورژوازی بین المللی را که برگرده مردم رنجبر و زحمتکش ما سوار است، نادیده می انگارند. زیرا از اربابان همین دم و دستگاه یاری و معاونت می خواهند، تا در سایه لطف آنها بقدرت سیاسی برسند و نام آنها هم دموکراسی لیبرال بگذارند، که در نتیجه هم خرما بدست آید و هم ثواب.

این لیبرال دموکرات ها، از دموکراسی بورژوازی که "نظم جهانی" آنها تجویز کرده، همینقدر طالبند که بجای خادمان کهنه کار و بوروکرات، نام اینها را در لیست خدمتگذاری درج کنند، و بدین توجه ندارند که حال مردم در جامعه سرمایه داری با چه تکالیف و بدبختی هایی همراه است.

"حتی در وضعیتی که برای کارگران مساعدترین حالت جامعه است، کار خارج از توان و مرگ زود رس، تنزل یافتن به حد ماشین، به بردگی سرمایه دار درآمدن - سرمایه ای که در تعارضی تهدید کننده با او انباشت میشود - تجدید رقابت، و گدایی یا گرسنگی بخشی از کارگران، ثمره اجتناب ناپذیر آن جامعه برای کارگران است"

آیا کارگران در جامعه به اصطلاح دموکراتیک بورژوازی، جبرا و دایما بخشی از طبقه خویش را قربانی نمی کنند، تا کل طبقه را حفظ کنند؟ این شرط جبری، خود از بقای جامعه دموکراتیک

بورژوازی ناشی میشود، که وجهه دیکتاتوریش را همیشه با اعلانات پر طمطراق برابری، برادری و عدالت از نظر ها می پوشانند و در عمل متوجه حیات کارگران می سازند.

این دموکرات های لیبرال که با عریض مطول و بزعم خود شان زیبا، عطف توجه اولیای امور نظام سرمایه داری آدمخوار را بسوی خویش میکنند، چرا از این امر غافل اند، که مردم، بخصوص کارگران مزدور در این نظام، بقول آدم اسمیت Smith، با دستمزد متعارف، کمترین دستمزد، که با انسانیت عامی سازگار است، یعنی با موجودیت حیوان "گونه" عمر را سپری می سازد.

این دموکرات های مدعی انسان منش توجه ندارند که برخی از اقتصاد دانان بورژوازی در همان آغاز نظام به اصطلاح دموکراتیک سرمایه داری، به گونه ای در نظر و زبان مطالبات نظری و عملی کارگران را در معرض تحلیل قرار داده و بما اجازه مقایسه را میدادند.

"او (اقتصاددان) بما میگوید که در اصل و در تئوری، کل محصول کار به کارگر تعلق دارد. اما بلافاصله اضافه میکند که، در واقع کارگر فقط کوچکترین جزء و حد اقلی مطلقا ضروری از محصول را دریافت میدارد؛ درست آنقدر که برای زنده ماندنش بمتابه کارگر، و نه چون موجودی انسانی، لازم است، و آنقدر که تناسل بردگان کارگر، و نه تناسل انسانیت را امکان پذیر سازد"

اجازه دهید به فریاد دموکراسی خاطر نشان سازیم که در سایه لطف ارباب خود، فراموش نکنند، مردم، بخصوص کارگران مجبور اند خود و کیفیات انسانی شانرا به فروش رسانند. و در ظل دموکراسی بورژوازی، فاقد حق سیاسی باشند.

می بینید که با همین توضیح چند فقره کوچک، ما از دموکراسی بورژوازی به هر پیشوند و پسوندی که همراه گردد، برای اکثریت جامعه چشمداشت دیگری نداریم، بجزء از فلاکت و بدبختی که به نظر اسمیت هم، فلاکت اجتماعی هدف اقتصاد (سرمایه داری) است. و دموکراسی بورژوازی خود حامی همین اقتصاد است که در سراسر گیتی، گستردهگی رنجبر سرمایه داری خطر فلاکت اجتماعی را محسوس ساخته است.

اجازه می خواهیم باز هم بیک فقره دیگر عطف توجه خوانندگان را کنیم، تا مفهوم سازیم که این دموکرات های لیبرال، چطور خاطر باداران خود را با تقدیم

عریض شان خورسند می سازند، تا کارگران مزدور و اکثریت مردم هر کشور منجمله کشور افغانستان را بچاپند و در رنجبر ستم سرمایه محکوم سازند. در این فقره اقتصاددانان توضیح میکنند:

انسان فقط از طریق کار می تواند ارزش محصولات طبیعی را افزایش دهد؛ کار دارائی فعال انسان است؛ با این حال بقول همین اقتصاد سیاسی، زمیندار و سرمایه دار، که به این عنوان خدایان بیکاره و ممتازی پیش نیستند، در همه احوال به وضعی بالاتر از کارگر ارتقا می یابند و برای او قانون وضع میکنند.

جامعه سرمایه داری همواره ... علیه منافع کارگر است و لذا با مردم سالاری در تباین است. و در ماهیت امر با آن در تضاد است. حل این تضاد فقط با تطبیق و تعمیم دموکراسی انقلابی کارگری میسر است و بس، و نه با عریض طویل و عریض دموکراتهای لیبرال و فریاد دموکراسی خرده بورژوازی ریمیده از دامان سوشل دموکراسی معمول غرب.

دانسته شدیم که دموکراسی بورژوازی با همه کش و فکش، از نام مردم سوء استفاده میکند، و دموکراسی برای اقلیت بورژوا و در برخی از موارد زمیندار بزرگ است، که نه تنها حاکمیت مردم را در لوای قوانین مدونه خویش غصب کرده اند، بلکه در همه موارد علیه حاکمیت مردم، (یعنی علیه) دموکراسی واقعی انقلابی می باشد.

دموکراتهای لیبرال کشور افغانستان که تقاله های همین دموکراسی لیبرال سرمایه داری را نیشخوار می کنند و با ایهامات مذهبی، ملی و سالوسی وطنپرستی، آنرا تزیین کرده گویا نو می سازند، باید باری بدین امر توجه کنند که در چوکات نظام اجتماعی سرمایه داری، دیگر از دموکراسی بمفهوم دقیق علمی اش، حاکمیت مردم، جا و محلی باقی نمانده است. اگر خواهیم کما هو حقه دموکراسی را تطبیق کنیم، باید این نظام اجتماعی را دگرگون کنیم و لذا به انقلاب اجتماعی نیاز است.

امروز دیگر اعتراض انسانی متوجه شرایط نا انسانی نظام سرمایه داری است و جدا خواهان تغییر بنیادی این شرایط و تعویض آن با شرایط انسانیتست.

چرا این دموکراتهای لیبرال انسان منش فراموش می کنند که در انقلاب کبیر فرانسه هم روبسپیر یکی از رهبران انقلاب، وقتی به فقر و ثروت عظیم جامعه نظر می انداخت، در راه دموکراسی

خالص مانعه می دید. به نظر ما ولو طرز دید او با کوتاهی بی همراه باشد، دیگر مفهوم میگردد که دموکراسی بورژوازی آن مانعه را از میان نبرداشت و نمی تواند بردارد، زیرا دموکراسی عالی لازم است که این تضاد را حل ریشه ای کند و رسولش هم پرولتاریای معاصر است.

ضرورت خلق شعور سیاسی در مردم

حال روی این مسئله درنگ می کنیم که چطور برای کارگران - دهقانان، یعنی مردم اصلی کشور، این فهم، آنهم فهم یا بهتر بگوییم شعور سیاسی خلق گردد، تا خود علیه شرایط غیر انسانی نظم نو جهانی شورش، عصیان و رستاخیز کنند و با شکستن دولت کهنه در ساخت سیاست، دولت نو دموکراتیک را مستقر ساخته، در تحکیم و تعمیم آن بکوشند؟

تازه اندیشان مدعی دموکراسی لیبرال هر قدر در ظل حمایه ارباب سرمایه داری جهانی خویش تلاش کنند که نسخه های موجوده خود را با "واژه ها"، "نوبهار ها"، "چراغ ها" و "روشنایی ها" با فریاد به بازار کساد سرمایه داری آب کنند، بهمان سان که قامت خمیده سرمایه داری انحصاری از زیر بار گران بحران اقتصادی مجال راست شدن نمی یابد، در بحران اجتماعی - سیاسی، این متاع کس نخر آنها هم، نمی تواند خریداری از بین مردم اصلی پیدا کنند.

جای شک نیست که منورین خرده بورژوا در هر دسته و گروپ بندی قبلی، با تزلزلی که در سطح زندگی و همپای آن موقعیت اجتماعی و از آن عمده تر در طرز تفکر شان پدید آید، از تعلقات قبلی خود بریده و بی پرده و عریان در این صف بندی جدید، موقف میگیرند. اینهم ناکفته پیداست که این عمل خود را از هزار کتاب با دلایل توجیه میکنند و حتی به دوستان یا رفیقان دیروزی خود با ایما، اشاره و تلویح، یا انتقاد میکنند، یا تذکر میدهند، یا یاددهانی می کنند در مبارزه "دموکراسی" دیگر از جنگ ایدئولوژی که باعث خونریزی و تلفات دیگر میشود، احتراز کنند و به هواداری "جنبش دموکراتیک" قلم را به کاغذ آشنا کنند.

قراری که دانسته شدیم دموکراسی خود عمل سیاسی است. و این دموکراسی، باز تکرار می کنیم، بمفهوم حاکمیت واقعی مردم، بدون انقلاب، سرنگونی قدرت حاکمه موجود و اضمحلال اوضاع کهنه، ناممکن است.

"اگر به تمدن امروزی جامعه سرمایه داری نگاه عمیق گردد، دیده میشود که نیروهای مولده امروزی به آن حدی در داخل مناسبات تولید موجود رشد کرده اند، که بگفته معروف، جادوگر سرمایه داری دیگر توان مهار کردن آن را ندارد. تاریخ صنایع و بازرگانی بشدت عصیان نیرو های مولده امروزی را علیه این مناسبات تولید اجتماعی کهن سرمایه داری نشان میدهد. می بینیم که در بحران عام موجود سرمایه داری جهانی، نه تنها بخش هنگفتی از محصولات تولید شده، بلکه بخش بزرگی از نیرو های مولده ساخته و پرداخته نیز نابود میگردد. جامعه امروزی سرمایه داری در بحبوحه تمدنش رجعت قهقرائی دارد و به حالت بربریت و توحش بازگشت میکند. قحطی و جنگ ویرانگر در دستور روز این بحران قرار دارد."

چرا آنرا در توضیح مانیفست حزب کمونیست در چیزی بیش از یک ... پیش میخوانیم که "جامعه سرمایه داری بیش از اندازه وسایل معاش و بیش از اندازه صنایع و بازرگانی دارد."

و اما نیرو های مولده جامعه کنونی دیگر در رشد نظام بورژوازی مالکیت بر وسایل تولید کمک نمی کند، و آنقدر رشد کرده اند که این مناسبات تولید اجتماعی بورژوازی مانعه ای در راه رشد بیشتر آنست و باید از سر راهش برداشته شود، و لذا خواهان دگرگونی بنیادی این شکل مالکیت بر وسایل تولید است. انقلاب اجتماعی می خواهد و حاکمیت مردم را بشکل واقعی اش دعوت میکند."

آیا پرولتاریای سراسر جهان در خلال این بحران عمیق بازرگانی - صنایع سرمایه داری جهانی بشمول شکست مفتضح امپراتوری شوروی، که با نام سوسیالیسم، نوع خاص سرمایه داری انحصاری بوروکراتیک دولتی را رشد میدهد، از این مسایل درسهای گرانبها نیاموخته و در حالیکه صدمات کاری از این معرکه نصیبش شده، از چنگ رهبران و به اصطلاح طلایه داران، پیش آهنگان و نام های پرطمطراق دیگر خرده بورژوازی خود، دوری نگزیده و رهائی نیافته است؟ آیا امواج پرطننه انقلابیگری خرده بورژوازی، که مدعی رسالت و رهبری جنبش انقلابی پرولتاری بود، در همین حیص و بیص فرو نه نشسته و حتی آن ادعای کاذب انقلابی را از دست نداده و بسوی امواج رفورمیستی، اپورتونیستی و

سوسیال شونیستی میلان پیدا نکرده است؟

در نتیجه پرولتاریا که رسالت تاریخی تکامل امروز و فردای جامعه را دارد، بدین راز دسترسی پیدا کرده که رهبرانش نباید جدا از خود طبقه و آرمان والای انسانی پرولتاریا در عرش اعلی گشت و گذار کند، و بنام طبقه، خود گل سرسید پیروزی های طبقاتی پرولتاری را بچیند و بجای اینکه خادم طبقه باشد، و طبقه کارگر را در راه سیادت سیاسی طبقاتیش رهنمون گردد، خود آقای طبقه شود.

امروز دیگر پرولتاریا تجارب عدیده از مبارزات ماشین شکنی (لودیت ها) مبارزات اتحادیوی صنفی گوناگون، احزاب "پرولتاری"، کمون پاریس، انقلاب اکتوبر، دموکراسی های توده ای، اتحادیه های زرد، و همچنان انواع حیلہ گری ها و دسایس بورژوازی امپریالیستی و غیره دارد، که از آن میتواند در راه عملی ساختن دموکراسی پیگیر خود، بمنظور تطبیق آرمان کمونیستی اش استفاده شایان توجه کند. و بدین قرار برسد که عمر "دموکراسی" بورژوازی بسر رسیده و لذا یگانه دموکراسی ای که از حاکمیت مردم بمعنی واقعی اش نمایندگی می کند و باید کند، همانا دموکراسی پرولتاریست که مردم را به سالاری می رساند و در آخرین تحلیل، با پرورش ایده حکومت بخود، گلیم دموکراسی را هم برمی چیند و زوالش را اعلام میکند.

نیروی پرولتاریا در هر کشور سرمایه داری به مراتب بیش از نسبت پرولتاریا به کل جمعیت است. علت این امر آنست که پرولتاریا بر محور و اعصاب تمام سیستم اقتصادی سرمایه داری از نظر اقتصادی تسلط دارد و علاوه بر آن، از نظر اقتصادی و سیاسی بیانگر واقعی اکثریت عظیم زحمتکشان جامعه سرمایه داری است. لذا در نظام اجتماعی امروزی که سرمایه در کران تا کران جهان رخنه کرده و مناسبات مسلط تولید اجتماعی را می سازد، پرولتاریا از قاطبه مردم نمایندگی کرده و حاکمیت سیاسی او بدون شک حاکمیت مردم است. از این سبب هم دموکراسی پرولتاری از مطالبات جدی این عصر و زمان است.

بدین سبب پرولتاریا حتی زمانی که اقلیت جمعیت کشور را تشکیل میدهد، (یا زمانی که پیش آهنگ آگاه و واقعا انقلابی پرولتاریا اقلیت جمعیت کشور را تشکیل میدهد) توانایی آنرا دارد که هم بورژوازی

را سرنگون سازد، و هم سپس از میان توده نیمه پرولتر و خرده بورژوا که هیچگاه از پیش به سود فرمانروایی پرولتاریا سخن نخواهند گفت و شرایط و اهداف این فرمانروایی را درک خواهند کرد، و فقط بر اساس تجارب بعدی خویش به ناگزیری و صحت و قانونمندی دیکتاتوری پرولتاریا معتقد خواهند شد، متحدان بسیاری به سوی خود جلب کند.

حال روی صحبت ما با انقلابی های دموکرات، پیگیر ترین دموکرات هایست که دیگر نیاز ندارند بدربار خاقان سرمایه داری عریاض تقدیم کنند و منحوس ترین چهره های تاریخ کشور ما بطور مثال ظاهر شاه را " چهره مشخص " وانمود سازند، تا به اصطلاح بساط مبارزات دموکراتیک هموار شود. و با بقدرت رسیدن ظاهر، اینها ایادی و عمال وفادار آن شوند. این دموکرات های انقلابی وقتی عریضه بنویسند، آنرا خوانا به حضور مردم تقدیم میکنند و در لوای تشکیلات بهم فشرده که زنجیرش در مهره ها یا حلقه های متصل سفت و محکم گردد، چنان با مردم می آمیزند که رنجبران و زحمتکشان را نفس مردم قبول کرده و با توده های مردمی که همین حالا در آتش جنگ تحمیلی امپریالیستی بدست باند های اخوانی - اسلامی می سوزند، تماس ناگسستی فراهم می سازند.

این دموکرات ها بدون اینکه بین سوسیالیسم علمی و دموکراسی، دیوار چینی بسازند، با در نظر داشت اهداف دراز مدت خود، در زمینه اهداف کوتاه مدت شان، تبلیغ و ترویج دموکراسی پرولتاری را یکدم فراموش نمی کنند. در بین مردم کار سیاسی میکنند. و از اینکه شعور سیاسی مردم ما در ضمن جنگ تحمیلی امپریالیستی در مدت یکنیم دهه از حالت غریزه وی برون آمده و زمینه مساعدی را برای کار سیاسی انقلابی فراهم ساخته، حسن استفاده می نمایند.

مردمی که الحال در همه جا و در هر جایی مسلح می باشند و جبرا با یاغیگری نظامی و هوچیگری تربیه و رشد یافته اند، فقط با کار منظم ترویجی - تبلیغی انقلابی می توانند، در تشکلات دموکراتیک که مخفی کاری را عمدتا مراعات میکنند، گردهم آیند و با برده باری انقلابی به شوراهای انقلابی کارگران، دهقانان و حتی نیرو های ملیشیائی و قوای مسلح راه پیدا کنند.

دیگر از طریق پارلمان و لویه جرگه که از همان بدو پیدایش " لویانو جرگه "

بوده، امکان ندارد به دموکراسی پرولتاری که عالیترین و دموکراتیک ترین دموکراسی است، برسیم.

میرهن است که پرولتاریای کشور ما در مبارزه اقتصادی اش با بورژوازی و بقایای فئودالیزم، تنها و متکی به نیروی خود است که اگر اقلاری از خرده بورژوازی او را در این جا و یا آنجا همراهی هم کند یا نه، در امر مبارزه پیگیرش برای رسیدن به استقلال اقتصادی، چندان تفاوت ندارد. و اما در مبارزه سیاسی، طیف وسیع از ناراضیان علیه وضع موجود را با خود دارد که می تواند با آگاهی به رسالت خودش، از هر کدام این اقلار، عناصر و افراد برحسب موقف و خواست های سیاسی آنها، در یک صف متحد، علیه دشمن مشترک استقاده کند، و در عمل، دامنه مبارزه سیاسی، دموکراسی پیگیر، را عمق و پهنا بخشد.

امروز دیگر طبقات مختلف جامعه ما، از ظلم و تعدی غلامان گوش بفرمان امپریالیسم شوروی در گذشته چهارده سال و چاکران امپریالیسم غرب بسرکردگی امپریالیسم امریکا، اخوانی ها و گروه های مختلف اسلامی آنقدر بستوه آمده اند که با کار دموکراتیک پیگیر، جلب آنها به صف واحد مبارزه، فرصت مغتنم را فراهم ساخته است. پرولتاریا که پیش آهنگ انقلابی واقعیست، در بحبوحه همین دشواری ها، آتش و خون در درون کشور، و تشنگی و پراگندگی در بین خود روشنفکر واقعی انقلابی، با پشت کردن تعدادی از انقلابی های خرده بورژوازیی دیروز به سیاست، تخریب، تقنین و دسایس مختلف نوکرهای امپریالیسم جهانی در درون جنبش انقلابی، خورده بی اعتمادی و بی باوری در بین رزمندگان انقلابی و... و... آبیاری و پدید می آید، و در واقع پیشآهنگ طبقاتی خودش و در آمیزش واقعی با خودش، می باشد و باید باشد، می آموزد که چطور با انقلابی های حرفوی پرولتاری، صف تشکیلاتش را در بین توده های مردم، از درون و برون از مرز وسعت بخشد و در تعمیم ایده های دموکراتیک از طرق و وسایل تخنیکی امروزی، فرصت یا لحظه ای را هنر از دست ندهد.

ادامه دارد

طلب پوش!

در بخش اول مقاله فریاد دموکراسی که در شماره ۱۳ " قطب نما " به نشر رسیده

است، در همان آغاز یعنی در نقل قولی از " کارل مارکس "، یک خطای فاحش تاپیی رخ داده بود که ما اینک ضمن تصحیح آن در اینجا، همچنان به همین مناسبت، از خوانندگان گرامی پوزش می خواهیم.

نقل قول مزبور در آنجا، با کلمه سازد خاتمه یافته و این یک اشتباه فاحش تاپیی است.

شکل درست کلمه سازد میباشد. برای اینکه حق مطلب بوجه احسن آن ادا شده باشد، لازم دیده شد تا بخش دوم فریاد دموکراسی را باز هم با همان نقل قول و اینبار اما به صورت درست آن، نشر نماییم. از نویسنده مقاله یعنی از رفیق پوینده که ما را متوجه همین اشتباه فاحش ساخته اند، ممنون و سپاسگذاریم.

هیئت تحریر

در پاسخ به فراخوان گوتینگن

دوست گرامی آقای اکبر؛

فراخوان شما با ضمیمه آلمانی آن در خصوص اخراج اجباری پناهندگان افغانی از کشور های همجوار ایران و پاکستان، و به همین سان اخراج احتمالی یک جمع چند ده هزاری ایشان از آلمان را از طریق کانون سیاسی پناهندگان - مونستر بدست آوردیم. هر چند که ما کمی دیرتر در جریان خواست و تلاش جمعی شما از شهر گوتینگن، بمقصد راه اندازی یک حرکت سیاسی اعتراضی قرار گرفته ایم، ولی نه تا آن حدی که دیگر خیلی دیر شده باشد.

ابتکار شما بگونه ای که از فحوی فراخوان تان معلوم است، واکنشی میباشد ضروری و فوری در قبال یورش وحشیانه فاشیستی اخیر رژیم جمهوری اسلامی ایران علیه کارگران و زحمتکشان افغانی مقیم آنکشور؛ این ابتکار تا همین حد هم، مایه قدردانی ما و بنابر این، سزاوار تأیید و پشتیبانی میباشد.

کاملا میرهن است که از همان بدو پیدایش جمهوری اسلامی، سیاست زورگویی، جنگ طلبی، تفرقه افکنی، شکنجه و سرکوب، کشتار های جمعی، اعدام، سنگسار و... هم، یک بخش جدایی ناپذیر از فلسفه رهنما، و در واقع راز "بقای" رژیم آخوند ها تا ایندم بوده و میباشد.

سه دهه تراژیدی خونبار مردم ستمدیده افغانستان که آوارگی و بی خانمانی کتله

بدلایی چند از جمله مجهول ماندن هویت دقیق سیاسی برگزار کنندگان، نفوذ عناصر مشکوک در صف تظاهرات و یا هم بدلیل عدم رعایت دقیق اصول و موازین مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی در امر سازماندهی، عکسی بوده است!

در همین تظاهرات فرانکفورت بود که عده ای از مشترکین در آن، در ضدیت با مواضع و شعارهای محوری نیروهای مترقی و انقلابی افغانی و ایرانی مبنی بر دفاع حق طلبانه از پناهندگان، محکومیت و افشای سیاست های جمهوری اسلامی و شعار سرنگونی، بغرض پیشبرد یک سیاست سازش و ممانعت با رژیم جمهوری اسلامی، به نیروهای پولیس متوسل گردیدند، تا آن حدی که به سخنگوی قسلسگری جمهوری اسلامی در فرانکفورت، فرصت و اجازه تبلیغ و موعظه سیاست های این رژیم داده میشود!!!

اینجاست که درس آموزی از همچو تجاربی برای پیشگیری از بروز احتمالی حوادثی از این دست، و برای راه نیافتن مواضع سازشکارانه، التزام به اصول و موازین مشخص انقلابی در امر تدارک و سازماندهی را ضروری و انصراف ناپذیر میسازد. در این مفهوم، لازم میدانیم تا در همینجا پشتیبانی خودمان را از پیشنهاد رفیق جهان مبنی بر دایر نمودن یک نشست مقدماتی برای شناخت و تبادل نظر، اعلام نماییم. پیروز باشید!

**- جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع -
افغانستان**

- سایت (بابا)

۸ . ۸ . ۲۰۰۷

**نشانی های ما: جبهه متحد ضد
امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان**

Postfach 2329

Münster 48010

- ایمیل:

kotbnama@baaba.eu

سایت (بابا):

www.baaba.eu

- ایمیل (بابا):

info@baaba.eu

یک عمل ارتجاعی عمیقا بربرمنشانه میباشد که از جهاتی هم، یورش های سیستماتیک چند سال قبل نیونازی های آلمانی بر پناهندگان مقیم آلمان از هر ملیتی و شکارشان در همه جا را - در پناهگاه ها، در بستر خواب، در خیابان، در قطار و ... در اذهان زنده میسازد.

گسیل اجباری پناهندگان به جهنم سوزانی که آتش خانمانسوزش را اشغالگران امریکایی، متحدین امپریالیست شان در ناتو و مزدوران بومی قلاده بگردن شان در کابل، متفقا برافروخته و مشتعل نگهداشته اند، جز همسویی و همراهی با تمامی همین مرتجعین بدسگال و جفاپیشه، معنای دیگری نخواهد داشت. البته چنانچه میدانیم، این یک سیاست دقیقاً برنامه ریزی شده میباشد که مرتجعین دولت دست نشانده کابل و همپالگان شان در کمیساریای سازمان ملل، در تمامی مراحل طراحی آن عملاً دخالت داشته، که برای اجرای آن هم، به شیوه خودشان تشریک مساعی نموده اند.

اینجاست که موضعگیری و مقاومت در قبال سیاست ها و کارنامه های رسوا و ننگین همه همین صف بندی های ارتجاعی و در پیشاپیش شان، رژیم ضد بشری جمهوری اسلامی ایران، یک وظیفه تخطی ناپذیر هر فرد و نیروی مترقی، دموکرات و انقلابی میباشد.

سیاست ها و کارنامه های تفرقه افکنانه، تبعیض طلبانه و فاشیستی علیه پناهندگان بیدفاع و بی پناه را در هر کجایی که باشند، میتوان و باید با پی ریزی یک جنبش اعتراضی مضاد و حرکت های سیاسی روشنگرانه بمثابه بخشی از یک مبارزه انقلابی فعال و پیگیر ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، بمصاف طلبیده و به نحوی مقتضی بدان پاسخ داد. در همسویی با همین روند و برای تلبیه یکی از نیاز های عاجل مبارزه انقلابی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی میباشد که **جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان** هم، از فراخوان دوستان گوتینگن، به گرمی استقبال نموده، و آماده است برای راه اندازی یک حرکت اعتراضی سیاسی، بقدر توان نقش خودش را ایفا نماید.

دوستان؛

شاید اطلاع داشته باشید که به همین ارتباط تاکنون اکسیون های اعتراضی چندی از جمله مدتی قبل در فرانکفورت بعمل آمده است که نتایج شان متأسفانه

های عظیم میلیونی شان هم، تنها یکی از ابعاد فاجعه آمیز آن است، رویهمرفته مستقیم و غیر مستقیم با جمهوری اسلامی و سیاست های مداخله گرانه آن در ارتباط میباشد. این یک واقعیت ملموس و اثباتی است که نمیشود هیچگاهی در آن شک و تردید نمود.

سیاست ها و کارنامه های رژیم ضد بشری جمهوری اسلامی در ارتباط با قضایای افغانستان عمیقا ارتجاعی، فرصت طلبانه و پراگماتیستی بوده، که تنها و تنها در خدمت منافع دستگاه طبقه حاکمه و دیگر لایه های وابسته بدان، سرهمبندی و بمنصه عمل درآمده است.

اگر جمهوری اسلامی با مداخلات همیشگی آشکار و پنهان خودش در امور داخلی افغانستان و برافروختن جنگ های برادر کشی، یکی از عوامل مستقیم آوارگی توده های عظیم مردم بوده است؛ از سوی دیگر همین رژیم آخوندی، مستقیم و غیر مستقیم در غارت و استعمار، اذیت و آزار، شستشوی مغزی مذهبی همین آوارگان تا سرحد گسیل شان در جنگ هشت ساله با عراق هم، دخیل و موثر بوده است.

زورگویی، ضرب و شتم، اهانت و تحقیر، شایعه پراگنی، تفرقه افگنی و بر همین منوال توسل به اسالیب تبعیض طلبانه راسیستی، قومی و مذهبی در قبال پناهندگان افغانی، که از نظر عینی عمدتاً به بخش کارگر و زحمتکش هر دو کشور افغانستان و ایران منتسب میباشند، رویهمرفته یک سیاست شناخته شده همیشگی دستگاه طبقه حاکمه ایران و دیگر بخش های مرتجع وابسته به رژیم جمهوری اسلامی بوده و میباشد که همواره در اشکال و شیوه های مختلفی رونما گردیده است.

برنامه اخراج اجباری همین کارگران و زحمتکشان پناهجوی از ایران، که اینک با یک عصبیت مهار ناشدنی اسلام آخوندی و آنهم با توسل به شیوه های عریان فاشیستی در دست اجرا میباشد، امریست صریحا متناقض با تمامی نرم ها و موازین شناخته شده بین المللی در خصوص پناهندگان. این سیاست و بویژه نحوه اجرای آن توسط تمامی ارگان های سرکوبگر جمهوری اسلامی و چماق بدستان بسیجی آن، که از دست درازی به حرمت انسانی و امنیت جان و مال پناهندگان تا سرحد قتل و پرتاب کارگران از بالای یک ساختمان به پایین دریغ نمی ورزند، یک سیاست و

در سوگ "زنی" که ...

به تمام معنا حمایت و پشتیبانی می نمایم. متذکر باید شد که "ف.س" علاوه بر آنچه که نثار "انگک و بنگک" نموده اند، گویا جسارت بخرج داده و شمشیر بسیار کند و زنگیده خودشان را، همچنان برخ "قطب نما" از نیام کشیده اند! هر چند که خانم یا آقای "ف.س" جرئت نکرده اند تا با نام و هویت حقیقی خودشان وارد معرکه گردیده و مستقیماً با "قطب نما" باب یک مناقشه سازنده را بگشایند، با این وجود، ما ضمن استقبال از همین جسارت تا کنونی ایشان، بخود حق و اجازه می دهیم، که پیشاپیش برای شان یاددهانی نمایم که حضرات ایشان، به یقین کامل در این "معرکه" بی حاصل، بازنده میباشند!

"قطب نما" وظیفه خودش میداند که به اظهارات "ف.س" و آنهم در یک فرصت مقتضی، مستقلاً پاسخ خودش را ارائه نماید. از آنجاییکه "ف.س" نامه گویا انتقادی خودشان را در یکی از سایت های انترنتی بنام "پیام آزادی" به نشر رسانیده اند، بنابر این ما پاسخ "انگک و بنگک" بدان را بر علاوه سایت (بابا)، همچنان بغرض نشر به سایت نامبرده نیز ارسال نموده ایم که امیدواریم به حلیه طبع آراسته گردد، و این به باور ما یک حق مشروع "انگک و بنگک" میباشد که تمامی اصول و موازین دموکراتیک در امر یک مطبوعات و اقا آزاد و دموکراتیک بدان حکم می نمایند.

هیئت تحریر "قطب نما"

صرف متعلق به خداوندگار بلخ بوده میتواند وبس.

منظور ما از بکاربرد کلمه "شوخی"، نه مزاح و مسخره بازی، نه به گفته شما ارضای تمایلات شخصی بوده و نه به اصطلاح "با ریش بابه بازی کردن" است، این کلمه به منظور رسانیدن حقایق در قالب طنز، کنایه، اشاره و زهرخند، به کار رفته است. و چون خود استعداد نوشتن شعرکهن را با وزن و قافیه اش نداشتیم از چوکات موزون این اشعار برای انتقال حقایق استفاده نموده ایم. ما علاوه بر عنوان و سمبول فیچی، برای اجتناب از هر نوع اتهام و سوتفاهمی، واضحاً در جمله "با عرض معذرت از تمام شاعران محترمی که از اشعار شان استفاده نموده ایم" نوع کار خود را در مورد واضح و صادقانه ارائه نموده ایم.

بنابراین محترم ف.س، ما نه مرتکب کدام سرقت ادبی شده، نه ادعای شاعر این شعر بودن، را نموده ایم و نه به گفته شما به کدام تقلبی دست زده ایم، میایم به موضوع تغییر پیام و محتوای شعرکه خاطر لطیف شما را چنین سخت رنجه ساخته است، اینکه پیام شعر در صورت دگرگونی و فیچی کلمات، تغییر میخورد، نکته کاملاً منطقی و طبیعیست، و همانگونه که با تغییر سیر زمان و نظام ها، حقایق وابسته با آن در یک جامعه جبراً محکوم به تغییر و تحول است، پیام اشعار نیز چهره عوض نموده و جهت دیگری را به خود میگیرند (منظور ما یک بررسی کلی بود). انگک و بنگک نیز "پیام بهار" و بزم گل و بلبل را با لیلی کمر باریک و می فروش که دماغ اش چون قلم بود و دهانش چون پیسته و چشمانش چو نرگس، در طاق بالا گذاشته و از دو "قوماندان شیخ بروت!!" خیر میدهند که ساقی گذشته را چون

ف.س قابل فهم باشد، با ایشان صحبت نمایند.

محترم ف.س بیایید نامه شما را قدم به قدم بررسی نمایم:

عنوان نامه شما را فعلاً به کنار نهاده و بعداً در مورد آن سخن خواهیم گفت.

شما در آغاز نامه تان مینویسید: "وقتی این اشعار را مطالعه نمودم متوجه شدم که در چند مورد در اصل اشعار تقلب کاری صورت گرفته و ماهیت، مضمون و پیام این اشعار را دگرگون ساخته است"

محترم ف.س اگر جناب شما عنوان صفحه ما "شوخی با شعر شاعران" را با دقت بیشتر مطالعه نموده و سمبول فیچی و دست را که خود اشاره ایست به قطع، تغییر و تعویض کلمات، با قدرت تصور و تخیل وسیع تری مشاهده مینمودید و بالاخره به درک مفهومی واضحی که در پشت این تصویر و این عنوان، وجود دارد قادر میبودید، جواب تمام چرا های تانرا در همان نگاه اول یافته و تیغ انتقاد و دشنام را چنین عجولانه از غلاف نمیکشیدید.

کلمات انتخابی ما یعنی "شوخی با شعر شاعران" در قدم اول به این نکته اشاره میکند که این اشعار انتخابی بوده و شاعران آن انگک یا بنگک نیستند، اینکه شما از درک چنین واقعیت روشنی عاجز مانده اید برای ما واقعاً مایه تعجب است.

خوانندگان قطب نما همه میدانند که ما نه تنها از اشعار مولوی بلکه از اشعار حافظ شیرازی نیز در مورد استفاده نموده ایم، متأسفانه شما نه تنها موفق به کشف چیز تازه بی نشده و زحمت بیخودی کشیده اید، بلکه در شناخت این حقیقت بزرگ حتی تأخیر نیز نموده اید، زیرا هر طفل مدرسه نیز میداند که شعر عظیمی چون "دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر....."

در سوگ "زنی" که "خر" نشده بود

(از "ادم ها" لغزیدن، از "بزه ها" بخشیدن)

„ Aus Gitterstäben blickten zwei,
die lang gefangen.
Der eine sah den Straßenkot, der
zweite Sterne hangen!“

(Dale Carnegie)

اخیراً نامه ای یکی از هموطنان

محترم به نام ف.س راکه تحت عنوان "اشتباه یا سقوط در لجنزار ابتذال" در سایت انترنتی پیام آزادی به نشر رسیده بود، مطالعه نمودیم.

دوست محترم ما، در نامه بلند بالای شان صفحه "شوخی با شعر شاعران" را در نشریه قطب نما به باد انتقاد گرفته، علاوه بر توهین به تهیه کنندگان این صفحه یعنی انگک و بنگک، تا حدی نیز به دست اندرکاران نشریه قطب نما تاخته است. گرچه میشد جواب نامه ای محترم ف.س را در یک جمله داد ولی برای اجتناب از یک سو تقاهم دومی، انگک و بنگک لازم دانستند تا از خیرظرافت کنایه و اشاره گذشته و با زبانی که برای محترم

بزرگش (منظور ما این نیست که زن ، بز است این فقط کنایه ایست!!) هر یک بسوی خود میکشانند. این نمیرخ کنونی جامعه ماوشما است و نمیتوان از تلخی آن انکار نمود!

محترم ف.س، با اندکی تعمق و قوه تصور میتوان حقایق و پیام های جدیدی را که در این اشعار دگرگون شده و به گفته شما " مبتذل و بدون پیام"، وجود دارند ، شناسایی نمود.

هندی ها ضرب المثلی دارند که ترجمه تقریبی آن چنین است: "حتی اگر از بحر هم بخواهی آب بگیری ، باز هم همانقدر آب از آن گرفته میتوانی که کوزه ات گنجایش آنرا دارد ."

اگر ضرب المثل فوق را (برای مدلل ساختن شما) دوباره از فارسی به فارسی ترجمه نماییم: برای ما صاف و ساده میگوید که : اندازه دید، برداشت، و درک آدم ها متفاوت است، و شما نیز به قدر گنجایش کوزه تان (از خیر بحر گذشته و میگوییم از جویچه!! یا به قول شما لجنزار ابتذال!!) آب گرفته اید! مشکل در اینجاست محترم!

(برای تسلی خاطر شما باید بگوییم که شعر انتخابی انگک و بنگک در وصف "خمینی" به نظر خود انگک و بنگک پیام به مراتب کمتری داشته است تا آنچه شما انگشت انتقاد بروی آن نهاده اید! ولی همانگونه که آدم در همین برخورد هاست (چه تلخ و چه شیرین) که میاموزد، ما نیز از طریق همین اشاره شما (هرچند بی مورد و نادرست) متوجه خلاها و کم و کاست های کارهای آینده خود شده و در انتخاب پیام ها سختگیرانه تر عمل خواهیم نمود بناً از اینکه "غیرمستقیم" در مورد، ما را کمک نموده اید از شما ممنونیم). بر علاوه صفحات سیاسی، خشک و جدی قطب نما ، به نیمرخ از طنز و لبخند یا بهتر گفته شود زهرخند هم نیاز داشت و هرچند این به گفته شما "ابتکار نویسنده" سابقه قبلی کوتاهی در افغانستان داشته و (با وجود لطف شما) ایده ابتکاری و ناب متعلق به انگک و بنگک هم نیست ، (چه چنین ایده ای سالیانی قبل چون جرقه درخشیده و دوباره به خاموشی گراییده بود) ولی آنچه انگک و بنگک تهیه مینمایند، کار خودشان بوده است.

برگردیم به نامه شما:

بعداً مینویسید که : "قبل از اینکه در مورد این اشعار صحبت نمایم لازم است کمی در مورد شعر صحبت نموده و نظر بعض

(بعضی) نویسندگان و شعرا را بازگو نمایم"

در آغاز سطری از مولوی بلخی ذکر نموده اید و سپس لیست بلند بالای "فریدون مشیری" "هوشنگ ابتهاج" یدالله مفتون امینی" "سهراب سپهری" "فروغ فرخزاد" "محمود مشرف آزاد تهرانی" "رضا برهانی" را با نظریات شان در مورد شعر نوشته و به "نقل قول" پرداخته اید!

میپردازیم به جواب تان:

محترم ف.س، ما واقعاً تعجب میکنیم که شما چرا معلومات گرانبهای تانرا چنین بیجا و بی موقع به هدر داده اید!

صفحه "شوخی با شعر شاعران" نه بحثی در مورد مفهوم شعر برپا نموده است و نه انگک و بنگک ادعای شاعری یا تجزیه و تحلیل شعر را نموده اند که شما با چنین عجله این تکه های بریده بریده از این و یا آن دفترچه شعری را باهم پیوند زده و از آن فلسفه "علمی" بافته اید.

مطالعه این بخش نامه شما برای ما واقعاً خیلی جالب بود. شما سوال "شعر چیست" را طرح نموده و بدون اینکه صدایی از آغاز تان برخاسته باشد و یا خود جوابی داشته باشید، با شکسته نفسی دوباره با آن به قول خود تان "بسند" میکنید! ما فقط ندانستیم با چی آغاز نموده بودید!!

بهر حال ادامه میدهم:

گرچه درک مفهوم واقعی شعر مولوی کار نهایت دشوار و اکثراً بالاتر از فهم ماست ولی ما نیز چون شما مثال دیگری از مولوی میاوریم که خود جوابیست:

آینه ام، آینه ام، مرد مقالات نه ام دیده شود حال من ار چشم شود گوش شما میپردازیم به لیست شاعرانی که از آنها نام برده اید:

محترم ف.س، لیست شاعران انتخابی شما به همین جا خاتمه نیافته و میتوان نام هایی چون اسماعیل شاهرودی، سیاوش کسرائی نصرت رحمانی، مهدی اخوان ثالث، بیژن جلالی، محمود کیانوش، منوچهر نیستانی، منصور اوجی، محمد رضا شفیعی کدکنی، محمد علی سپانلو، جعفرکوش آبادی، نادر نادرپور، علی بابا چاهی، حمید مصدق، علی موسوی گرمارودی، منوچهر شیبانی، فرخ تمیمی، محمد زهری، کاظم سادات اشکوری، فرامرز سلیمانی و عده بسیار دیگری را که از قید قلم شما مانده اند، به لیست تان افزود. (ما از خود سوال میکنم که شما در لیست تان چرا نامی از نیما

و شاملو نبرده اید؟ آیا این "فراموشی" واقعاً یک اتفاق بوده است!!)

ادامه میدهم:

سوال در این نیست که این شاعران محترم، در مورد شعر چی گفته و میگویند، نیما مسلماً گفتنی هایی داشته است،

فروغ و اصلاً که شعر خود را میشناخت و میتوانست سخنی در مورد بیان کند، مشیری و ابتهاج و سپهری نیز این توانایی را دارند، (اگر فرض ما درست باشد و شما خود شخصاً نیز به فن شعر و شاعری وارد باشید) سوال در اینجاست که:

شما محترم ف.س چی گفتی دارید؟ شما شعر را چگونه تعریف میکنید؟ بگذارید از شما بشنویم!

در "همه" رنگین این لیست بلند بالایی که جناب شما پیرامون خود به راه انداخته اید، آنچه برای انگک و بنگک سخت عذاب دهنده و "مأیوس کننده" بود، "سکوت"

تلخ شخص ف.س است!

پیشتر میرویم:

محترم ف.س، نه تنها نادرپور و تمیمی بلکه فرامرز سلیمانی و مفتون امینی نیز قادر به درک و تفکیک سمبول ها ، وزنه ها و سیلی های پنهان شده در مفهوم شعر (دو قوماندان زنی دزدیدند) بوده و میدانند که در این کنایه ها، کدام کرکتر و چی کسی کوبیده شده است، وزنه زهرخند ها در کجاها قرار گرفته و کدام کلمات رهبری شعر را به عهده داشته و تیرشعر بروی چه کسی نشانه گرفته شده است. نه حمید مصدق چنین برداشت ساده لوحانه و سطحی ای دارد که فکر کند: (چون کلمه قوماندان به جای کلمه دزد (در اصل شعر) آمده و بن لادن نیز دزد سوم قلمداد شده است بناً نتیجه این میشود که زن هم خر باید باشد!!) و نه سپانلو از چنین خرده گیری بیمورد و بی اساس بهر مند است.

این طرز دید بقدری کودکانه و سطحی است که جز محدودیت قدرت ذهنی و تصویری یک خواننده بد و سطحی نگر، چیز دیگری را ثابت نمیکند.

برگردیم به موضوع :

بلی محترم ف.س، هر افغانی که به چند کتاب شعری چون "طلا درمس" یا "شعر نو از آغاز تا امروز" یا "از نیما تا بعد" یا "دیوان اشعار فروغ فرخزاد" و غیره و غیره رجوع نموده و از (خیرات سرایرانی ها) برش هایی از نوع شما از آن تهیه کند، میتواند لیست طولانی تری از لیست ماوشما ترتیب داده و آنرا به معرض

"نمایش" قرار دهد، جای تأسف صرف در اینست که ما خود چیزی برای گفتن نداشته و نداریم و اگر تصادفاً هم روزی "اتفاقی" در مقام به اصطلاح "منتقد" ظاهر میشویم، استعداد و فهم قضاوت درستی را نداشته و انگیزه عکس العمل شدید ما در برابر دیگران، ربطی به احساس مسؤولیت ندارد و اکثراً احساسات، منافع و شاید هم عقده های شخصی در آن دبیخ است!

وقتی ما از نقدی که گویا بر صفحه شوخی با شعر شاعران نوشته شده بود، شنیدیم، آرزو داشتیم تا در روشنی این به اصطلاح "نقد" و باریک بینی این به اصطلاح "منتقد"، به اصلاح خلاهای خود پرداخته و از "آموزگاری" بیشتر بیاموزیم، متأسفانه در مجموع، بادی نوزیده بود که "برگ" بیدی را بلرزاند!

باز هم پیشتر میرویم:
شما بروی شعر "دو نفر دزد انگشت گذاشته و هرچه بد و بیراه داشته اید نثار انگک و بنگک نموده اید

محترم ف.س، نخست از همه باید به شما تذکر دهیم که یک بخش شعر را غلط نوشته و اشتباه آموخته اید

اصل شعر چنین است که: "دزد سوم خر شانرا زدوبرد" نه اینگونه که جناب شما نوشته اید "دزد سوم آمد خر شانرا زد وبرد"

مژده "آمدن" دزد سوم را شما به ما داده و با افزودن کلمه "آمد" از وزن اصلی شعر کاسته اید، امید در آینده در مورد توجه نمایید. بهر حال ادامه میدهیم:

شما ضمن توهین به انگک و بنگک، از یک سو از اینکه شعر پیام و هدفی نداشته و دزدی را نقد نکرده شکایت سر داده و از سوی دیگر دفاعیه جانانه هم در مورد "زن" و ارزش و الای او نوشته اید.

با اینکه ما به نظریات انسانی و روشن شما در مورد "زن" و ارزش های او، ارج گذاشته و خوشحالیم که حداقل در این مورد باهم هم عقیده میباشیم، باوجود آن لازم است تا نظر خود را در مورد نکاتی از نامه شما ابراز نماییم:

محترم ف.س، حتی شعر به گفته شما "مبتذلی" چون "دو نفر دزد... پیامی را در خود حمل مینماید، اینکه شما این پیام را در خلال کلمات این شعر نشنیده اید، قصور از ما نیست. شما به انتقاد از این شعر پرداخته اید زیرا مطابق میل شما در آن دزد و دزدی به نقد کشیده نشده است. دوست محترم، شما که دفترچه های شعر را ورق زده و در مورد مطالعاتی دارید

و شاید خود هم شعر مینویسید، مطمئناً آگاهی دارید که شعر نه چون دوسیه محکمه و نه چون سند قبالة است که در آن به تشریحات و ثبوت موضوعی پرداخته و قهرمان مثبت یا منفی اثر را تا در محکمه دوانده و مدت حبس اش را تعیین نماییم. شعر میتواند گاهی صرف اشاره یی باشد و حتی سطری. شاعر در قدم اول نوعی شاهد است، این شاهد میتواند مسلماً به منتقدی یا داوری و یا رزمنده یی مبدل شود ولی در آغاز کار اوفقط شاهدیست که واقعیت را مینگرد، شعر فورمه تقرر نیست که باید کلمه به کلمه خانه پری شود، شعر به فضای باز میان کلمات ضرورت دارد، تا ذهن خواننده خود به حرکت آمده و چهره آنسوی اشاره ها، تقاطع ها، سکوت ها و فاصله ها را حدس زده و مفهوم پوشیده در آن رادریابد.

واضحاً که میتوان در طول هر سطر شعر به زبان اشاره، جنگید، محکمه نمود، به غرش آمد و به تازیانه بست، ولی تشریحات و ترجمه وظیفه شاعر نیست! در غیر آن شعر را با "شعار" عوضی گرفته ایم!

شما در نامه تان اشاره میکنید که گویا انگک و بنگک آمدند و به عقیده شما از شعری که مبتذل بوده است چیز مبتذل تر و بدتری ساخته اند و تلخ تر از همه اینکه "از زن، خری ساختند".

دوست محترم، انگک و بنگک چون گفتنی های نوی را در قالب شعری گنجانیده اند که از اول ساخته شده و موضوع آن تعیین شده بوده است، نمیتوانستند از وسط بیت شعر سر در آورده و صدا نمایند که: "ناگفته نماند خواننده های محترم قطب نما که مقصد ما از "زن"، "خر" نیست و اکنون میتوانید به مطالعه بیت بعدی ادامه دهید!!!)

لازم نمیدانیم تا گفتنی های قبلی ما را در این مورد تکرار نماییم، ما فقط به همین اکتفا میکنیم که: آنچه انگک و بنگک دیده اند دو قوماندان زورگو و بن لادن بادر زورگوتر شان بوده است که یکی بی شرم تر و خاین تر از دیگری اند. اشاره ما به همین نکته تلخ و همین چهره های سیاه و پلید بوده است، و آنچه شما دیده اید زنی بوده است که به خر مبدل شده است. ما فکر میکنیم که اگر در این میانه کسی از "زن" خری ساخته است، این فقط و فقط ابتکار ذهن مبارک خود شما بوده است!

اکنون لازم میدانیم تابه سطری که ما به گونه عنوان نامه انتخاب نموده ایم، و

جمله ایست از یکی از کتاب های "دیل کارنگی" اشاره نماییم: ترجمه تقریبی این جمله از برگردان آلمانی به فارسی چنین است:

از میان میله های یک سلول زندان، دو زندانی هم اتاق به بیرون نگرسته بودند، اولی کتافتی را که بروی جاده ریخته بود، دیده بود و دومی ستاره های را که در آسمان آویخته و میدرخشیدند!

مشکل ما در اینجا بود محترم که شما چی را دیده اید؟! برمیگردیم به نامه شما:

شما بعد از اینکه چپ و راست شمشیر زده و عجلانیه در مورد انگک و بنگک قضاوت نموده اید، با خشم تمام حکم اخراج هردو را به "کوچه وبازار" صادر نموده اید. به قول شما "انگک و بنگک خود را با این شعر انتخابی شان به سویه کوچه وبازار پایین آورده و در لجنزار ابتذال سقوط نموده اند"

محترم ف.س، قضاوت این "سقوط ها" و "صعود ها" را به عهده خوانندگان قطب نما و پیام آزادی گذاشته و به نکته بسا مهمتر دیگری میپردازیم:

از اینکه لطف نموده و کوچه وبازار را محل مناسبی برای ماتعین نموده اید، از شما متشکریم، از چه گوشه ای جز این محل میتوان، بهتر، حقایق عریان یک جامعه را با پوست و گوشت لمس نمود؟! مانه تنها از این کوچه ها و پس کوچه عبور نموده ایم، بلکه حقایق تلخ این کوچه ها را نیز شاهد بوده ایم، کوچه های مملو از اجساد، کوچه های مملو از دزدان مسلح، کوچه های چور و چپاول شده، کوچه های دود و آتش، و... و...

ما در همین "کوچه" ها به زیارت چهره تمام این فیگورهای اجتماع خود و شما، از "زن" گرفته تا "دزد" و "قوماندان" نائل شده ایم.

شما که خود در نامه تان به دژخیم "بورژوازی" لعنت میفرستید، چرا به این "کوچه وبازار" چنین تنگ نظرانه مینگرید؟

اگر ما با شعر انتخابی خود به گفته شما "به سویه کوچه وبازار" نزول نموده و به لجنزار ابتذال افتاده ایم، از این سقوط خیلی راضی ایم زیرا حداقل "گند" این لجنزار، واقعی و درد آن تجربی بوده است!

شما هم اگر شهامت روبرو شدن با این واقعیت عریان و زنده را دارید، از همان برج بالا صرف به شعار دادن اکتفا نکرده، گاهگاهی، قدم رنجه فرموده و از کاخ

کاغذی شعر تان پایین آمده وبا دامن مخملین شعر سفید، چرخی در خم و پیچ سیاه این کوچه های متعفن نیز بزیند، و از قمچین کاری بیحاصل (به قول یکی از شاملونماهای وطنی) "غول پاگلین" سرمایه داری، دست برداشته و متوجه نیمرخ خاکستری این حقایق نیز شوید.

ادامه میدهیم:

شما در نامه تان از یکسو از شعر به گفته شما "ارتجاعی" انگک و بنگک انتقاد نموده و فحش و ناسز انثار شان مینمایید و از مقام والای "زن" دفاع مینمایید و از سویی دیگر خونسردانه مینویسید که: "این واقعیت است که عده از قوماندانان مجاهدین و تنظیم های احزاب اسلامی عده از دختران پاک و نجیب کشور ما رابدون رضائیت آن ها به زورپول ویا زور تفنگ گرفتند و برای خود نکاح کردند. هم چنان به اثر خیانت این احزاب عده از دختران نجیب کشور ما به شیخ های عرب فروخته شدند و مورد معامله قرار گرفتند اما آنها هم تا حد این شعر نزول نکردند وزن را بجای خر قرار ندادند"

محترم ف.س، آیا متوجه نیستید که شما در همین چند سطر بالا، از حقیقتی سخن گفته اید که انگک و بنگک بدان اشاره میکنند؟ شماکه خود (غیر مستقیم) به تأیید سخنان انگک و بنگک پرداخته اید محترم!.

شما که از مطالعه یک بیت شعر، خشمگین شده، فشار خون تان بالا رفته و نبض انساندوستی تان به پرش آمده و در مقابل انگک و بنگک شمشیر از نیام میکشید، چرا این حقایق تلخ بالا در مورد زن را صبورانه "فورت" داده، خم به ابرو نمی آورید و اعمال این تنظیمی های فروخته شده و بادار های شان برای تان چنان بدیهیست که بالاخره در محکمه وجدان تان سخاوتمندانه به "نوعی" برائت حاصل میکنند؟

شما که از شنیدن (نظر به برداشت شما) توهینی به زن، دست و آستین را بالا زده و قلمفرسایی نموده و سه صفحه، سیاه میکنید، زورگویی، خرید و فروش، و چور و تعرض به زن را، گناه کمتری از یک بیت شعر میدانید؟؟؟!

ما از این طرز دید سطحی شما واقعاً احساس تأسف میکنیم!

شما در نامه تان از "پا در گل بند ماندن نویسنده" یاد میکنید و خود متوجه نیستید که با چنین ادعایی، ساق مرمیرین تان تا چه ارتقاعی در گل بند مانده است!

به نامه شما میپردازیم:

شما در نامه تان مینویسید: "زن بازیچه و جنس نیست که چنین مورد بی احترامی و بیحرمتی قرار گیرد و به مقام انسانی اش توهین شود"

ما کاملاً با شما هم عقیده میباشیم، ولی آیا این تئوری شما در عالم واقعیت، در کشوری چون افغانستان در عمل نیز پیاده شده است یا منظور تان بیانیه های افغانهای محترم مقیم در امریکا، کانادا و اروپاست؟!

اگر منظور شما قوانین و اصولی از قماش "باید میبود و نیست، باید میشد و نشد، باید چنین شود ولی تا کنون نشده است" میباشد ما نیز در انتظار فرارسیدن روزی استیم که زنان افغان از مقام و حقوق انسانی شان برخوردار شوند، ولی اگر منظور تان اینست که جامعه افغانی در مجموع به "زن" ارزشی قائل بوده و آنرا چون جنس یا بازیچه یی استعمال نمیکند، و صرف انگک و بنگک از زن، "خری" ساخته اند، در آنصورت "پهلوی بگردید محترم که صبح شده است!"

اگر "زن" در جامعه که ماوشما از آن میاییم به دیده بازیچه و جنس نگریده نمیشد، آیا شما خود در نامه تان از خرید و فروش آنان در بازار شیخ های عربی، سخن میگفتید؟ و آنچه فروخته و خریده میشود، خود نوعی "متاع" نیست؟

محترم ف.س، ما و شما نباید از نفس سوزنده و تلخ اینگونه حقایق انکار نماییم، در گوشه های جامعه ای که شما از آن میایید، نه تنها به "زن" به قدر "خری" ارج نمیکذارند بلکه با او برخورد بدتر از "خر" را نیز میکنند!

آیا گاهی شنیده اید که بروی خری بنزین ریخته و او را به آتش کشیده باشند؟ آیا شنیده اید که خری را با سگ معاوضه نموده باشند؟ آیا شنیده اید که خری را در محضر عام سنگسار نمایند؟ آیا شنیده اید که شکم خری را دریده باشند تا برای تفریح وارضای حس کنجکاوای خود، چوپه خری را که در شکم این حیوان قبل از تولد وجود دارد، بنگرند؟ مسلماً که نه!

ولی با "زن" در کشور شما چنین نیز کردند!

بنأ هر قدری هم که بخواهیم، این مفهوم در هم شکسته و زخمی را بروی پا نگهداریم و غرور سرخورده، بادکرده ولی قبل از همه لرزان افغانی خویش را حفظ نموده و به اصطلاح سر را زیر ریگ نماییم، هر قدری که در شعر و آهنگ و بیانیه و موعظه افغانی خود برای زن تاج و تخت تعیین نموده و گل پوشش کنیم، همه در

قالب "حرف خالی" خواهد ماند، چون زن در جامعه که شما از آن میایید تا هنوز در مجموع "قربانی" است نه "قهرمان"، بنأ هر قدری هم که از قبول این واقعیت گریز نماییم باز هم از هر گوشه اجتماع ما، گند و تعفن این حقایق تلخ، تا اروپا و امریکا به دماغ لطیف ما خواهد رسید. (امیدمنظور ما را از این کلمات که در دفاع از موجودی بنام "زن" گفته شده است، درست فهمیده و آنرا توهین یا به مسخره کشانیدن نقش زن، قلمداد نکنید.)

بنأ محترم ف.س، گرچه اینگونه نباید میبود ولی متأسفانه چنین است! در جامعه ما هنوز، زن هم "جنس" است، هم "متاع" و هم "بازیچه"! و اگر شما با آگاهی و احساس انساندوستی تان (که ما شخصاً به آن احترام میگذاریم) در عالم تصور مقام بهتری برایش تعیین نموده اید، وقت آنست که این لقمه گلو گیر را کم کم هضم نمایید.

هدف انگک و بنگک در شعر انتخابی شان نیز، عریان ساختن حقیقت چهره های زورگو و چپاولگر بوده است، نه اینکه تن زخمی و کوبیده شده زن افغان را به مسخره کشانیده و به گفته شما "تمایلات شخصی خود را ارضا نموده باشند." و اگر انتقال این حقیقت در قالب انتخابی ما مطابق میل شما نبوده است، این دیگر پراپلم جناب شماست!

برگردیم به نامه شما:

نکته دیگری که احساسات لطیف "انترناسیونالیستی" شما را رنجه نموده و شما را به "بحث علمی!!" در مورد "دال و دلخوری پرویز مشرف" کشانیده است شعر مولاناست "دی شیخ با چراغ.....".

که شما از عهده "کشف معمای" نام شاعر "آن غالب بدر آمده و به تمام جهانیان ندا داده اید که: " ای "بیخبران ره ترکستان" بدانید و آگاه باشید! که اصل این شعر از مولاناست!" (و متأسفانه همه جواب معما را از قبل میدانستند!)

گرچه ما در آغاز نامه در این مورد نیز اشاره نموده ایم ولی یکبار دیگر تکرار میکنیم که:

محترم ف.س، اگر انگک و بنگک قصد کدام نوع "سرقت ادبی" را داشته و میخواستند شعری را با "به گفته شما دستکاری" به نام خود تاپه زنند، این عقل را نیز دارند تا در انتخاب شکار خود هوشیارانه عمل نموده و خود را با اشعار بزرگ مردانی چون "مولوی" یا "حافظ" که مشهور دل ها و زبانهاست، رسوا نساخته و به اصطلاح مشت شان باز

نشود! و اگر قرار میبود به "دزدی" شعری بردازند، شاعر "گمنامی" را جستجو میکردند!

محترم ف.س، حتی اگر مایه تعجب شما نیز بشویم باید بگوییم که ماشخصاً به این شعر مولوی علاقه خاصی داشته و آنرا یکی از جمله بهترین، زیباترین و انسانی ترین اشعار فارسی میدانیم، شاید به دلیل همین علاقمندی شخصی، نتوانسته ایم از انتخاب آن چشم پوشی نماییم. (نه به منظور به گفته شما "مسخره ساختن شعر" بلکه بخاطر استقاده از وزن و موسیقی دلنشین نهفته در کلمات و ابیات آن!)

بهر حال ادامه میدهم:

شما ضمن بد و بیراه گفتن به بورژوازی به انتقاد انگک و بنگک پرداخته اید که در شعر انتخابی شان به دالخوروی پرویز مشرف اشاره نموده و با این کار گویا مرتکب توهینی به مقام انسان شده و با ذکر این کلمه قضاوت سطحی و عامیانه خود را ثابت نموده و پای شان در گل بند مانده و به قول شما "ناسیونالیست" از آب درآمدند.

محترم ف.س، گرچه ماشخصاً به نظریات بشردوستانه و روشن شما در مورد برابری تمام ملل دنیا احترام گذاشته و از احساسات تان قدر مینماییم و خود نیز عقیده مشابه در مورد داریم، لازم است تا سوتقا هم شما را در مورد اتهاماتی که به ما بسته اید رفع نماییم:

ما نه خصومتی با ملت پاکستان داشته و نه کاری به "دالخوروی" شان داریم. هدف انگک و بنگک در شعر انتخابی شان نیز "ملت پاکستان" نبوده است که ادرنالین بشر دوستی خون شما را چنین بی جا بالا برده است. یگانه کسی که در این شعر هدف قرار گرفته است، جناب پرویز مشرف بوده است!

و شما محترم ف.س، متأسفانه باز هم با کوزه خود از آن آب گرفته اید!

اگر شما این شعر انتخابی را به دقت مطالعه نمایید، میبینید که انگک و بنگک نه تنها از "دال" بلکه از "قند و قروت و پیسته و تلخان" نیز یاد کرده اند، ولی چرا؟!!

از یک سوی انگک و بنگک مجبور بوده اند در برابر ذکر خوراکه یی چون "قند و قروت" برای حفظ تعادل شکل ظاهری و منطقی کلمات شعر باز هم در جهت دیگر از خوراکه یی نام ببرند که قرعه در اینجا بنام "دال" افتاده است!

انگک و بنگک نمیتوانستند در یکسو از پیسته و تلخان و در سوی دیگر از "تیر و تیر" مثال زنند!!

و از سوی دیگر برای انگک و بنگک هر کدام این "قند" و "قروت" ها، از (نظر مفهوم) نوعی سمبول جغرافیایی یا مشخصتر بگوییم، ولایات افغانستان اند که پرویز مشرف نه تنها از غصب آن سالهای سال خواب دیده بود بلکه عزم تصاحب شانرا نیز نموده است، اگر از تلخان گفته ایم به پنجشیر اشاره نموده ایم و اگر ذکری از پیسته بوده است از بدخشان سروده ایم، اشتباه شما محترم در این بوده است که کلمه "دال" را با ملت پاکستان عوضی گرفته اید، در حالی که هدف، "خمیازه های کسالت بار مشرف در پشت خط دیورند بوده است و اشتیاق سیری در سرزمین های غصب شده نو!"

شما نه تنها در مورد این نکته مرتکب اشتباه شده اید بلکه باز هم عجولانه چکش کوبیده و حتی جهت سیاسی و شاید هم طبقاتی انگک و بنگک را تعیین نموده، به پیشانی شان مهر "ناسیونالیست" زده و به اصطلاح گلیم شانرا جمع میکنید!

محترم ف.س، اگر شما به این باورید که انگک و بنگک بخاطر ذکر کلمه دال هر دو "کرکتر ناسیونالیستی" دارند، در اینصورت جز اینکه بگوییم "الطف شماست!" و این "بحث علمی" را برای تان تبریک بگوییم، کار دیگری از ما ساخته نیست.

باقی میماند یک نکته جانبی دیگر:

اینکه "دال" غذای مورد علاقه مردم هند و پاکستان است، واقعیت است که (بدون تمسخر و توهین به این ملل) همه آنرا میدانند و افغانها نیز از خوردن این نعمت محروم نمانده اند.

و گیریم که کسی خواسته باشد تا پاکستان را واقعاً ذریعه چنین سمبولی معرفی هم نماید باز هم پاکستانی ها میتوانند حداقل سر بلند نموده و به "دال" خود افتخار نمایند، ولی وای به حال ما و شما محترم ف.س که فعلاً در هویت "چرس و کوکنار" در اذهان جهانیان ظاهر میشویم. (این هم در تأیید شخصیت به گفته شما "ناسیونالیستی!!")

(ما

بناً محترم ف.س ما هم به تأیید سخن شما تکرار میکنیم که "بلی دال خوری عیب نیست!"

در ختم نامه تان گوشمالی سختی هم به نشریه قطب نما داده اید، ما فکر میکنیم که دست اندرکاران قطب نما گفتنی های لازم را خود به شما خواهند گفت و لازم

نیست تا انگک و بنگک برای شان وکالت نمایند، ولی در یک نکته واقعاً با شما هم نظر استیم. نشریه قطب نما باید در انتخاب و نشر اشعار و پیام های خوانندگان دقت بیشتری به خرج دهد، بخصوص در انتخاب آن عده از "پروانه های گریزپایی" که هر روز از "گلی" به "گلی" پریده و در پای هر "گل بته نوری"، "دمی" گرفته و نفس تازه میکنند!

و اکنون در ختم نامه، طبق وعده میپردازیم به عنوان نامه شما یعنی:

"اشتباه یا سقوط در لجنزار ابتذال!"

انگک و بنگک تصمیم گرفتند تا قضاوت در مورد این جمله و به اصطلاح "انتخاب" را به عهده خود شما بگذارند؛

آیا شما با نوشتن چنین نامه و چنین ادعاهای بی اساس، مرتکب "اشتباه" شده اید؟؟؟ یا "در لجنزار ابتذال" سقوط نموده اید؟؟؟

انتخاب با شماست!

بنظر انگک و بنگک، شما صرف مرتکب "اشتباه کوچکی" شده اید و چنین چیزی، در زندگی بزرگ آدم ها، گاهگاهی اتفاق می افتد!

با تشکر از توجه شما

انگک و بنگک

کنش و واکنش

مروری بر "منشور مصالحه و آشتی ملی"

بعلت تراکم بیش از حد مطالب همین شماره، نشر بخش دوم مقاله بالا که بخش اول آن در شماره ۱۳ "قطب نما"، از نظر خوانندگان گذشته است، به شماره آینده موکول میگردد.

هیئت تحریر

یاد بود انقلابی

سخنی از "قطب نما"

اخیراً دو نوشته جداگانه که اما به یک موضوع واحد و مشخص اختصاص دارند، بدست ما رسیده است؛ اسنادی تاریخی مربوط به سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی (ساوو) که توسط هوادارانش برای نشر در "قطب نما" ارسال شده است. این نوشته ها گوشه معینی از مبارزه خونین یکی از نیروهای سابقاً فعال در جنبش انقلابی کشور را به تصویر می کشند؛ سرنوشت غم انگیز و اما غرور آفرین تعدادی از جانب‌اختگان (ساوو) در اولین سال های جنبش مقاومت، در مبارزه آزادیخواهانه انقلابی علیه اشغال افغانستان توسط سوسیال امپریالیسم شوروی سابق و حاکمیت عریان فاشیستی نوکران خانه زاد خلقی و پرچمی شان.

یکی از این اسناد به مسئله محاکمه فرمایشی آن عده از رهبران و کادر های کمونیست همین سازمان و دفاعیات شان می پردازد که همانند هزاران انقلابی سربکف دیگر، بدست آدمکشان خلقی و پرچمی تیرباران شدند. **روح شان شاد و یاد شان گرامی باد!**

این نوشته که موضع گیری (ساوو) و مهمتر از آن، گوشه هایی از دفاعیات خود شهدای انقلابی جانباز در دادگاه فاشیستی حزب دموکراتیک خلق را احتوا می نماید، در شماره آینده "قطب نما" به نشر خواهد رسید.

اکنون در این شماره، نوشته دیگر همین سازمان را مطالعه می نمایم که یکسال بعد از تیر باران تعدادی از رهبران انقلابی طراز اولش بدست آدمکشان فاشیست خلقی و پرچمی، انتشار یافته است.

در این نوشته بسیار کوتاه و مختصر (**یاد بود انقلابی**)، طوریکه از عنوانش پیداست، به موضوعی تماس گرفته میشود که برای انقلابیون و همه دوستداران راه آزادی و انقلاب، همواره بعنوان یک امر فراموش ناشدنی، حایز اهمیت همیشگی و به سزایی میباشد، یعنی مسئله چگونگی قدردانی و گرامی داشت خاطره تابناک جانباختگان راه آزادی و دیگر ارزش های انسان ستمدیده و زحمتکش؛ بزرگداشت نام و یاد شهدای گلگون کفن راه انقلاب؛ گزینش راه و رزم و

پاسداری از آرمان ها و ایده آل های والای انقلابی شان.

"یاد بود انقلابی" بمثابة یک سند تاریخی، که دیدگاه های انتشار دهندگان آن را در قریب به سه دهه قبل از امروز نمایندگی می نماید، بدون شک حاوی ضعف ها و کمبود های چندی میباشد، ضعف ها و کمبود هایی که در انتشار مجدد هم، می بایست دست ناخورده و به همان حالت خودشان باقی می ماندند.

با در نظر داشت وضعیت کنونی جامعه و نیاز های سیر و پیشرفت مبارزه انقلابی، نشر این نوشته در "قطب نما" و آنهم نه فقط از زاویه دید تاریخی، بدلالی چند مهم و ضروری می نمود:

اولین دلیل همانا یک واقعیت خیلی تلخ و دردناکی است که امروزه همگان ناظر آن میباشیم، و آن عبارت از حضور مجدد قاتلین شهدای بخون خفته ما، یعنی همان آدمکشان خلقی و پرچمی و دیگر همپالگان حقیر شان در موقعیت های مختلف در تمامی ارگان های دولت دست نشانده امریکایی ها در کابل میباشد! همین مسئله به تنهایی، خصلت حقیقی این دولت را برملا میسازد؛ یک دولت ملاک - کمپرادور دست نشانده و مزدور با ترکیبی از خون آشام ترین عناصر و جریانات آزموده شده جنایت پیشه، میهن فروش، تاریک اندیش و ضد انقلابی که بپاداش همه خونریزی ها، استخوان شکنی ها و ویرانگری های خانمان برانداز گذشته خویش، نه فقط از پیگرد و بازخواست "قانون" معاف میگردند، که اینک باز هم بدست اربابان پارینه و حال خودشان، بر اریکه قدرت سیاسی نصب گردیده اند!

از اینجاست که هرگز نباید و تحت هیچ شرایطی اجازه داد تا این واقعیت خیلی زننده و جانکاه، که لنگر بغایت آزاردهنده اش بسان کابوسی هولناک، مردم و هر لحظه ای روح و روان هر انسان آزاده، پاک طینت، داغدیده و دردمند را شکنجه می نماید، به یک امر بدیهی و پذیرفته شده مبدل گردد.

همواره در هر فرصتی، بتکرار و به هر وسیله ای، باید جنایات فراموش ناشدنی همه همین دشمنان سوگند خورده مردم را در وجدان جامعه و در مخیله ماندگار تاریخ زنده نگهداشته و بدینوسیله از همه، همچنان درس و عبرت لازم و درخور شان شهدای ارجمند و عالی مقام ما را استخراج نمود.

آرامش روان پاک شهدای در خون خفته، تأمین عدالت، انصاف، صلح و امنیت، و هرگونه امید به آینده ای بهتر در یک جامعه فارغ از جنگ، زورگویی، ستم، نا امنی، بیعدالتی، استثمار، نابرابری، تبعیض و ... اینک به مبارزه قاطع و بی امان، علیه همه همین دسته بندی های جنایت پیشه و آدمکشان حرفه ای و اربابان حمایتگر شان بستگی می یابد.

دلیل دیگری که رویکرد آگاهانه ما به گذشته را ضروری و براین مبنا، یادآوری از رویداد ها و حوادثی چه بسا خونبار و اندوهناک آنرا در اینجا موجه جلوه میدهد، رویهمرفته یک دلیل تاریخی است. حق شناسی، حق طلبی و رزم و پیکار جاودانه در راستای تأمین ایده آل های تابناک انسانی همچون آزادی، صلح، پیشرفت و تحقق عدالت اجتماعی ...، همواره مسیری بوده است سخت، پر خم و پیچ و بی پایان، که فراز و فرود های آن در همه جا، بخون پاک رهنوردان جانباز همین راه، رنگین گشته است. **"هرجا که ستم باشد، مقاومت هم هست"** بعنوان یک آموزه ارزشمند تاریخ، بر همین امر دلالت دارد.

پس تلاش های مذبحخانه دشمنان تاریخی مان را که با زورگویی و چنگ انداختن به سلاح جعل، تحریف و توطئه، میخوانند به زعم خودشان، ما را گویا نفی تاریخ نمایند، میتوان و باید با رویکرد بخود واقعیت تاریخی هم، درهم کوفته و خنثی نمود. یادبود از کارنامه های آمیخته بخون مبارزین انقلابی شهید هم، بی تردید یکی از حربه های لازم همین کار است.

جانبازی ها و جانفشانی های همین سه دهه اخیر در حیات سیاسی جامعه با یک جهتگیری ترقیخواهانه ضد سوسیال امپریالیستی، ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی برای نیل به آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی را، سبکسرانه با موعظه های بی رمق "جهاد"، "جهاد بازی" چه بسا جهاد اسلام امریکایی، "انقلاب اسلامی" و "آرمان" استقرار یک امارت اسلامی یا بدیل مماثلش یک حاکمیت قهار تئوکراتیک جایگزین نمودن، در بهترین حالت یک دستبرد ناشیانه و بی ثمر، و یک رویای خام و خیال اندودی خواهد بود، که بنیاد متزلزل آن اما بر یک شوخی و بلاهت تاریخی گذارده شده است!

بدر آید و در آتش پیکار دشمن سوز بپیکر غول پاگلین را بسوزد. شیفنگان و پروانگان شمع انقلاب، آنچنان در پرتو نور جهانتاب علم، سنگر انقلاب ملی - دموکراتیک مردم افغانستان را گرم ساختند، که حرارتش نه تنها تاب و توان سوشل امپریالیزم روس را از هم می پاشد، بلکه امپریالیزم جهانی و ارتجاع گیتی را نیز به هراس می انداخت و انداخت.

این عاشقان آرمان های والای مردم و سربازان راه انسان واقعی، چنان به انقلاب واقعی که علم بر تحقق آن شهادت میدهد، وابسته و واله بودند، که تعبیر سوفسطایی سرمایه داری و پیرایه های گونه گون فنودالی - خرده بورژوازی از این اصل را به سخریه می گرفتند، و لذا آنهایی را که از انقلاب چشم پوشیده و با مفاهیم "آزادی"، "استقلال"، "چنگ ملی"، "جهاد ملی"، "تمامیت ارضی" و غیره و غیره از روی غرض خصوصی و یا نافیهمی بازی میکردند، بیرحمانه به شلاق انتقاد می بستند.

این بشر دوستان واقعی از مفاهیم، مفهوم واقعی ای را ارائه می دارند که بازتاب واقعیت ها و افاده گویای واقعی بود. و لذا برای اپورتونیست ها و چپ نما ها مجال نمی داد که با مفاهیم برخورد غیر مسئولانه، غیر علمی و کودکانه کنند، و یا هوس های زودگذر یا آرزو های کامگاری خود را، جای واقعیت گذاشته و آنرا واقعیت بپندارند.

این سرسپردگان راه مردم، در همه حال شعور روشن اجتماعی را بازتاب هستی اجتماعی دانسته و نقش فعال این شعور را در تحول انقلاب اجتماعی موکدا خاطر نشان ساخته و همه دار و ندار خود را در راه تنویر اذهان مردم بمنظور بسیج و تدارک ارتش انقلاب مصرف کرده و با تهور خاص، نقاب های عاریتی انقلابی های کاذب و فرصت طلبان حرفوی را از هم می دریدند.

بیگ کلام، این انسانهای واقعی که در راه آرمان انقلاب جان دادند و پیش دشمنان رنگارنگ مردم افغانستان طور خاص، و دشمنان عالم بشریت طور عام سر نه نهادند، با مجد و بزرگواری ویژه شان، خود از مرگ بدرقه کردند و به زندگی ذلتبار و ننگین برای ابد پشت پا زدند. ما یاد چنین رادمردان و مبارزان واقعی انقلابی وطن پرست را گرمی می داریم و خاطره شان را با خود داریم.

انقلابی می باشد که طی آن، نه فقط از شهیدان عالی مقام مان، با غرور و افتخاری شایان یاد نموده و خاطره فراموش ناشدنی شان را همواره گرمی میداریم، بلکه با آموزش از رزم و پیکار انقلابی آنها، همچنان بر تعهد خودمان در حرف و عمل، در دفاع از راه و رزم انقلابی ایشان در راستای تحقق آرمان ها و ایده آل های انقلابی و تابناک شان تأکید نموده، یعنی با آنها تجدید میثاق انقلابی می نماییم؛ این همان درس و نکته محوری می باشد که نوشته "یاد بود انقلابی" همزمان ما که آنرا در پایین مطالعه می نماییم، در همان سه دهه قبل، کوشیده است تا توجه انقلابیون را بدان معطوف داشته و اکنون هم، کماکان معطوف می نماید.

بی مناسبت نخواهد بود چنانچه در اینجا یاددهانی شود، که "قطب نما" حاضر است بگونه همین اسناد رفقای (ساوو) ، همچنان نوشته های سایر نیرو های انقلابی و باقی دیدگاه های همه افراد شرافتمند طرفدار عدالت و انصاف و بویژه قربانیان درد مند همه جنایات را، بعنوان یک پروژه در لابلاهای صفحات خودش به نشر بسپارد؛ نوشته ها، اسناد، خاطرات، درد دل ها و گفتنی های آنانی را که بمنظور استقاده و اطلاع همگانی، خواهان انتشار شان بوده و بدینسان حاضرند، با بیان حقایق تاریخی، حد اقل خدمتی بتاریخ نمایند.

"قطب نما"

یاد بود انقلابی

**عقاب سرکش و مغرور
پرید تا افق دور پر زد و افتاد
هزار سال اگر پست زندگی میکرد
نداشت ارزش یکدم که باشرف جان داد**

عقaban بلند پرواز قلل شامخ هندوکش، چنان تا افق های دور پرواز کرده و با بال و پر انقلابی خود صحنه کارزار را بر سوشل امپریالیسم روس و سگان زنجیری جنایتبارش محصور و تنگ ساختند، که خشم ضد انقلابی این دشمن بشریت، بال و پر انقلابی آنها را سوخت تا از خاکستر شان سمندر های دیگری

آستان بوسی یک تعداد عناصر خود فروخته و حقیر بدرگاه امپریالیست های اشغالگر و ارتجاع خادم ایشان، همچنان دلیلی بوده است که یادی از شهیدان در خون تبیده و غرور آفرین انقلاب را در اینجا بر ما لازمی می ساخت؛ آنها که زمانی دزدانه و در واقع بمثابه مارهای میان آستین، در صفوف یک جنبش رو به اعتلای انقلابی خزیده بودند، اینک آشکارا با قرار گرفتن در صف ضد انقلاب و بانسخور همان تقاله های خوان ارباب، چپ و راست به هر آنچه به انقلاب و اندیشه و آرمان انسان ستمدیده و زحمتکش یا همان آرمان والای شهدای انقلابی ما ارتباط میگیرد، لعنت می فرستند. و بدینسان است که آنها با ظاهر شدن در نقش روسپی های سیاسی و رقصیدن به ساز اربابان زر و زور، میخوانند سرخرو و سرفراز گویا هر دو جهان گردند!

پس یادبود از شهدای انقلابی و محکم نگهداشتن سلاح رزم و پیکار انقلابی شان، در واقع مشت کوبنده ایست همچنان بدهان کثیف و مردار همه همین مرتجعین تازه "بدوران" رسیده ای که با خوشخدمتی های خودشان و با توسل به همان سلاح زنگیده اربابان خویش، همچنان در تلاش اند تا گذشته های تاریخی خونبار و افتخار آفرین ما و یاران انقلابی شهید مان را کمرنگ جلوه داده و گویا نفی تاریخی نمایند! پس یادبود از رفیقان انقلابی هم رزم و گرمی داشت خاطره تابناک یاران شهید، از جهتی هم در حقیقت زنده نگهداشتن تاریخ و ارزش های تاریخی می باشد.

به همه همین دلایل و غیر آنست که ما همواره و در هر فرصتی می خواهیم، از شهدای انقلابی خودمان یاد نماییم، اما چگونه؟

این یادبود، به یقین نه آنست که بکوشیم نوشته ای در بزرگداشت نام و یاد یاران شهید به قید قلم در آورده و یا چکامه ای به همین مناسبت بسراییم؛ یادبود راستین از شهیدان انقلاب و بزرگداشت حقیقی و درخور شأن ایشان، همچنان نه "رتوالی" است مذهبی و نه هم یک تجرید عاطفی محض، که بتوان آن را سالی یکبار با یک عنعنه پرستی "شبه انقلابی" گویا متحقق گردانید.

این یادبود قبل از همه بمثابه یک اندیشه و عمل هدفمند و خلاق، بخشی از مبارزه رزمنده، پیکر و مستدام

تجلیل ما از این قماش سربازان که خود از قماش‌های خاص ساخته شده اند، بر این سبیل نیست که عنعنه پرستی کنیم و تنی چند را بر تارک تاریخ انقلاب با نوک خامه چنان برجسته و برافراشته سازیم که جنبه غلو و اغراق آن جوهر انسانیت را لطمه رساند و محتوای محض افسانوی را در صفحه تاریخ بجا گذارد.

ما از این هم‌زمان، هم‌سنگران و هم‌زنجیران مردم، بدین لحاظ قدرانی و تمجید می‌کنیم که دل‌های‌شان واقعاً برای سعادت و رفاه مردم می‌تپید، و شعور آنها از مردم به مفهوم عمیق و انقلابی، بازتاب علمی و افاده دیالکتیکی بدست می‌داد.

از مرگ نه‌گریزی امکان دارد و نه‌گزیری. اما مرگ جانبازان راه مردم کیفیت دیگری دارد که ذکر خیر آن، زندگی جاویدی را در پی دارد. جانبازان و فدائیان راه آرمان‌های والای انقلاب نمی‌میرند، و شعله جاوید آتش خموش ناشدنی آرزوهای انقلابی آنها، کوره‌راه مبارزه انقلابی نسل‌های بعدی را پرتو افکن است. اینها به پیشواز مرگ رفتند تا به دیگران درس‌تهور انقلابی دهند و در ذهن و شعور تنگ‌نظران، عظمت طلبان، سودجویان و ابن‌الوقتان، نطفه‌های خبیث اپورتونیزم، ماجراجویی، دگماتیزم، رویزیونیسم، سکتاریسم، لوکالیزم، لیبرالیسم، فورمالیزم، رفورمیزم، دنباله‌روی و غیره را بکوبند.

اگر ما از چنین مردان فداکار که خود جای خویش را در سینه تاریخ مبارزات انقلابی جهانی با خون قرمز خود می‌نویسند و با خط سرخ، سرحد مردی و نامردی را از هم جدا می‌کنند، با سنت‌گرایی انقلابی یادبودی می‌کنیم، وظیفه و تعهد انقلابی و هم‌زمی و پایمردی خود را در راه تحقق ایده آل والای آنها بیاد می‌آوریم و بر سنگینی رسالت خود در قبال انقلاب اجتماعی کشور، با مسئولیت توجه می‌کنیم.

درست یکسال قبل عده‌ای از رفقای متهور، شهیم، انقلابی، دانشور و مارکسیست - لنینست واقعی را از صف هم‌زمان جدا ساختند و بفرمان ضد انقلاب جهانی و حکم محکمه فاشیستی سوشل امپریالیستی به جوقه اعدام سپردند؛ عده کثیر دیگر را به جرم انقلابی‌شان، به حبس‌های طویل‌المدت محکوم ساخته و یکبار دیگر شمه‌ای از جنایات بی‌نظیر سگان زنجیری سوشل امپریالیزم روس را از طریق امواج کابل رادیو بگوش مردم افغانستان رساندند.

استبداد سوشل امپریالیسم با همه لاف و پتاق خود، از اصدار حکم مرگ این شیردلان و بهمن‌صفتان بهراس افتیده که جرئت نکرد، نام و هویت اصلی - اجتماعی آنها را بطور مشخص افشا کند، چه می‌ترسید که از حقیقت جوهر باطنی آنها، بوی انقلاب اجتماعی بمشام می‌آمد، و انقلابی‌های واقعی را در اکناف و اطراف عالم بشور می‌آورد. با اینهم کارنامه علمی - انقلابی آنها در پرده اتهامات ناروا و جعلکاری‌های معمول سوشل امپریالیزم روس پنهان نماند و در روشنی روز قرار گرفت، و باز این حقیقت مبرهن به ثبوت رسید، که آفتاب حقیقت را نمی‌توان با دو انگشت آنهم انگشتان ضد انقلابی پنهان ساخت.

رفقای هم‌زم واقعی مردم افغانستان، اگر این جوانان آگاه، خبیر، متهور و انقلابی را به صف خویش جا دادند و از گروه خویش خواندند، ما حق نداریم بر آنها ایراد بگیریم. ما به نیکی میدانیم که این رفقای شهید، دیگر به یک خانواده، ده، شهر و کشور منحصری تعلق ندارند و با کارنامه‌های انقلابی خود، به انقلاب جهانی و مردم سراسر گیتی ارتباط می‌گیرند. اینها با کار بزرگ، اثر فراموش ناشدنی بزرگی از خود بجا گذاشتند که امواج رادیو‌های کشور‌های گوناگون جهان، آنرا پخش و شایع ساخت. در خلال همین نشرات مطبوع و امواج رادیو‌های متعدد است، که حقایق آفتابی، و چهره‌های اصلی این شهدای راه انقلاب کم‌یا بیش نمایان می‌گردند.

ارتجاع بی‌بدیل کشور که اکنون بنام "انقلاب"، اختناق، ترور و فجایع بی‌حد و حصری را در عمل پیاده می‌کند، تلاش مذبحانه کرد تا با ذکر نام مختصر چند فردی، چنین وانمود سازد که، گویا "مجرم" یا "جانی" چندی را گرفتار کرده و به جزای اعمال‌شان رساند!

اما عقلش نمی‌رسید که این جوانمردان که ما تا حال قصداً آنها را قهرمانان معرکه نبرد انقلابی خواندیم، چه از قهرمان بازی و قهرمان‌پروری‌ای که پایه مادی نداشته باشد و واقعا و علما حماسه نیافریند، سخت احتراز می‌کنیم، از خود گذشته تابناک انقلابی‌ای دارند و حال‌شان می‌تواند با تسلسل دیالکتیکی، چراغ شناسایی آینده ابدی آنها در سینه تاریخ گردد.

اگر گروه‌های در کمین فرصت‌نشته، بنا بر خصلت منفعت‌جویی همیشگی

خود، در خفا یا ملا این رفقای مشخصی را بخود منسوب ساخته باشند، و با اعمال خود نتوانند از عقاید راسخ آنها نمایندگی کنند، کار خود را در ساحت مبارزات انقلابی مشکل ساخته، و نیات و چهره اصلی خود را بمردم نشان می‌دهند.

ما نمی‌خواهیم با کار بزرگ و دوران‌ساز این رفقا، سر افتخار خود را به آسمان بساییم و بیجا ببالیم، که آنها هم‌زمان و هم‌سنگران صمیمی ما بودند. ما فقط اینقدر می‌گوییم که، این جوانان شهید به سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی تعلق داشتند، و بحق که از برجسته‌ترین چهره‌های این سازمان بوده و در تأسیس سازمان، کار و پیکار خستگی‌ناپذیر کردند. اینها قبل از آنکه به این سازمان جان و رمق دهند، هر کدام پیراهن‌هایی را در کوی و برزن مبارزات دموکراتیک و سوسیالیزم علمی کهنه کرده، و اقلاً از دوره پرتلاطم و پر جوش و خروش شعله‌جاوید و یا سازمان جوانان مترقی، به آرمان‌های انقلاب پابند و به اصول علمی انقلاب آشنا بودند.

اینها که با بهمنی همچون شیر می‌کردند را به راه انقلاب هدایت می‌کردند زرناب مردم را جستجو کرده و با لطف خاص خود از نجابت اصلی مردمی برخوردار بودند. ما از این‌ها که همه استاد و یا انجنیر بودند و هنوز هم دکتور‌ها و انجنیر‌ها و انقلابی‌های وارسته دانشمند را از جمع خود به دخمه‌های زندان بیادگار گذاشته‌اند، و در راه تحقق عقاید علمی خود، یک لحظه تزلزل و تذبذب نشان نداده، و در واقع سر خود را فدای عقیده خود ساختند، به بهترین وجه انسانی و عالی‌ترین مکارم انقلابی تمجید و ستایش می‌کنیم.

ما از این پایمردی و ثبات عقیده‌وی آنها می‌آموزیم، و باز هم خاطره رادمردی آنها را گرامی می‌داریم.

اگر ما در طول این یکسال علناً از این شهدای راه آرمان انسانیت طور شایسته یاد می‌نکردیم، موانع و مشکلاتی در پیش روی صف تشکیلات ما وجود داشت که مجال نمی‌داد، نیروی شکست‌ناپذیر تشکیلات را در راه تحقق آرمان‌های انسانی این رفقا توجیه، و عملاً در تجدید خاطرات آنها سهیم گردیم.

اینک که آن فرصت نیک فرا رسیده و زمان بما مجال می‌دهد از رفقای پیش‌تاز و قهرمان خود به شکل انقلابی یاد کنیم، به هم‌زمان و هم‌سنگران و هم‌زنجیران م - ل واقعی خود آژیر می‌دهیم که با خبرت

دست اتحاد و هم‌رنگی رفقای هم‌رمز و واقعا انقلابی را ، در یک صف واحد تشکیلاتی پذیرا شویم، تا بیش از این، دشمن از موجودیت خلیای سیاسی محسوس و ملموس، سو استفاده نکند و روح شهدای انقلاب نا آرام و ناشاد نگردهد.

شاد باد روح جوانان خردمند و دلیر!
زنده باد نام‌شان در ... از من و ما!
سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی
(ساوو)

فرعون شبرغان!

یک گزارش اختصاصی زنده و جامع

اژانس خبررسانی "انگک و بنگک" -
شبرغان . جون ۲۰۰۷
خبرنگار امور نظامی "انگک و بنگک"
از شهر شبرغان واقع در شمال افغانستان
گزارش میدهد:

در یکی از همین روز های گرم تابستان تازه از راه فرار رسیده امسال، آفتاب درخشنده پامداد شبرغان، نور روشن و گوارای خودش را در همه جا تابانده بود؛ آسمان هم تا آنجا که چشم یاری میکرد، صاف و با رنگ آبی لاجوردینش، بسیار زیبا و فرح بخش می نمود. خیل پر عده مرغان قاره پیمایی که در قطار های منظم شان، برخلاف انسجام اجباری نظامیان زیر فرمان در اثنای یک رژه عسکری، رقص کنان و بمقصد نامعلومی در پرواز بودند، واقعا تماشایی و ابهت انگیز بود. برعکس چرچر های مرغان رام شده و اسیر در کنج قفس صیادی بیرحم، شنیدن چهچه های غزل خوان آنها که ترجمان روح آزاده، شاداب و بلند پرواز شان در آن ارتفاعات بدور از تیررس صیاد های آزمند سی و هفت ملت بود، بسان ترانه های حماسی تهییج کننده و الهام بخش مبارزین راه آزادی، به بیننده احساس یک شادمانی آمیخته با غرور، سرفرازی و عزت نفس می بخشید! چنین می نمود که نظم مألوف و پایدار طبیعت در آن دور دست ها، بی چند و چون و فارغ از هر مزاحمتی، فقط بروفق قانونمندی های جاودانه خودش عمل می نماید.

آنچه اما همین نظم و آرامش روح افزای طبیعت را نیز گستاخانه اخلال میکرد، گهگاهی غرش ناخوشایند و در واقع بسیار گوشخراش جت های به اصطلاح استکشافی موسوم به **Tornado** بود که اینک بجای جنوب، در شمال و گویا برای

عمل پیاده میگردد که در آن چال و نیرنگ "فارورد پالیسی" انگریز هم تمثیل میشود.

مردم شیردل، متهور، قهرمان و حماسه آفرین ما با همان شیوه دیرینه اسلاف خود، با این دشمن مزور و محیل، بی باکانه می رزمند و با سلاح های خیلی ها عتیقه، باز هم عرصه کارزار را بر دشمن تنگ ساخته اند.

اما باید بدانیم که مردم ما از تاکتیک های جنگ معاصر بی خبر اند، و حتی نمی دانند که در مقابل سلاحهای مهیب سمی، بیولوژیک، کمیاب و الکترونیک دشمن، با چه وسایلی از خود دفاع کنند و بکدام طریقی در کدام مواضعی عقب نشینی تاکتیکی نمایند.

مردمی که گریز را ننگ و بی غیرتی میدانند، اگر دانسته شوند که در قاموس جنگ علمی، گریز هم جایگاه مناسبی دارد، و حفظ نیروی خودی بمنظور ضربه نهایی زدن بدشمن، یک امر معقول و ضروریست، همه در آتش غیرت جاهلانه، بیجا بکام مرگ نمی روند و تحقق آرمان انقلاب برای یک فرصت دیگر عم به تعویق نمی افتد.

همانطور که رفقای شهید ما با خون سرخ خود، نقشه یک مبارزه علمی - انقلابی را تزیین نموده و این امانت بزرگ را بما سپردند، ما بنوبه خود به سایر گروه های انقلابی خاطر نشان می سازیم که، روی عهد نامه انقلابی خود تا پای جان استوار ایستاده ایم و از آن یک بسوه یا خطوه تخطی نمی کنیم.

ما با تجدید خاطرات جاویدان رفقای هم‌رمز خود، خوب می دانیم که این خلیای سیاسی جنگ مسلحانه چطور پر میشود، و ما در این رمینه با نشرات نسبتا گسترده تمنیات خاص و نیک انقلابی خود را بار بار بجریان انقلابی - تکاملی جامعه خود پیش کرده و بار دیگر خاطر نشان می سازیم که، بدون حزب انقلابی که هسته آنرا وحدت م - ل واقعی کشور می سازد، این جنگ بی نقشه، مردم کشور ما را راه بسوی پیروزی نمی گشاید و از جانب هم‌رمزان، خاطره شهدای راه انقلاب در عمل تجدید نمیگردد.

ما برای اینکه بار دیگر امانت سنگینی را بدرستی و نیکی به جا برسانیم، پیشنهاد میکنیم که بدون فتنه انگیزی، تخریب و یا جرجه زدن بمقام و حیثیت واقعی گروه های دیگر انقلابی با خط مشی روشن، برنامه معین و خطوط درشت حرکی،

و بصارت انقلابی، به استراتژی عمیق و وسیع سوشل امپریالیزم، امپریالیزم جهانی و ارتجاع جهان، با کسب تئوری علمی انقلابی برخوردار مسولانه کنند، و از یاد بود رفقای هم‌رمز خود، در صدد کسب شهرت و یا افتخار میان تهی نباشند.

ما از همه م - ل واقعی و کسانیکه در سنگر نبرد علم با جهل، علم مشعشع علم را برافراشته نگهداشته، و از سیل افتراآت و اتهامات، چرندیات، هذیانات و لاطانات دشمنان جاهل یا متظاهر به علم نمی هراسند، تمنی میکنیم که با درک رسالت علمی - انقلابی خود، خلیای سیاسی موجود کشور را با خوشگذرانی ها، سودجویی های زودگذر گروهی و مصلحت گرایی ها و سفسطه جویی ها، بیشتر از این مغشوش و مکدر ن سازند و نگذارند، جنگ موجود بدون نقشه سیاست علمی و بدون هدف مشخص، توان و نیروی مردم کشور را فرسایش دهد.

ما که اصلا از الفبای علم مترقی رشته ای بکف داریم و خود را در محل رهبران و پیشتازان انقلاب جا میدهم، اقلا در عمل این خیریت را از خود نشان دهیم که انقلاب ملی جدا از انقلاب اجتماعی نمی تواند تحقق یابد، و نمی تواند آرمان های ملی و آزادی طلبانه مردم را به پیروزی رساند.

ما باید از خلال تجارب دردناک همین چند سال جنگ مقاومت مسلحانه مردم افغانستان هم آموخته باشیم، که این نابسامانی ها و تشنت اوضاع جنگ، از بی نقشه گی و عدم موجودیت پلان علمی و عدم انسجام نظم انقلابی، به سامان نمی رسد و بن بست موجود، راه فرار را نشان نمی دهد.

اگر با حواس پرت، چشم و گوش های بسته و با بی خبری کامل، با پدیده های اجتماعی سیاسی برخورد می کنیم، و با یک نوع لا قیدی و بی علاقه گی سیاسی، در پی سود شخصی خود، معامله سیاسی را براه می اندازیم، این دیگر کمال رسوایی و دنائت است.

انقلابی های متعهد و استوار، هیچگاه آرمان انقلاب را با منافع زودگذر و آنی گروهی یا خصوصی افراد سودا نمی کنند، و پیوسته زیان شخصی و گروهی را در قبال این آرمان والا، با جبین گشاده و دل فراخ بدرقه می نمایند.

جنگی که دشمن محیل و زورمند بمنابۀ یک ابرقدرت جهانی، بر مردم بی دفاع و عقب نگهداشته شده از کاروان تمدن واقعی تحمیل کرده، خود با نقشه اقلا علمی در

دفاع از امنیت آلمان در هندوکش ، در فضای شهر شیرخان در پرواز بودند.

"دفاع از امنیت آلمان در هندوکش" رویهمرفته اقتباسی ناشیانه از یک بهانه معروف جنگی آزمندان متجاوز روزگاران به سررسیده میباشند، که همواره بهترین وسیله برای **دفاع** خودشان را، تهاجم می انگاشته اند!

همین اصل کهنه ی شناخته شده است که در کارزار **جهاد ضد تروریستی** آقای بوش، اینک اما به همت استراتژیست های نظامی پنتاگون البته در یک پیرایه جدیدی زیر عنوان **عملیات پیشگیرانه** ، حتی تا مرز استقاده عملی از سلاح های اتمی **تاکتیکی** تئوریزه گردیده است.

آنگاه که غریبو برخاسته از ازدحام گشت و گذار **Tornado** ها کماکان آرامش طبیعی آسمان شیرخان را مختل گردانیده بود، به ناگهان همه ای برپاشد؛ پرسش های کنجکاوانه ای **باز مگر چه اتفاق افتاد؟! باز مگر چه خبر است؟! ...** از هر سمتی در فضا پیچید. در جمع عابریں بسیار بی اعتنای جاده مزدحم در یک فاصله چندان دور از "مقر ولایت" ، بلافاصله صداهای پوزخند آمیزی بگوش می رسید که می گفتند: **فرعون شیرخان می آید! فرعون شیرخان می آید!** فرعون شیرخان می آید! ... انگشت های چندی هم بصوب درب ورودی "ولایت" نشانه رفته بودند که توسط دیوار ضخیم و بظاهر عبور ناپذیری از تفنگداران دریایی امریکا و کامراد های "ناتو"ی شان احاطه گردیده بود.

فرعونی می آید! عبارت استهزا آمیزی است که برای مردم عادی در هر گوشه و کنار افغانستان و بویژه برای شهریان کابل، جاییکه اکثر "فرعون ها" در آن در قصر های مجلل نفوذ ناپذیر خودشان سکنی گزیده اند، کاملاً آشنا و تعریف شده میباشند.

"**فرعون**" لقب اهدایی مردم به اراکین **بالا** مقام دولت دست نشانده کرزی، و بخصوص به دایناسور های ائتلاف نام نهاد شمال میباشند، نام استعاری ایکه علاوه بر مفهوم تاریخی و شناخته شده خودش، همچنان نفرت و انزجار بی حد و بی پایان مردم از هیولا های نامبرده نوین و امروزی در آن مضمهر است. هنگامیکه یکی از اینها به هر مقصودی، از گوشه ای از شهر و آنهم در ماشین های زره پوش حلقه شده با یک موکب "شاهانه" ی پر از نظامیانی که مسلسل های آماده خودکار شان را، پیشاپیش به

چهار سمت نشانه رفته اند، عبور می نماید، تمام راه ها و خیابان های اطراف مسیر حرکت موکب وی، به اجبار باید بر روی ترافیک تمام شهر مسدود گردد! این خود، علاوه بر "ضرورت" حفظ امتیازات استثنایی بدلیل "موجه" پیشینه جهاد اسلام امریکایی ، دلایل امنیتی خودش را نیز دارد که حتی در امتیاز حق عبور تتهایی از جاده ها هم، خودش را نمایان ساخته و بهمین دلیل، انتظار دارند که خاموشانه و بناگزیر از جانب همه، باید محترم شمرده شود! البته از لیست دور بدر از امتیازات استثنایی اینان که در مواردی، حق امتیاز بر **زندگی و مرگ** را نیز شامل میگردد، در اینجا از ترس اینکه مبادا بیش از حد از موضوع بدور شویم احتراز میشود؛ فقط به همین اشاره کوتاه بسنده میگردد که آنها در همین تازگی ها، از حق امتیاز استثنایی خویش مبنی بر ضرورت معافیت خودشان از پیگرد حقوقی احتمالی بعلت جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت بی شماری که مرتکب گردیده اند، بی هیچ دغدغه ای مصوبه بسیار تاریخی **آشتی** خودشان را به مهر و نشانه های **انگشت** اعضای هر دو مجلس ارگان تقنینی و توشیح "مبارک" رئیس جمهور "منتخب مردم" خویش رسانیده اند! اینها همه دلیل اتخاذ تدابیر شدید امنیتی برای محافظت از جان و مال های به **غنیمت گرفته شده** ایشان میباشند؛ چون آنها همه بجز به نیروهای **حافظ صلح و امنیت** امریکا و ناتو، و در مواردی جمع و جرگه هم مسلمان سوگند خورده خودشان که قسم های شان نیز چندان اعتباری ندارد، اصلاً به هیچ جاندار و بیجان دیگری هرگز اعتمادی نداشته و نمی توانند داشته باشند؛ مگر نه اینست که شخص آقای **کرزی** را که تا هنوز به مرتبت عالیه **فرعونی** هم ارتقا نیافته است؛ با آنکه رئیس جمهور یک کشور **آزاد و مستقل** و گویا **منتخب مردم** هم میباشند؛ و هرچند **ارتش ملی** و **پولیس ملی** همواره حاضر و آماده خودش را هم بخدمت دارد؛ با این وجود شب و روز بگونه **ببرک کارمل** توسط ارتش اشغالگر شوروی سابق، همه جا - از دفتر کار تا بستر خواب، تا آشپزخانه و مستراح و هر ناکجاآبادی - نظامیان اجیر امریکایی استخدام شده توسط پنتاگون، باید **محافظت** نمایند!

باری، از آنجاییکه تنها همین مزاحمت های ترافیکی هر **فرعونی**، ممکن است در یک روز چندین بار اتفاق افتد، بنابراین

خشم، نارضایتی و نفرت همواره روبرواید مردم بستوه آمده هم بالا گرفته، که برای بیان همه، چنانچه واکنش دیگری مقدور نباشد، در کمال خونسردی عبارت آشنای **فرعون آمد!** را بعنوان یک فحش زننده و عقده گشا به زبان می آورند.

"**فرعون شیرخان آمد!**" اشاره به جنگسالار دوستم "**گلم جم**" میباشند که هرچند مشاور ارشد نظامی کرزی، و در واقع شخص دوم در رهبری قوای مسلح هوایی، زمینی و دریایی دولت کابل است، ولی چون محل بودباش و تمرکز اصلی میلیشیای جنبش ملی اسلامی اش در شیرخان است، بدین ملحوظ وی را **فرعون شیرخان** می نامند. با شنیدن همین عبارت، در نتیجه چشم ها همه بصوب درب ورودی "مقر ولایت" دوخته شده بود؛ البته مسدود بودن تمامی جاده های منتهی بدان، و تدابیر امنیتی از زمین و فضای بسیار شدید و مبالغه آمیز آنجا، به راستی تماشایی بود! این در حالیست که جنرال چندین ستاره و آدمکش بسیار معروف، نه فقط که اصلاً جیون و ترسو نیست؛ نه تنها که میلیشیای جنبش ملی اسلامی همواره آماده خدمت خودش را در کنار داشته و با همین پشتوانه، حمایت بیدریغ ارتش های اشغالگر امریکا و ناتو را با خود دارد، بلکه مهمتر از همه (!) از رأی اعتماد میلیونی مردم محلش در انتخابات **آزاد و دموکراتیک** ریاست جمهوری گذشته هم، برخوردار بوده و میباشند!!!

شرح همین وضعیت عینی، خودش نمایانگر آنست که برای گزارشگر نظامی آژانس خبر رسانی "**انگک و بنگک**" هم هرگز ساده و بی دردسر نبود که بمیدان "مقر ولایت" ، جاییکه قومندان کل ارتش امریکا، جنرال های چندین ستاره "ناتو" ، والی و منسوبین **بالا** مقام ولایت، عده ای از دیپلومات های کشور های شرکت کننده در نیروهای ائتلاف بین المللی، و بالاخره جمع بزرگی از خبرنگاران خارجی و داخلی **مجاز** منتسب به **جهان آزاد** - از صدای امریکا، صدای اسرائیل، صدای آزادی، صدای آلمان تا بی.بی.سی، رویتر، فرانس پرس، پرآودا، صدا و سیما و ... - که همه ساعت های طولانی در انتظار مقدم "**فرعون شیرخان**" بی صبرانه لحظه شماری می نمودند، اجازه ورود یابد.

مشکل بالاخره پس از جر و بحث زیاد با مسئول ارشد کمیسیون امنیتی ناتو برای برگزاری سخنرانی "**گلم جم**" از سر راه

برداشته شد. جلب موافقت این سخنگوی عالی مقام امنیتی ناتو، نه با این تذکر مودبانه ساده و بی آرایش فراهم گردید، که ایشان نه مالک الرقاب این مرز و بوم، بلکه حد اکثر یک **مهمان** ناخوانده و زورگو میباشند؛ نه با این استدلال که آزادی مطبوعات، دسترسی به منبع اطلاعات، تهیه خبر، گزارش و پخش آن برای اطلاع عمومی و... همه بعنوان الفبای دروس ژورنالیسم، آنطوریکه در موسسات تربیوی دانشگاهی در خود **جهان آزاد** آموزش میدهند میباشند؛ نه با این منطق بدیهی، عامه فهم و مورد قبول همگانی میسر گردید، که آزادی عقیده و بیان در تنوری و در عمل، بمثابة یک حق بدیهی غیر قابل نقاش و یکی از اصول پایه ای و از عرصه های اساسی دموکراسی، گویا شامل حال خبرنگاران **معرض و غیر وابسته** نیز میگردد، و سرانجام نه با این یادآوری هرچند ناخوشایند حاصل گردید، که یکی از دلایل رسماً اعلام یافته حضور **قطعات محدود** ائتلاف بین المللی تحت رهبری امریکا و ناتو در افغانستان - همان گپ های آشنایی که در وقتش همواره از زبان شوروی ها هم شنیده می شد! - ، همانا استقرار **دموکراسی** و تأمین **حقوق بشر** در این کشور میباشند؛ بلکه جلب موافقت همین مسئول امنیتی کارآموده و **دوراندیش** "ناتو" ، تنها و تنها به این دلیل روشن و اثباتی بدست آمد، که چنانچه امپراتوری امریکای قرن بیست و یکم و پیمان اتلانتیک شمالی "ناتو" از قلم و کاغذ یک گزارشگر هرچند **غیر مجاز** (!) آژانس خبر رسانی "**انگک و بنگک**" ، و از حضورش در مراسم سخنرانی "**فرعون شبرغان**" واهمه داشته باشند، این خبرنگار حاضر است که برای اطمینان خاطر، اصلا کمره عکس برداری و حتی قلم و کاغذ را هم با خودش حمل نکند! هرگاه آنها واقعا از قلم و کاغذ خبرنگار "**انگک و بنگک**" چنین ترس و واهمه ای داشته باشند، پس وای به روزی که رستاخیز **انقلابی آزادیخواهانه** توده های زحمتکش کارگر و دهقان پا بگیرد!!!

از شنیدن همین عبارت اخیر بود که به ناگهان و با یک وضاحت باورنکردنی، رعشه بر اندام سر تا پا مسلح سخنگوی بالا مقام امنیتی "ناتو" رونما گردید؛ و برای اینکه رسوایی بمرحله مشتمل کننده ای، یعنی به آن **بالا بالا** ها نکشد - چون آخر نام و شهرت امپراتوری و

"ناتو" در میان بود! - بدون فوت وقت به این مضمون و با یک تفرعن مألوف امپریالیستی، به افسران آماده باش خودش فرمان داد که خبرنگار "**انگک و بنگک**" هم، اجازت دارد تا بمحل ورود "**فرعون**" در میدان سبز "ولایت"، البته تحت تدابیر نظارتی خاصی، حضور بهم رساند! با اصدار همین فرمان، ژنرال مزبور خودش را، توگویی با آخرین رمق، شتابان بدرج مستراح رسانید!

همین بود که ناگهان درب ورودی میدان بزرگ "ولایت" بتأسی از یک سنت تشریفاتی دیرینه نظامی برای ابراز شادمانی و اجرای رسم خوش آمدید بمناسبت قشودم **خجسته** "**فرعون شبرغان**" با شلیک هوایی ۲۱ توپ، چهارپلاق باز شده و یک عراده موتر جیب که توسط تعدادی بی شمار از زره پوش های ماشی رنگ عسکری بدرقه می شد، داخل محوطه "ولایت" گردیده و در وسط میدان بزرگ موسوم به **میدان سبز** توقف یافت. هنوز لحظاتی چند از توقف جیب نگذشته بود، که چند **درجن** از شبه نظامی های تابندگان مسلح جنبش ملی اسلامی شمال که **یونیفورم** های مخصوصی از گونه همان لباس های محلی جنگجویان باند تروریستی طالبان به تن داشتند، از خودرو های زره پوش شان بیرون آمده و برای حفظ امنیت رهبری خودشان "**فرعون شبرغان**" ، به سرعت در اطراف **میدان سبز** و در چهار سمت محوطه "ولایت" بطور آماده باش موضع گرفتند. این در حالیکه چند فروند جت **Tornado** که در بالا از آن ذکری بعمل آمد، از قبل در آسمان شبرغان در پرواز بوده و برای جلوگیری از بروز یک حادثه ناگهانی احتمالی، اینک بر فراز "مقر ولایت" جایکه قرار بود جنگسالار دوستم "کلم جم" در آنجا، سخنرانی بسیار مهم خودش را ایراد نماید، اخذ موقع نموده بودند.

هنوز خاکباز برپاشده توسط زره پوش ها و سم های **کماندو های جنبش ملی اسلامی شمال** فرو ننشسته بود که "**فرعون شبرغان**" معروف به "**کلم جم**" یکی از مشهورترین جنگسالاران آدمکش افغانی از داخل جیب بیرون آمد. بمجرد نمایان شدن تیغه پیشانی "**فرعون**" که از تابش مستقیم خورشید **پامدادان** بر آن، برق می زد، نعره های تکبیر "الله اکبر الله اکبر" کماندو های جنبش ملی اسلامی شمال در فضای "میدان سبز" طنین انداز گردید. البته

منظره همین صحنه "کماندو های جنبش ملی اسلامی شمال" بسیار تماشایی می نمود؛ چنانچه در همین لحظه و برحسب تصادف هم که شده، سر و کله یک تروریست طالب پیدا می شد، به آسانی می توانست همه همین "کماندو های محافظ" **فرعون** را که جهت انجام همان "رتوال" همیشگی، اسلحه به زمین گذاشته و با مشت های گره کرده به آسمان خودشان، تکبیر های الله اکبر الله اکبر را مکرراً فریاد می کشیدند، خلع سلاح نماید!

در خور تذکر است که جذب به این منظره تماشایی، در همینجا پایان نمی یافت؛ یعنی تأثیر تکبیر گفتن های **کماندو های شمال** بحدی گویا عمیق و گیرا بود که خبرنگاران فارسی زبان آژانس های خبری نامبرده - چه افغانی و چه ایرانی - را نیز بی محابا به وجد آورده، طوری که آنها هم از فرط هیجان، با فریاد کشیدن های تکبیر الله اکبر الله اکبر، **کماندو ها** را در نعره های شان همراهی نمودند! این حالت البته نمیتوانست خشم و نارضایتی توأم با استهزای قومندان عمومی ارتش امریکا را که در صدر مجلس نشسته بود، برنیانگیزد، امری که سرانجام به کسر معاش یکروزه همین خبرنگاران توسط آژانس های شان منجر گردید. توجه باید داشت که ابراز احساسات هیجانی و تکبیر گفتن های خبرنگاران آژانس های نامبرده، بخاطر شخص "دوستم" نبود، زیرا آنها خود نه تنها از شهرت مکمله شخص "**کلم جم**" و معنی این لقب، بلکه از سیاست **پهلوان سازی** ها، **قهرمان سازی** ها، **آدم سازی** ها... و بت **تراشی های** کارخانه های تولید **شخصیت** جهان آزاد نیز بخوبی و بیش از دیگران آگاهی دارند، چون خودشان بعنوان افراد های مزدگیر کار، همواره نقش لازم خودشان را در پیشبرد عملی چنین سیاستی، ایفا نموده و می نمایند؛ خطای آنها که نارضایتی قومندان امریکایی را برانگیخت، در این بود که آنها در بیان هیجان ناگهانی خودشان و بعلت موقع نشناسی، پارا از گلیم فراتر گذارده و آشکارا مبالغه نمودند! آنها با نعره های تکبیر خودشان، در واقع ناخواسته و ناخودآگاه، هویت حقیقی مطبوعات جهان آزاد را بعنوان یک مطبوعات گویا **آزاد، مستقل، بیطرف، غیر وابسته** و **دموکراتیک** افشان نموده و خدشه دار می ساختند!

با سپری شدن همین صحنه های تماشایی گذرا و خارج از پروتوکول بود که برنامه اصلی هم به سرعت روی دست گرفته شد:

"فرعون شبرغان" توسط قومندان عمومی ارتش امریکا، ژنرال های ناتو، شخص والی و دیگر منسوبین بالا مقام ولایت، با تشریفات نظامی خاصی پذیرایی گردید. **"فرعون"** پس از مشاهده یک رژه عسکری گارد ضربتی آموزش دیده توسط ژنرال های امریکایی، سرانجام جهت ایراد یک بیانیه بسیار حیاتی و سرنوشت ساز، سراسر است به پشت میز خطابه رفته و به سخنرانی خود آغاز کرد.

"گلم جم" بیانیه خودش را بطور ارتجالی یعنی بدون کاغذ ایراد کرد! او کلمات خودش را اما بسیار زور زده و به کندی جویده طوریکه در بیان سخنانش مکررا به لکنت زبان گرفتار می شد. **پهلوانی** از "جنیش شمال" با هیکل هیولایی خودش، در عقب وی در یک حالت آماده باش و بسیار تماشایی ایستاده و با دستمال دست داشته خودش، هر چند ثانیه عرق های ریزان رخسار قرمز شده **فرعون شبرغان** را بسان برف پاک های ماشین های رانندگی، خشک می نمود؛ گمان اولیه این بود که مبادا همین آفتاب **بامداد**، برعکس دیگران، رخسار لطیف جنرال را که یونیفورم نظامی و ستاره های ردیف شده سرشانه اش، جذب به خاصی بدان بخشیده بود، اذیت کرده باشد! همین بود که ناگهان بجای صدای "دوستم"، کلماتی آرام کننده و اطمینان بخش از حنجره **پهلوان دستمال بدست جنیش** که در عقب "دوستم" اخذ موقع نموده بود، در فضا پیچید:

دوستم بای، نترس و آرام باش؛ اوضاع در کنترل "جنیش" است، تروریست ها خو اینجا آمده نمیتوانند!

همین کلمات بسیار مختصر هنوز در فضا طنین انداز بود که بناگهان و برق آسا، سیلی بسیار محکمی توسط **فرعون شبرغان** به گردن کلفت پهلوان حواله شد؛ صدای ضربه سیلی جنرال، که میگروفون آنرا بقوت انفجار یک فشنگ دستی تروریست های طالب، بگوش حاضرین می رسانید، بخصوص جنرال های ارتش امریکا و ناتو را برای لحظاتی چند وحشت زده و سراسیمه ساخت!

پهلوان "جنیش" هر چند که از خشم و غضب در خود پیچیده و بی اختیار مشت های گره کرده اش را باز و

هر چند با دلالتگی و اما کنجکاوانه به سخنان **"فرعون شبرغان"** گوش فراداده و همه را بدقت ضبط می نمودند، می پرسیدند که " مگر بهتر نبود آقای جنرال چنین بیانیه بسیار مهمی را قبلا به روی صفحه کاغذ در آورده تا اکنون میتوانست آن را با یک اطمینان خاطر بیشتری قرائت میکرد!"

البته این عده خبرنگار ظاهر را می دانستند که برای این جنرال چندین ستاره، یعنی صاحب بالاترین درجه مسلکی در سلسله مراتب نظامی، به هر تقدیری راحت تر خواهد بود که صحبت کند، تا یک متن نوشنه شده را بخواند، چون بالاخره میدانستند که تعلیمات مدرسی جنرال چندین ستاره، از چند سال اول یک **مدرسه ابتدایی** فراتر نمی رود!

در خور تذکر است که **"فرعون شبرغان"** بقول همه آگاهان به قضایای افغانستان، در این خصوصیت خودش یکتا و یگانه نمی باشد؛ کم نبوده و نیست ژنرال های **با ستاره و بی ستاره**، مارشال ها، کرنیل ها، و به همین سان قومندان ها، آمر ها، امیر ها، امیرالمومنین ها، پروفیسور ها، نابغه ها، اخیرا وزرا و از همه معروف تر روسای گمنام و بی سوابقی که ناگهان ستاره اقبال شان طلوع نموده و بیکبارگی و در یک چشم بهم زدن، به آن **بالا بالا** ها رسانیده شده اند!

برای ستاره دار شدن، نامدار شدن، فرعون شدن، صاحب "وجهه بین المللی" شدن، پولدار شدن و... در یک کلام برای **"کسی شدن"** کفایت تا شما نسبتی و قرابتی به امریکایی ها، روس ها، انگلیس ها، آلمانی ها، فرانسوی ها... داشته باشید، باقی همه کارها بخودی خودشان درست میشوند؛ آنجا هم که لازم افتد، یک مخابره تلفونی که خیر، بعضا یک اشاره سر انگشت، و یا یک چشم کشیدن یک کارمند مرتبت دوم و سوم همین ها کافی است، تا هر دعوا و مشاجره بظاهر لاینحل آسمانی و زمینی، بپایان منطقی خودش بیانجامد! سرگذشت **"رحمان مسیحی"** و **"وزیر خارجه"** **شعله ای آنچنانی**، را هم که همین دیروز و امروز هر کر و کوری شنیده و دیده است!

باری، سخنرانی **"فرعون شبرغان"** البته واکنشی بود در قبال سلسله انفجارات بلا انقطاعی که اخیرا در قلب **حاکمیت دولت تحت الحمایت امریکا** و ناتو و در واقع در هر گوشه و کنار،

بسته می نمود، با این وجود، سرانجام تعادل خودش را حفظ نموده و بجز چند غم غم ته دلی، دیگر هیچ نه گفته و نکرد! برخلاف اما، قومندان امریکایی که هنوز حالت **نیمه از جا برخاسته** - موقعیتی گویا معلق در هوا میان چمپاتمه و ایست - خودش را رها نکرده بود، چنان بخشم آمده که در همان حالت هم، بیدرنگ برای **تنبیه فرعون شبرغان** بخاطر چنین گستاخی لومینانه ای، دستور آمرانه خودش را البته با اشاره چشم، به افسران امریکایی زیر فرمان خودش صادر کرد!

یکی از دیپلمات های حاضر در آنجا که به **رموز و شفرهای** نظامیان امریکایی و عملکرد های شان در افغانستان و عراق از نزدیک آشنایی داشت، بدون آنکه اسم خودش را فاش نماید، به گزارشگر **"انگک و بنگک"** گفت که دستور صادر شده توسط جنرال امریکایی برای **تنبیه " آقای دوستم"**، عبارت از یک حبس ۴۸ ساعته در **خیمه پورتاتیف** میباشد! بقول همین دیپلمات، علت این واکنش جنرال امریکایی، نه حرکت گستاخانه فزیک **"فرعون شبرغان"** در ذات خودش، نه بی احترامی به اوتوریته شخص جنرال، بلکه **بی آبرویی** ناشی از انعکاس آن در افکار عمومی میباشد، چون با تدابیر اولیه ایکه اتخاذ نموده بودند، قرار بود که مراسم پذیرایی و سخنرانی، بطور زنده و مستقیم مثل همیشه، توسط خبرنگاران **مجاز** خودشان برودکاست شود. آخر سرقوماندان ارتش اشغالگر امریکا، ماموریت دارد که بکوشد در هر فرصت مساعدی، تنها همان شعار های صادر شده مرکزیت سیاسی وی مبنی بر **استقرار دموکراسی، تأمین امنیت و احترام به حقوق بشر** و آنهم از خلال پیشبرد **جنگ ضد تروریستی** ارتش تحت فرماندهی خودش، در اذهان عمومی تبلیغ گردد؛ بنابر این نباید گذاشت که همین **ذهنیت**، با موقع نشناسی لومینانه **"فرعون شبرغان"** صدمه دیده و تعبیر سو گردد؛ چه بسا آنگاهی که در جمع تعداد بی شمار خبرنگاران **کاملا خودی و مجاز**، ناخواسته خبرنگاران **غیر خودی و غیر مجاز** هم رخنه نموده باشند!

با این وجود، **"فرعون شبرغان"** اما بیانیه خودش را کماکان در **کمال خون سردی** ادامه داد. بی اعتنا به مسایل جانبی و کم اهمیت، عده ای از خبرنگاران خارجی که برای اولین بار،

افغانستان بر روال همیشگی، تعداد خیلی زیاد کشته هم بجا گذاشت. این انفجارات و بویژه عملیات انتحاری که عادتاً به باند های تروریستی طالب ها و شبکه القاعده نسبت داده میشوند، مدتهاست که برخلاف مساعی شباروزی **صلح طلبانه و امنیت خواهانه** ارتش امریکا و نیرو های ناتو، به یک امر همیشگی و روتین مبدل گردیده است! البته قربانیان عملیات "امنیت" خواهانه ارتش های امریکا و ناتو و آنها هم در میان مردم عادی، غالباً بیشتر از قربانیان عملیات انتحاری تروریست های طالب و القاعده برآورد میگردد. از همین نکته هم میشود به آسانی حدس زد که عملیات تخریب، انهدام و ویرانی **ارتش های بازسازی** یا آنچه بدان در زبان زیبای دیپلماتیک، **تیم های بازسازی ولایتی** خطاب می نمایند - چنانچه اجازه مقایسه باشد - بمراتب باید بیشتر از مساعی **عمرانی و بازسازی** شان باشد!

انفجارات، خرابکاری ها و مهمتر از همه، عملیات انتحاری توسط طالب هایی که در مدارس مذهبی پاکستان، نه فقط مسایل دینی را آموزش می بینند، رویهمرفته تاکتیک های دهشت افکنانه ای هستند که از عراق به افغانستان راه یافته، و همانطوریکه در خود عراق مشاهده میگردد، به نظر میرسد در افغانستان هم نه تنها دولت تحت الحمایه خارجی ها در کابل، بلکه قوای ائتلاف بین المللی ۳۷ کشور به رهبری ارتش امریکا و ناتو از آن بوحشت افتاده و در برابرش وامانده باشند! در واقع همین مسئله است که بخودی خود اسباب دردسر و نارضایتی عمیق "**فرعون شبرغان**" را نیز فراهم گردانیده است.

جنگسالار "گلم جم" در سخنرانی خودش، ضمن **انتقادی** بسیار صریح و شدید از نحوه پیشرفت جنگ ضد تروریستی ارتش امریکا و نیروهای پیمان اتلانتیک شمالی "ناتو"، همچنان دیدگاه ها و راه حل های بنیادی خودش در این زمینه را بیان داشت. وی هرچند لفظ "**شکست**" تاکتیک های جنگ ضد تروریستی امریکا و ناتو را ظاهراً به زبان نیاورد، ولی در هدف از بیانات جنگسالار ژنرال "گلم جم" و نارضایتی وی نمی شد شک نمود؛ بویژه اینکه او برای اولین بار از یک **راز نظامی** بسیار مهم و امیدوار کننده برای دولت کابل و نیروهای امریکا و ناتو نیز پرده برافراشت؛ این تاکتیک ابداع شده توسط جنگسالار دوستم "گلم

جم" بقول خودش، **چنان باید با عزم و جزم از ذهن به فعل** بیاید که نتیجتاً و بطور محقق، آبرو و پرستیژ ارتش های امریکا و ناتو را نیز اعاده نماید. با این اظهاریه، چنین به **مشام** می رسید که گلم جم "دوستم" در مکنونات قلبی دولت آقای بوش و رئیس جمهور کرزی و جنگ "ضد تروریستی" اعلام یافته ایشان، بدلیل علایق دیرینه مشترک هر دو با طالب ها، گویا به شک و تردید اندر باشد!

این راز نظامی معجزه آسا که طی سخنرانی یاد شده به ناگهان و بی اختیار از حنجره "**فرعون شبرغان**" بیرون جهید، بلادرنگ توسط وسایل ارتباط جمعی جهانی و آنها با یک شور و ولوله بی سابقه ای در همه جا اشاعه یافت، بگونه ای که اینک پس از یک مطالعه عمیق توسط استراتژیست های نظامی امریکا در پنتاگون و ژنرال های چندین ستاره "ناتو" در بروکسل، بعنوان یک تاکتیک نظامی بکر ابداع شده توسط جنگسالار دوستم، به رسمیت شناخته شده است.

بقول منابع نزدیک به پنتاگون و ناتو که خواستند اسمای شان فاش شود، تاکتیک "گلم جم" قرار است که در سجل کشفیات خارق العاده نظامی پس از جنگ دوم جهانی، در مرکز مطالعات استراتژیک نظامی برای همیشه ثبت و بزودی در انستیتوت های تحقیق تئوریک و **مدرسه دیکتاتور های نظامی** در امریکا تدریس و بکار گرفته شود.

تاکتیک جنگی ابداعی جنگسالار دوستم، حل ریشه ای معضل تروریسم در افغانستان و در منطقه را، از نظر تئوریک و آنها در یک زمان بسیار کوتاه - البته برخلاف تاکتیک جنگ ضد تروریستی نامحدود و طولانی مدت امریکا - پیش بینی و ضمانت میکند.

تاکتیک جنگ ضد تروریسم "گلم جم"، بنأسی از این اصل پذیرفته شده نظامی که هدف جنگ را نابودی دشمن قلمداد می نماید، بر روی نابودی قطعی و کامل تروریست های طالبان و القاعده در تمام منطقه متمرکز گردیده است. برای انجام چنین هدفی بسیار عالی و انسانی، منطقی است که کاربرد هر شیوه و وسیله ای کاملاً مجاز باشد. **شرعیت** چنین منطقی را قبل از همه، خود ارتش امریکا و جنگسالار "گلم جم" بعنوان مشت نمونه خروار در **قلعه جنگی**، در **دشت لیلی**، در **پنجوایی** و... در **ابوغریب**، در **فلوجه**،

در **سمره** و...، در **گوانتنامو** و... در عمل به اثبات رسانیده اند. در این تاکتیک، نه اسیر جنگی اعتباری دارد، نه زخمی؛ نه مردم عادی بیدفاع، نه طفل، نه برنا، نه کهنسال، نه زن، نه مرد، نه زنده و نه هیچ بی جانی! برای اطمینان از کارایی مطلق چنین جنگ ضد تروریستی، بطور مثال در همان منطقه ای که عمل تروریستی انجام یافته، می باید تمام منطقه را، بدون اعتنا به اینکه کی ها و به چه تعدادی در آنجا زندگی دارند، بخاک یکسان نمود؛ این شیوه بی هیچ شک و تردیدی تضمین می نماید که تروریست ها کاملاً نابود شده و در میان مردم عادی غیر نظامی هم، دیگر پناه گاهی نداشته باشند. اگر احیاناً و بفرض محال در این عملیات پاکسازی، کسی از تروریست ها زخمی هم بچنگ بیافتد، اشکالی ندارد، چون کشتن تروریست های زخمی و اسیر **بدلایل متمدنانه حقوق بشری** و **دموکراتیک** یک دستور العمل مجاز و موجه میباشد!

تاکتیک "**فرعون شبرغان**" - جنگسالار دوستم "گلم جم"، هرچند از نظر نتایج دلخواه بگونه ای که استراتژیست های نظامی در پنتاگون انتظار دارند، هنوز مورد سوال است، با این وجود بهترین دلیل برای ضمانت اجرایی آن، خود **شخصیت ژنرال "گلم جم"** و گذشته سرشار از تجارب اثباتی و آزمون های عملی گرانمایی میباشد که هم امریکایی ها و متحدین شان در "ناتو"، و هم حریفان **دیروزی "جنگ سرد"** شان برآن به راحتی صحه میگذارند.

لقب معروف "**گلم جم**" و شهرت های افسانوی مرتبط بدان را که از شنیدنش مو در بدن انسان راست می شود، جنگسالار دوستم با حد اقل یکنیم دهه جانفشانی های پرآوازه خودش در خدمت ارتش اشغالگر شوروی و نوکران خانه زاد خلقی و پرچمی شان کمایی نموده است. ضرب شصت و عهد شکنی های جنگسالار دوستم را در نبرد های میان تنظیمی وی، نه فقط نجیب خاد، امیر اسلام گلاب الدین، طالب های دیوبندی و برادران پاکستانی و عربی شان چشیده اند، بلکه آمر ها و پروفیسور ها و جمله سالکان جهاد اسلام امریکایی هم در برابر آن سر تعظیم فرود آورده و از قربت اجباری با برادر خویش در دین، **مجاهد کبیر "گلم جم"**، محظوظ و معزز هم گردیده اند؛ در همین مفهوم است که **تاج بخشی** هنگامه ساز "گلم جم" به برادران

اسلامی و متقابلا اعطای لقب **مجاهد کبیر و ستاره های بی حساب سر شانه** "ژنرال" توسط برادران اسلامی اش را باید فهمیده و درک نمود!

البته دلایل اثباتی زیادی وجود دارد که بر کارایی عملی **تاکتیک ابداعی** توسط "گلم جم" دلالت می نماید؛ ضمانتی را که **تاکتیک ابداعی** "دوستم" در سرکوب و قتل عام نه فقط تروریست ها، ارائه میدارد، رویهمرفته مشابهت خودش را با برخی از همان شیوه های معروف کشتار جمعی توسط **چنگیز خان** نشان میدهد، که پس از به آتش کشاندن یک شهر و قتل عام ساکنین آن، باز هم امر میکرد تا شکم اجساد زنان را دریده و باردیگر نطفه را در رحم شان بکشند، تا مبدا فرزندان از آنها متولد گردند!

البته گذشته از دلایل تاریخی و غیر تاریخی زیادی که بر مهارت و قاطعیت "گلم جم" در پیشبرد عملی "**تاکتیک نظامی ضد تروریستی**" پیشنهادی وی دلالت می نمایند، دلایل بسیار قانع کننده و اثباتی دیگری هم وجود دارند که عمده ترین شان، همانا جایگاه بسیار مشخص مهره های اجرایی کارآموده و نقش شان در تطبیق موفقیت آمیزی تاکتیک نظامی "دوستم" میباشد؛ یعنی بافت اجتماعی سیاسی چنان دستگاه ضربتی زبده ای که موفقیت بی چون و چرای این "**تاکتیک نظامی**" بدان بستگی دارد، ترکیبی از خطرناکترین عناصر مجرب و کهنه کار **خلفی و پرچمی** — همان **آدمکشان حرفه ای خادیس** — و هم **خصلت ان اسلامی شان در ائتلاف شمال** میباشد که حتی تروریست های طالب و القاعده هم از قساوت ها، بی رحمی ها و خون ریزی های بربرمنشانه شان بخود لرزیده و واهمه دارند! چنان مهارت های چشمگیر انباشته که حاصل سه دهه سرمایه گذاری های **ک. ج. ب**، **سی. آی. آی**، **اس. آی. آی** و غیره در افغانستان بوده، طوریکه همواره و تحت هر شرایطی آماده خدمتگذاری میباشد. همین مهارت های آزموده شده لشکر ضربتی در **تاکتیک جنگ ضد تروریستی** "دوستم"، چنان کالاهای نادری میباشد که نمونه های مشابه آنرا در روزگار کنونی، میشود فقط در پروژه های **مدرسه دیکتاتور های نظامی آمریکا** سراغ داشت و بس!

"گلم جم" در پایان سخنرانی خودش، باردیگر بر همین نکته تأکید داشت که،

چنانچه آمریکا و "ناتو" به تعداد پنجهزار از **آدمکشان کارکشته و آزموده شده خلقی و پرچمی و جهادی**، و پنجهزار دیگر هم از **عساکر متجاوز خارجی** را در اختیار وی بگذارند، وی بنوبه خودش **اطمینان داده و مطلقا ضمانت میکند** که در طی شش ماه، نه تنها این **خوک های وحشی**، یعنی طالب ها و القاعده را از **افغانستان**، بلکه **همچنان از وزیرستان پاکستان محو و نابود** نموده و **بدینوسیله**، آزادی، امنیت، **دموکراسی و حقوق بشر** مورد **نظر اشغالگران**، یعنی **سلطه کامل** و **بی رقیب شان** را در **کل منطقه برقرار سازد!**

با همین عبارات بود که سخنرانی "پرشور" "**فرعون شبرغان**" هم با تکبیر گفتن های کماندو های جنبش شمال، با شعارهای ضد تروریستی توسط والی و منسوبین **بالا مقام** "ولایت"، و به همین سان، با کف زدن های ممتد و ریاکارانه ژنرال های ارتش اشغالگر آمریکا و "ناتو"، **دیپلومات ها** و ژورنالیست های **مجاز**، گویا بی هیچ خطر و دردسری، رسماً پایان یافت.

همینجا بود که ژورنالیست های خود فروخته و **مجاز** بسان خیل کرگسان گرسنه، از بالا و پایین به سمت **آدمکش معروف "فرعون شبرغان"** یورش برده و از هر سمت وی را احاطه کردند؛ آنها که با صدا های ناخوشایند همچون **دلالتان بازار بورس**، بلا انقطاع نعره های **ناتراشیده ژنرال! ژنرال! ترا خدا ژنرال! ...** را التماس کنان و در میان امواج متقاطع نفس های سوخته فریاد می کشیدند، هر یک از **آدمکش معروف** می خواستند که از روی لطف و مرحمت **فرعونی** به سوال شان پاسخ گفته، چند جمله و عبارتی برای شان از زندگی خصوصی خودش نقل، و چنانچه ممکن باشد، یک مصاحبه کوتاه اختصاصی با "آژانس" مربوطه اش نماید! بگذریم از اینکه تب ۳۹ درجه ای شان برای صید یک **اوتوگرام** و آرزوی داشتن یک **فوتوی یادگاری با فرعون** تا چه حدی بالا گرفته بود!

بعنوان یک خبرنگار **غیر مجاز و تحت نظارت** که در جای خودم میخکوب گردانیده شده بودم، از مشاهده همه این صحنه های بسیار مضمّن کننده و تهوع آور که سراپای وجودم را بسان دهانه ملتهب و خونین یک آتشفشان در حال

انفجار، **خشم آگین** و توفانی نموده بود، باز هم تعادل خودم را حفظ نموده و بخودم بالیده و احساس غرور می نمودم که من، نه بجرگه همین خبرنگاران مجاز، بلکه بمثابه خبرنگاری **غیر وابسته و غیر مجاز**، به آژانس خودم **آژانس خبر رسانی انگک و بنگک** تعلق داشته و منتسب میباشم! به همین فکر و اندیشه لحظاتی هم سراپا غرق غرور، عزت نفس و شادمانی بودم که ناگهان بخود آمده تو گویی الهامی بمن شده باشد، که برخیز دست بکار شو و تو هم برای **آژانس خودت**، رسالت را **انجام نما!**

بیدرنگ دست خودم را به اینسو و آنسو دراز نمودم تا مداد ناتراشیده شب های نویسندگی خودم را برداشته، و من هم به شیوه خودم، گزارشی به آژانس خبر رسانی محبوب خود — **آژانس خبر رسانی انگک و بنگک** بنگارم. دستم ولی متأسفانه نه بقلم، بلکه به اجسامی در تماس آمد که بر روی کمد کوچکی در کنار بستر خوابم جابجا شده بودند؛ همان یاران مونس شبهای تنهایی — یعنی کتاب هایم! با خودم گفتم چه خوابی پر حادثه و هیجانی! همین بود که بناگهان از زیر بالین بسترم خش خشی بگوش رسیده تا اینکه چشمم به یک نامه و قطعه شعری زیبا بعنوان **تشنه خون** از شاعر محبوب و آزادیخواه کشور **حافظ هزاره** جلب شد که شب هنگام پیش از فرورفتن بخواب، آنرا مشتاقانه مطالعه نموده بودم؛ پارچه شعری بسیار زیبا و پرمحتوا که پیغامی از **شبرغان** میداد. اینجاست که دانستم، رویداد های خواب یک شب پرهیجانی من، چیزی نبوده مگر ایده و الهامی از یک **شاعر آزاده و انقلابی!**

مداد ناتراشیده ام را برداشته و با خودم گفتم، تا دیر نشده، شرح حال کنم و گزارشم را به ضمیمه همان پارچه شعر **تشنه خون** بطور زنده و مستقیم، به **آژانس** مخابره نمایم.

تشنه خون

ای روبه گک زمن گوی شیران پارسا را مردم ز تشنه کامی یاری کنید ما را گویش نشد به چنگت جزخوکهای کوچک گرچه فزون نمودی دنبال گله ها را

از بس فزون دودی بردشت و کوصحرا
سانیده گشته پایت از نیش سنگ خارا
اکنون که خسته گشتی از تاب و از تلاشت
بنشین بجا و یکدم بر من بده لوارا
چون با اتحاد گرگان تدبیری که من بگیرم
از خون فرو نشانم عطش خود و شمارا
یک هفته پاک سازم زین خوکه‌های وحشی
از قندهار و لوگر تا مرز پکتیا را
حافظ هزاره

نگاهی به کارزار اتمی در ایران از آغاز تا امروز

توضیح مترجم :

سیاست اتمی رژیم جمهوری اسلامی ، چندین سالی است که بخش عظیمی از افکار عمومی ایرانیان در داخل و خارج از کشور را بخود مشغول نموده است . در این میان رژیم تا حدودی موفق گردیده است که نه فقط در بین هواداران پروپاقرص حزب الهی اش و نه فقط در بین اپوزیسیون سازشکار و مامشات گر ؛ که تمام وقت منتظر خوش خدمتی است و از جنبه های مثبت رژیم پشتیبانی میکند ، بلکه حتی در صفوف برخی از نیروهای غیروابسته و مترقی نیز توانسته است به این توهم دامن بزند که گویا رژیم با پافشاری بر روی مواضع اتمی اش در جهت پیشرفت صنایع و تکنولوژی هسته ائی گام برداشته و از منافع ملی دفاع میکند !؟

واقعیت سرسخت و شاید برای همه قابل لمس اینست که ، پس از بیش از یک ربع قرن حاکمیت سرمایه داران اسلامی ، اقتصاد و سیاست در ایران بیش از هر زمان دیگر در تاریخ معاصر ، در زنجیره بازار امپریالیستی گره خورده است و بدون واردات - بخوان دلالی و جیب به جیب و دست به دست کردن مکرر در مکررپول و کالا ! - هیچ بخشی از اقتصاد بیمار ایران ، قادر به ادامه منطقی هیچگونه کاری سازنده و بنیادی نیست . بخش کلیدی اقتصاد ایران یعنی نفت و گاز ، بیش از هر زمان دیگر به حراج

گذاشته شده ، حیف و میل میگردند و به نابودی کشانده میشوند . اکثریت عظیم سرمایه انسانی جامعه ایران یعنی نیروی کار ، زنان و نسل جوان جامعه برای کسب حداقل حقوق انسانی ؛ آب و نان و سقف و امنیت و حیثیت و آزادی ، با هزاران هزار اعدامی و هزاران زخمی و فراری و محبوس در زندان ها و شکنجه گاههای قرون وسطانی ، در سیه روزی بسر میبرند !....

حال پرسیدنی است : رژیمی که کارنامه ائی چنین ننگین و تبهکارانه دارد ، چگونه میتواند یا میخواهد در یکی از حساس ترین بخش های علم و صنعت - فن آوری هسته ائی ! - در خدمت پیشرفت جامعه و دفاع از منافع مردم فعال باشد ؟

نوشته زیر میتواند کوششی باشد برای پاسخ به این پرسش !
به نظر نگارنده این سطور در رابطه با بحث اتم و بحران واقعی و ساختگی پیرامون آن که تورش از طرف رژیم جمهوری اسلامی و بلوک بندیهای مختلف امپریالیستی داغ نگهداشته میشود ، توجه به نکات زیر ضروریست :

- رژیم جمهوری اسلامی بمعنی واقعی کلام ، به پایان دوران باشکوه و ولایت مطلقه فقیه رسیده است و دستان جنایت کار رهبران و دولتیان و کارگزارانش حتی برای بخش بزرگی از عقب افتاده ترین هوادارانش نیز باز شده است و دیگر نمی تواند با اشکال گذشته و گسترده سرکوب و اعدام و ترور... به حاکمیت خود تداوم دهد .

- سرنگونی رژیم ، سرنگونی مناسبات تاکنونی سرمایه داری را بدنبال خواهد داشت و این از چشم نیروهای درگیر و دارای منافع در ایران پنهان نیست .

- سیاست اتمی رژیم بعنوان بخشی از سیاست حفظ قدرت با چنگ و دندان ، بعنوان آخرین برگ بازی برای تأیید و تعیین جایگاه خود بکار گرفته شده است و از این طریق به دوره گردی در داخل و خارج مشغول است تا شاید باز برای مدتی کسب اعتبار کند !

- بلوک بندیهای مختلف امپریالیستی که هر کدام یا به

تتهائی و یا در گروهبندیهای مشخص ، بدنبال منافع کلان خود در ایران و در منطقه هستند ، از آینده ناروشن رژیم بیش از خود رژیم نگرانند .

- برای آمریکا ، اتحادیه اروپا (کشورهای ممتاز آن آلمان و فرانسه !) و دیگر قدرتهای ریز و درشت باآگاهی و توجه به بحران داخلی فروپاشی نظام ، جدل اتمی بهانه خوبیست که ببرد مداخله گریهای امروز و فردایشان میخورد !

- برنامه 20 ساله پروژه و تاسیسات 20 پروژه نیروگاههای اتمی در ایران ، با تنظیم قراردادهای ساختمان آن ، در باغ سبزی است که جوامع امپریالیستی را به وسوسه شرکت در آن میکشاند و به توافق کشاندن آنان با تمام یا بخشی از این پروژه ، بقای جمهوری اسلامی توسط سرمایه گذاران و سودبران تاملین و تأیید میگردد .

- تا زمانیکه رژیم جمهوری اسلامی بمثابه یکی از رژیم های سرمایه داری بر سر کار است ماجرای هسته ائی و سایر بحرانهای واقعی و ساختگی ، بر علیه منافع اکثریت مطلق مردم ایران ادامه خواهد داشت .

- تنها با آگاهی و دخالتگری متشکل اکثریت کارگران و زحمتکشان و با سرنگونی رژیم بدست آنان است که اولین گام اساسی در جهت حل بحران برداشته خواهد شد !

نوشته زیر از مقاله ای منتشره در روزنامه آلمانی زبان نوی زوریخه تسایونگ NZZ ، آدرس اینترنتی روزنامه :

www.nzz.ch مندرج 9.7.2007 ، گرفته شده است .

شکی نیست که این روزنامه نیز همانند سایر رسانه های بورژوائی دیگر اساسا در خدمت منافع سرمایه داران مینویسد و

مدت نیاز انرژی مصرفی داخلی را تشکیل نمی دهد .

از این گذشته باید توجه داشت ، راه کاهش کل تولیدات نفتی و جایگزین نمودن آن با انرژی هسته ائی ، برای ایران راهی رفتنی و پیمودنی نیست .

این کشور 80 درصد درآمد صادراتی خود و همینطور 45 درصد کل بودجه سالانه اش را از طریق فروش نفت تامین مینماید . کاهش این منبع در آمد ، فراسوی هر امکان قرار داشته و شدنی نیست . مخصوصا ابعاد این وابستگی به دلارهای نفتی ، زمانی بیشتر چشم میخورد ، که توجه داشته باشیم : ایران مجبور است بدلیل عدم کارائی و کمبود امکانات پالایشی ، 40 درصد از بنزین مورد نیاز خود را از خارج وارد کند و آنهم با گرایش رو به افزایش مصرف داخلی . فقط مخارج این بخش از واردات در سال 2005 بالغ بر چهار و نیم میلیارد دلار بوده است !

اولویت های بحث انگیز :

ناگفته روشن است که اگر ایران میتوانست تصمیم بگیرد و بطور گسترده در بازسازی و نوسازی موسسات تصفیه و پالایش نفت سرمایه گذاری نماید ، از وخامت این وضعیت سردر گم کاسته میشد . اما تهران فعلا قادر به پرداخت مبالغ مالی مورد نیاز و ضروری برای ترمیم و توسعه ظرفیت پالایشی ایران نمیشد .

رقابت ، اولویت پروژه های دیگر از قبیل صنایع هسته ائی و یا تسلیحات نظامی ، آنچنان قوی و سرسخت اند که جایی برای بکارگیری سرمایه های پولی برای ترمیم و توسعه صنایع پالایش نفتی باقی نمی گذارد .

اما در مقایسه با مشکلات و موانع جایگزین نمودن نیروی هسته ائی بجای نفت ، جابجائی گاز از طریق نیروی هسته ائی برای ایران بمراتب آسانتر است .

این کشور در مقیاس جهانی در صف کشورهای صاحب گاز ، مقام دوم را دارا میباشد . اینطور که بر میآید انگار همین وفور و فراوانی باعث گردیده که در ایران نسبت به این ماده کلیدی برخوردار بودن بغایت منفی و حیف و میل گرایانه صورت بگیرد . این کشور 75 درصد از تولید گاز خود را برای سوخت و دیگر

احتیاجات داخلی مصرف مینماید ، 15 درصد آن صادر میگردد و 10 درصد آن در حین تولید نفت ، بدون هیچگونه بهره برداری ، سوزانده و در هوا دود می نماید .

ایران برای اینکه بتواند گازی را که در حین تولید نفت بدست میآید بکار گیرد و مصرف نماید ، آشکارا از حداقل ساختار و ابزارهای لازم محروم است . همانند مسئله نفت ، در بخش گاز نیز نوسازی و سرمایه گذاری گسترده بطور مبرم ، لازم و ضروریست .

اگر ایران موفق گردد مقدارگازی را که بدون کوچکترین استفادۀ فقط سوزانده میشود به مدار تولید و مصرف ، در آن سطح و حدی که در منطقه متداول است ، بازگرداند ، حجم این مقدار مطابقت با توان تولید انرژی دو نیروگاه اتمی از نوع بوشهر، آنهم با مخارجی صدها برابر کمتر از آن خواهد داشت .

اگر ایران قادر باشد حیف و میل و ریخت و پاش گاز را تا سطح معمول در عربستان سعودی کاهش دهد ، در اینصورت میتواند از بکار گیری چهار نیروگاه اتمی چشم پپوشد .

با توجه به مصرف بسیار بالای گاز برای تامین سوخت داخلی ، جایگزین نمودن آن از طریق نیروی اتمی گزینه ائی عاقلانه و کار ساز خواهد بود به شرطی که بتوان نیروی هسته ائی در مقدار مورد نیاز و نسبتا مناسب و ارزان در اختیار داشت .

ابعاد اقتصادی و نظامی (پمپ اتمی) !

آیا در آینده تولید انرژی اتمی ایران از منظر و منطبق اقتصاد عاقلانه و به نفع ایران خواهد بود ؟

مورد فوق پرسش کلیدی این مبحث را تشکیل میدهد !

.... تهران (رژیم حاکم) در طول 20 سال گذشته با سرمایه گذاریهای کلان دست به ساختمان تعدادی از تاسیسات زده است که قرار است در آنها اورانیوم غنی شده ، از نظر حجم و مقدار محدود ، اما با قیمتی بسیار گزاف برای مصرف داخلی تولید گردد ؛ اقداماتی که با ساده ترین موازین اقتصاد سالم و خود کفای خوانائی ندارند !

ساختن این تاسیسات به هیچ وجه در تناسب با نیازهای 7 نیروگاه برنامه ریزی شده از نوع بوشهر ، قرار ندارند . بهره برداری از سنگ آهن اورانیومی موجود در معادن ایران کفایت نمیکند که حتی مواد سوختی مورد نیاز یک نیروگاه را تامین نماید .

موسسه اتمی اصفهان ، میزان حجم تولیدش طوریکست که میتواند حداکثر نیاز سوختی یک نیروگاه را برآورده نماید .

موسسه ظاهرا عظیم نطنز نیز اگر در آن کلیه 54000 سانتریفوژهای نوع (p-1) (پ 1) کار گذاری شوند ، فقط قادر خواهد بود نیاز یک نیروگاه را برآورده کند .

اگر ایران بتواند در نطنز سانتریفوژهای (p-2) (پ دو) را تعبیه نماید ، که در شرایط کنونی بعید به نظر میآید ، چونکه این فن آوری را در اختیار ندارد ، این اقدام نیز تا آنجا کارائی خواهد داشت که نیاز دو نیروگاه در بهترین حالت برآورده گردد .

آنچه که مسلم است ، با این ابزارهای اولیه غنی سازی ، تامین نیاز سوختی با اورانیوم غنی شده بگونه مداوم ، با برنامه و از نظر اقتصادی عاقلانه مقدور نخواهد بود .

سانتریفوژهای ساخت روسیه در مقایسه با سانتریفوژهای (p-2) (پ دو) برابر قویتر هستند ، سانتریفوژهای تولیدی کنسرسیوم اتمی اروپا (Urenco) هشت برابر از سانتریفوژهای (p-2) قوی ترند و اخیرا سانتریفوژهای بزرگ ، با دارا بودن سیلندی با طول 12 متر و 1000 دور در یک ثانیه ، در ایالات متحده به بازار آمده اند که 60 برابر سانتریفوژهای (p-2) کارائی و توانائی دارند .

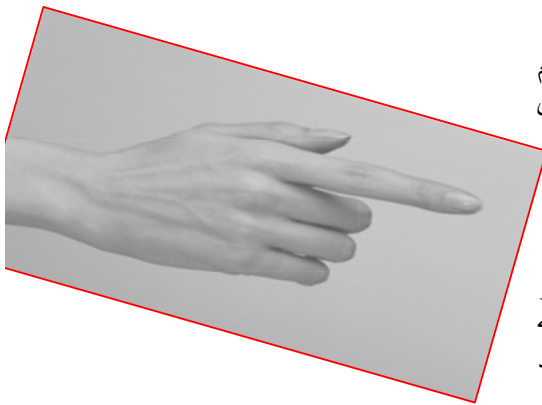
حال اگر ایران بخواهد فعالیتهای اتمی خود را با هدف تامین نیاز 20 نیروگاه پیگیری نماید ، در چنین صورتی این کشور مجبور خواهد بود که حجم موسسات تاکنون در دست ساختمان خود را بین 10 تا 20 برابر افزایش دهد ، اما چنین طرح و برنامه ائی حتی در سطح مقدماتی و اولیه اش نیز مشاهده نمی گردد .

از توضیحات و بیانیتهای رسمی تاکنونی ایران اینطور بر میآید که این کشور ساخت نیروگاههایش را بخاطر رفع نیاز صلح آمیز انرژی اتمی اش پیش میبرد ، اما این توضیحات رسمی از طرفی و فعالیتهای عملی ایران در آغاز مدار تولید هسته ائی از طرف دیگر ، بهیچگونه در هم نمی گنجند .

دهشتناکی بکشاند و بدیعی است اتمی شدن ایران ، بدون آگاهی و دخالت همگانی ، در دوران حاکمیت این رژیم نه در خدمت پیشرفت تکنولوژی و یا منافع ملی بوده ، بلکه بخاطر ادامه حیات این رژیم ضد مردمی مورد سوء استفاده قرار میگیرد و مردم تنها نقش گوشت دم توپ را در این رقابت ها خواهند یافت.

مداخلات نظامی آمریکا و یا اسرائیل اگر در ایران ، شرایطی بر مراتب بدتر از افغانستان ، عراق ، لبنان ، ... بوجود نیآورد ، بهیچوجه از آن بهتر نخواهد بود. چنین مداخله اتمی؟! باعث تقویت نیروهای جهنمی و مزدور وابسته به امپریالیسم گردیده و ایران را فرسنگها از اهداف آزادی و دموکراسی دور خواهد نمود .

سرنگونی رژیم منفور اسلامی بدست توده های استبداد و استثمار زده ایران ، اولین گام جدی برای پایان دادن به بحران اتمی بوده و تنها از این راه ، گام بسوی استقلال و قطع نفوذ ارتجاع و سرمایه و امپریالیسم و بنای همگانی آزادی و برابری و عدالت اجتماعی و ، میتوان برداشت .



نوشته م. زرکوب

گناه ملل متحد اس !!!

مجلس وزرا -

وزیر امور مهاجرین : مه خو بر تان گفتم ، ما از ای پلان ایران هیچ خبر نداشتیم که مهاجرین افغانه از ایران میکشن ، ما هیچ بودجه مالی بخاطر کمک به مهاجرین نداشتیم ، ما از سر سال داد میزنیم که ای معضله ره حکومت باید حل کنه ، ده ای قسمت بایدتوجه شوه ، مگم کو گوش شنوا ، حالی که گپ خراب شد ، کل مره ملامت میکنن! فقط که کل ای

در پایان طراحان و نویسندگان نوشته فوق نهایتا به نتایجی میرسند که نقل به معنی اینطور است :

... از آنجائیکه سیاست تهدید و تحریم سازمان ملل و همینطور سعی و تلاش کشور های اروپائی برای به سرعقل آوردن سران رژیم اسلامی ره بجائی نمی برد و از آنجائیکه آشکارا در ایران جنبه های سود و ضرر و مخارج اقتصادی کوچکترین نقشی بازی نمیکند ، باید اینطور برداشت نمود که شکست مذاکرات و رفت و آمدهای دیپلماتیک از قیل روشن و قابل پیش بینی است. بنابراین فقط دو گزینش و انتخاب در برخورد به ایران بیشتر بجای نمانده است :

مداخله نظامی آمریکا و یا اسرائیل یا پذیرفتن یک ایران اتمی ...

در اینجا نیز بخوبی بچشم میخورد : در ارزیابی ها و نتیجه گیریهای صاحب نظران و روشنفکران جهان سرمایه داری ، آنچه که نیازی به برخورد و مورد توجه قرار دادن ندارد ، نقش مردم در تحولات یک کشور است !

در طول یک قرن گذشته ، مردم تحت ستم و استثمار ایران همیشه در بزنگاههای تاریخی ، مهر خود را بر روند تحولات کوبیده اند و اساسا آگاهانه یا ناآگاهانه در آن نقش داشته اند . این واقعیت تاریخی بیش از هر زمان دیگر در مبارزات کارگران ، زنان ، جوانان و روشنفکران ایران در طول 28 ساله گذشته بر علیه حاکمیت اسلامی تائید مجدد خود را میگیرد .

امروزه اگر جمهوری اسلامی و دیگر همپالگی هایش ، بار دیگر شمشیر خود را از رو بسته اند ، نیروئی جزء نیروی مقاومت و آگاهی گورکنان خود را در مقابل نمی شناسند . حضور همین نیرو در صحنه واقعی نبرد طبقات است که زد و بند های سرمایه داران را ناپایدار ساخته است و بر سر توافق با بقای جمهوری اسلامی به رویارویی و رقابت افتاده اند .

بدون شک تا زمانیکه رژیم اسلامی کماکان بر مواضع فاشیستی مذهبی خود پا بفشارد و بر سر کارباقی بماند ، خطر اتمی شدن ایران بهانه ایست در دست سهامداران بزرگ جهان که بطور جدی میتوانند موجودیت ایران و ساکنانش را بخاطر منافع جنایتکارانه شان به مخاطره

بنیان و اساس این فعالیتها بگونه اتمی طراحی شده اند که ایران بتواند در یک محدوده زمانی 20 ساله ، بدون کمک خارجی و بدون در نظرگرفتن جنبه های خسارت بار اقتصادی ، این مدار را تا مرحله غنی سازی به پیش برده و در نهایت کلیه مواد مورد احتیاج برای ساختن بمب اورانیومی را در اختیار داشته باشد .

بظاهر تنها مورد استثناء در این طرح برای یک محدوده زمانی معین ، نیروگاه بوشهر میباشد . گر چه این نیروگاه در چهارچوب ادعائی تامین دراز مدت نیازهای صلح آمیز - انرژی اتمی جا میگیرد ، اما نکته ظریف اینکه بکارگیری نیروگاه با اورانیوم غنی شده ضعیف ، حداقل برای چندین سال اولیه بدون کمک روسها امکان پذیر نیست .

روند و روال مذاکرات بین روسیه و ایران از تمایل و گرایش طرف ایرانی دید روشنی بدست میدهد که چرا و چگونه بوشهر نیز بخشی از طرح بالاست و استفاده - صلح آمیز - از انرژی اتمی آشکارا در درجه دوم اهمیت قرار دارد .

در طول این مذاکرات طولانی از آغاز تا پایان ، تنها نکته مورد اختلاف ، خواسته روسها مبنی بر بازپس گرداندن مواد سوخته اتمی به روسیه بود .

طرف ایرانی ، حدود 12 سال سرسختانه میکوشد از زیر بار این خواسته روسیه ، شانه خالی کند. این استراتژی مذاکراتی حساب شده ، با توضیحات عریض و طویل طرف ایرانی ، منوط بر بهره برداری صلح آمیز از نیروی هسته اتمی ، خوانائی ندارد و قابل فهم نیست !

در چهارچوب برنامه بهره برداری صلح آمیز از نیروی هسته اتمی هیچگونه میدان و زمینه استفاده از مواد سوخته و بکار گرفته شده اتمی verbrauchte .

“Brennelemente” وجود ندارد . اما در عین حال در این مواد - سوخته اتمی - زمینه بهره برداری متفاوت و گسترده نظامی موجود است !

چونکه در حین بکارگیری و بهره برداری مجدد از مواد سوخته اتمی مقدار قابل توجهی پلوتونیوم (plutonium) بر جای میماند . بیجهت نبود که مشاور دولت روسیه ، الکسی یابلوکف (Alexei Jablokow) در این مذاکرات سعی نمود این موضوع را روشن کند که : **پلوتونیوم ماده بسیار خطرناک است !**

چرا باید چنین ماده اتمی را مجددا وارد خط تولید کنیم؟

مصیبت گناه مه اس ، پیسه که نباشه مه از کجا بر مهاجرین خیمه زده و او ونان تیار کنم؟! مه چی کنم برین اونه گردن سفیر افغانستانه ده ایران بگیرین که خوده تگ انداخته و بخاطر مهاجرین افغان هیچ مسوولیت به عهده نگرفته، مهاجرینه دعوت کده که بیاین مه همراه تان گپ میزنم اما به جای رفتن، ده دست خود ایرانی ها یک پرزه خط برمهاجرین روان کده که یا هر گپی ره که دولت ایران میگه قبول کنن، یا هر چیزی که سرشان آمد باز گله نکنن، و بر مهاجرین گفته که سفارت افغانستان هیچ مسوولیت ده مقابل افغانهای مهاجر در ایران نداره

وزیر خارجه : مه چی گناه دارم وزرا محترم؟ مه تا جایی که جان داشتم خو جانکنی کدم،" ده ای ملک هر کس که وزیر خارجه باشه خاین حساب میشه ! یک مه نی هر کسی ره که ده ای کرسی بشانین ، عاقبت اش همطور میشه" ، یا باید نوکر ایران باشی ، یا از پاکستان، یا از ازبکستان و تاجکستان ، اگه نی سر ته زیر بال ات میکنن، مه میفام که تمام ای دعوا ها و ملامت ها بخاطر تیرکدن مه اس،" گپ اصلی خو موضوع آب های هلمند اس ، مه ده مقابل باج بگیر ها ایستادگی کدم" و ای هم سزای خدمت به ملک ! مه از ای خروج اجباری مهاجرین افغان از ایران هیچ خبر نداشتم ، مه دیروز همراه حکومت ایران گپ زدم، به وزیر خارجه شان خط روان کدم، همراه مسوول اتباع خارجی شان گپ زدم، چی دگه چی کنم؟ ای گناه مه اس؟

ژورنالیست : وزیر صایبای محترم ای بهانه های تانه بر خود نگا کنین ، مهاجر بیچاره و بیگناه افغان ده چی حال اس و شما ده غم چربو ! ما مردم خو همی ره هیچ نفامیدیم که چی گناه از کیس ؟ مه نمیفام که شما وزرا و وکلا و رهبرای دولت، اخبار و جراید روز را میخوانین یا نی؟ شما خبر دارین که حکومت ایران وعناصر وابسته شان، همراه افغانها چی بر خورد میکنن؟ افغانها ره لت وکوب میکنن، اگه افغانها اسناد داشته باشن یا نی، ده زندان انداخته میشن، افغانها ره ده زندان به قتل رسانده و ، با استفاده از نام و اسناد همی افغانها، ایرانی های قاچاق بر و عناصر خاین دولتی شان ره که جانشان در خطر است ،طور قاچاق از مرز ایران بیرون میکنن، ده زمان جنگ همراه اعراق، ده خط اول جنگ افغانها ره ایستاد میکنن که اگه کشته شدن ، ده خط اول افغان کشته شوه، کارگر های افغانی ،

پول حق و حلال کار خوده از صایب کار گرفته نمیتانه ، معاش کار شانه بر شان نمیتن،، ده موتر و سرویس، توهین میشن و به مهاجر افغان میگن " افغانی کثیف، به جهنم برو" در سرک و بازار، در دکان و مارکیت، در صف خرید و خلاصه در هر گوشه ایران که برین، همراه افغان ها بر خورد حیوانی میکنن، پول ادوانس خانه های افغانها ره قند و قروت میکنن ، دولت ایران به اطفال افغانی اجازه درس و تعلیم یافتن را نمیتن ، اونها ره جبراً از درس محروم میسازن، چی مسوول تمام ای بدبختی کی اس؟ پولیس ایران مهاجر بیچاره ره از کلکین خانه ها پایین انداخته و به حد مرگ لت وکوب شان میکنن ، یک افغان دگه ره پولیس ایران ایطو با لگد ده قلب اش زده بود که بیچاره تکلیف قلب پیدا کده ، باز حکومت ایران خوده دوست و مسلمان، و همزبان و برادر ما افغانها میگه ، ده ها هزار جوان ایرانی در رژیم آخوندی مبتلا به چرس و تریاک استن و ده هر کوچه و پس کوچه شهر هیروئین میکشن، دولت هم از قوه جسمی افغانهای مهاجر استفاده کده و تمام کار های شاقه و ثقیل را سر همی مهاجرین بدبخت افغان میکنن ، مه سوال میکنم، که نقش دولت افغانستان ده تمام ای جریانات چی اس؟ نماینده و مدافع ای مردم مظلوم چی کی اس؟ مقصر کی است؟

رئیس مجلس وزرا: بیدار ها ، بیدارها، آرام باشین، حوصله کنین، درست اس که چیزی که شده ، خوب نبود مگم کاریست که شده ، حالی چیزی ره تغییر داده نمیتانیم، بیدارها ، وزرای محترم مه مشکلات شما ره میفام ، ده چیزی که شده گناه شما نیس شما وظیفه تانه انجام دادین، اگه اعصاب اعضای محترم جبهه ملی ده جلسه دیروزی خراب شده و سروصدا و جنگ و دعوا ای شان بلند شد، ده ای گناه او بیچاره ها هم نیس، اگه دولته متهم به بیکیفایتی و بی مسوولیتی میکنن، تا حدی حق هم دارن، میایم سر ایران، همی دولت ایران بیچاره هم ایقه که مردم میگین، گناه نداره، ملا های ایرانی ، دوست و برادر ما استن، اگه یک چند تا مهاجره از کلکین پایین انداخته هم باشن، چی فرق میکنه ، البتاً نصیب و قسمت مهاجرین همطور بود، البتاً قلم زن همطور قلم زده بود که ده جمهوری اسلامی شهید شون!!! خوب شد، رفتن و آرام شدن!! ، مگم ببینین بیدار ها خوبی مردمه هم فراموش نکنین، ده همی ماه پیش حکومت ایران شش دانه کمپیوتره بر ما تحفه دادن؟ خو دادن !،

قدر کمک شانه خو بدانین وزرای محترم، اگه ای بیداری نیس چی اس؟! ، آخوند ها ی ایرانی بیدار های مسلمان و همزبان و همفرهنگ ما استن ، اگه افغانها ره ده صف اول جنگ عراق ایستاده کده هم باشن، چی پروا داره، اونها خو به افغانها خیر کدن، از مقام والای شهادت ، خودشان تیر شده و جایه بر بیدار افغان مجاهد خود خالی کدن، اگه ای مسلمانی نیس چی چی اس؟! !!! بیدارها حق ره، حق بگویین، ده ای خو گناه دولت ایران هم نیس !!!

ده پرابلم مهاجرین افغان خو، نه ما گناه داریم ، نه وزرا، نه جبهه متحد ملی، نه سفیر افغانستان ده ایران، نه دولت افغانستان و نه حکومت ایران، **گناه کار اصلی خو ملل متحد اس !!!**، که غم مهاجرینه نمیخوره، شکایت خو باید از ملل متحد شوه، که ده مورد مهاجرین افغان بیغوری کدن، ما باید از ملل متحد که مسوول ای بدبختی است اس سوال کنیم که خو بیدارها شما بر مهاجرین افغان ده طول ایقه سالها چی کدین؟ چرا به حال مهاجرین توجه نشده ؟ ای تقصیر ما و شما ، نی بلکه وظیفه ملل متحد اس که به امور مهاجرین افغان رسیدگی کنه!

پارلمان -

وکیل شورای سرپل: وکیل های محترم ، مردم سرپل از نگاه آب آشامیدنی به بسیار مشکل دچار استن، از سه سال اس که ما داد میزنیم که دولت باید چند چاه آب ره حفر کنه تا مشکل مردم حل شوه، مگم صدا از سنگ برایه و از حکومت نی، دولت خو نه خوده شور میته و به ما کمک میکنه و نه پیسه مصارف چاه ره بر ما میته ، ده سر پل آدم کار به خروار اس، بیل اس، کدال اس، سنگ داریم، چک چاه اس، مگم مردم از سه سال به ایسو، مجبور استن که از کجا کجا، سطل های اوه، کش کده و بر مصرف خود بیارن، شما بگویین بیدار ها که گناه ای وضع به گردن کی اس؟ ای مشکله کی باید حل کنه؟

وکیل هرات : بیدار ها ، وکیل های محترم، ای چند دانه چاه آب خو ده مقابل مشکلات ما ده هرات هیچ اس، بیاین بشنوبین که ده هرات چی مصیبت میاره، ده اونجه مردم زنده زنده میسوزن بیدارها، دولت ده برقراری امنیت ولایت هرات همراه ما هیچ کمک نمیکنه، حقوق انسانی زیر پای میشه ، ده همی ماه گذشته ، سه تاز معلمین انات ده هرات به قتل رسیدن، خشونت علیه زنان ، لت وکوب زنان

توسط شوهر و اقارب شان روز به روز زیادتر شده میره، هر هفته دو زن، سه زن دست به خودکشی و خودسوزی میزنن، مه نیفام که حکومت چرا ده باره ای مشکل غور نمیکنه، از دست مام خو چیزی ساخته نیس، دگه خو مام چیزی کده نمیتانیم، مه یک نفر خو نمیتانم که خانه به خانه و کوچه به کوچه، سوته ده دست، رفته و مردمه اصلاح کنم، مه از شما سوال میکنم وکیل های محترم، تغییر دادن ای وضع و وظیفه کی اس؟ مسوول ای وضع کی اس؟ کی باید جلو ای مصیبت بگیره؟

وکیل شورای جاغوری: خی ما چی بگویم بیادر ها، که از سالها و قرن هاست که حکومت بر ما هیچ نکده، دولت خو سر منطقه جاغوری، هزاره جات و بامیان یک تتگه هم خرچ نکده و نمیکنه، ما ده کل منطقه یک سرک قیرهم که بگوین، نداریم، برق و شفاخانه و دفتر و دیوان ره خو به جای بانین، ظلمی که سر ما شده، او ره خو شما تصور هم کده نمیتانین باز شما از خاطریک چک چاه کم اس که یخن تانه پاره کنین .

وکیل شورای سر پل: وکیل صایب جاغوری گپ ته سنجیده بز، خی خیال میکنی که مسوول ای وضع مه استم؟ گناه مه اس؟ توقع داری وکیل صایب که مه پاچه های خوده بر زده و ده سر پل چاه کنی کم؟ اگه چاه کنی ایقه آسان اس بیا وکیل صایب خی خودت دست و آستینه بر زده و کار کو، شما مردم هم عجب گپ هایی میزنین .

وکیل بامیان: وکیل صایب سرپل، اگه شما از خاطر هر گپ خورد وریزه، از دولت پیسه نکنین و خوده دوقوله نکنین، توبه مردم جاغوری هم یک روز قبول شده و از گاو، غدود یک سرک قیر ده منطقه مام جور میشه، خیال میکنین که ای گپ هایی ره که مه بر تان گفتم دروغ اس؟ برین ده جاغوری و به چشم خود ببینین که مردم چی میکشن، خی گناه مامردم چیس؟ مسوول ای وضع کی اس؟ مه استم؟ خی گناه کل ای بدبختی ده گردن مه اس؟ مه گناهکار استم؟

وکیل هرات: وکیل صایبای محترم، ده هرات انسان زنده تباه میشه و شما دعوی چاه و سرک های قیره دارین، خی گناه مرگ ای زنانی که از ظلم به تتگ آمده و خوده میکشن به گردن کی اس؟ خی ما مردم هرات چی بگویم بیادر ها؟ یک مه زودتر غم چی ره بخورم؟

رئیس مجلس: وکیل صایبای محترم، بیادرها، بیادرها چرا جنگ و دعوی ناحقی میکنین، ده ای خو گناه هیچ کدما شما نیس، شما خو وظیفه تانه انجام میتین، قصور خو از شما نی بلکه از ملل متحد اس! بلی بیادر ها گناه کار خو ملل متحد اس!!! که غم هیچ چیزه نمیخوره، اگه ملل متحد، ده منطقه سرپل چند دانه چاه حفر میکند، مشکل مردم حل نمیشد؟ خو میشد! اگه ده جاغوری سرک های منطقه ره قیر میکند، مشکل رفت و آمد مردم حل نمیشد؟ خو میشد، اگه ملل متحد جلو خشونت ولت و کوب سیاه سر ها ره ده هرات میگرفت و شوهرای شان اصلاح میکند، کتی شان گپ میزد، آیا حق زنان هرات ایطور پایمال میشد؟ خو نمیشد، میبینین که ده تمام ای بدبختی ها، از هرات گرفته تا جاغوری و سرپل، **تقصیر ملل متحد اس!!!**، فساد زیر پای ملل متحد اس، کجا دل ای مردم بر ما میسوزه، ده طول ای سالها، ملل متحد بر مردم ولایات ما چی خدمت کده؟ هیچ صفر! نه کدما پل ساخته، نه کدما چاه کنی و گلکاری کده، نه کدما سرک و بند برق آباد کده.

وکیل های محترم، نه یک دگی تانه دشنام بنین و نه کاسه و کوزه ره ده سر یکی دگی تان بشکنانین، ای دعوا ره خو باید کتی **ملل متحد کنین که گناه کار اصلی اس!!!**

ریاست استخدام -

رئیس: مدیر صایب مه خو برت گفتم که مراجعین باقی مانده ره جواب بته، ای باز ده دهلز چی بیروبار و سروصداس؟

مدیر: رئیس صایب ای خو همو چند نفری استن که هفته پیش خودتان همراه شان و عده کرده بودین که عریضه شان بررسی میکنین. همو سه نفری که پنجاه هزار شیرینی کار خوده میتن هم ده بین شان اس، حالی چه بر شان جواب بتم؟

رئیس: مدیر صایب او مساله خو دوروز پیش فیصله شد، تیلیفون قانونی صایب آمده بود و سفارش دو نفره کده که باید مقرر شون، چکری صایب هم نواسه خاله خوده معرفی کده، ای باقی مانده ره دگه ده کجا مقرر کنم؟ ده کجا بشانمشان؟ ده فرق سر خود؟، یک رقم از سرت تیر شان کو، بگو که بست ها پوره شده و جای کار نداریم، یا بگو که هفته دگه بیاین.

مدیر: رئیس صایب داد وواولای شان میبرایه، مه از یک هفته اس که بهانه کده میرم و امروز وصبا گفته تیر شان میکنم و حالی که حاضر شدن که پیسه هم بنن، شما میگین که جواب شان بتم؟

رئیس: مدیر صایب مه خو برت گفتم که قصه از چی قرار اس، از بالا زور میکنن، خیالت میایه که مره ای کارها خوشم میایه؟ مره خوشم میایه که از پیسه حق و حلال خود تیر شوم؟ از بالا جای تیلیفون میایه که فلانی مقرر شوه و فلانی برطرف شوه؟ ده ای گناه مه چیس، مه چی کده میتانم؟

مدیر: رئیس صایب، صدای مامورهای شعبه اجراییه میبرایه، حق خوده از پنجاه هزار میخوانن، مه برشان چی بگویم که گناه کیس؟

رئیس: خیال میکنی مدیر صایب که ای گناه مه اس؟ ای خو گناه مه ام نیس، **گناه خو از اینمی ملل متحد اس!!!**، خدا، یاره ده فاروغضب خود گرفتار کنه که غم ای بیکاری و دربردی مردمه نمیخوره؟ مه نیفام که ای ملل متحد برای، ای ملک چی خدمت کده؟ کدما مشکل مردمه حل کده؟ نه صاحب کار از دست شان آرام اس و نه بیکار، ملل متحد چرا مشکل ای بیکاری ره حل نمیکنه؟ چرا زمینه کاره بر مردم میسر نمیسازه؟ چرا معاشات ماره بلند نمیره؟ آخر تاکی؟ ما خو از دست ای مردم به بینی رسیدیم!

مامور: بیادر های گل، معذرت میخوایم مگر بست های ما پوره اس، فعلاً جای کار خالی نداریم!

بیکار: مامور صایب خودت هفته پیش به ما وعده دادی که کار ما بخیر جور میشه و عریضه مقرر می ما امضا میشه!

مامور: جان بیادر مدیر صایب عمومی اینمی حالی ای خبره برمه داد مام برتان گفتم، اگه باور نداری برو از خودش پرسان کو.

بیکار: مامور صایب چرا ایطو ده چشم ما درآمده و دروغ میگی، همی یک هفته پیش خودت به زبان خود گفتی که به خیر کار ما سربراه میشه، از خدا بترس مامور صایب

مامور: بیادر ایقه سر مه کلنگک نکو، مه برت هفته پیش گفته بودم ها درست اس، حالی گپ از بالا تغییر کده، مه چطو کنم؟ **بیکار:** تمام روز، ایرانی ره مقرر میکنین، پاکستانی ره مقرر میکنین، جاپانی و چینایی ره استخدام میکنین، باز نوبت اوغان خود تان که رسید، بست تان پوره میشه، نور ما که میشه، نل جاری فاق میشه! برو مامور صایب ده مشهد، ده پشاور سیل کو که ده ایران و پاکستان سر اوغانهای مهاجر چی چرخ آسپاره تو میتن، و شما استین که پیش خارجی ها جیو جیو کده و چاپلوسی شان میکنین، اگه

خارجی میبودیم یا یک چهل، پنجاه لک افغانی ره ده فات عریضه خود شیرینی گویا میماندیم خو ده یک ساعت مقرر میشدیم ، یک ذره رحم کنین!

مامور: بیادر، مه چی کاره که رحم کنم، مه خودم یک نوکر دولت، مه چی معجزه کده میتانم

پیکار: ، نیم عمر ما ده مهاجرت تیر شد، از شش ماه اس که دربدر پشت کار میگردیم ،بوت های ما ده پالیدن کار پوست سیر گشت، نه کرایه خانه درک داره، نه پیسه، نه کار، نه نان، ای زندگی که ما داریم؟ والله اگه که سگ هم مثل ما زندگی کنه ، گناه ما چیس او بیادر؟ خی یک طنابه بیارین و ماره ده دار بزین که از شر زندگی خلاص شویم.

مامور: خی کل ای مصیبت گناه مه اس بیادر؟ ، مهاجر شدی، شدی، کی مهاجر نشده که تو نشده باشی ، خیال میکنی که مه مهاجرته ندیدیم ؟ مه چی کده میتانم ؟ از دست مه چی ساخته اس؟ تقدیر تره هم مه قلم زدیم یا چطو؟ **ای خو گناه ملل متحد اس!!!** که ای روزگاره سر مه وتو آورده ، اگه ملل متحد دلسوزی میداشت، اگه بر مه وتو خانه وکار میداد، اگه ای ملک ره آباد میکده، امروز کار مه وتو به ای جاها نمیکشید.بیادر سرمه چی داردار داری، مرد استی برو اونه یخن ملل متحده بگی!

مدیریت آب و برق-

مدیر عمومی: چی گپ اس معاون صایب ، امروز بازلب ورویت کشال اس؟

معاون: مدیر صایب از سر صبح همراه شکایات مردم کله ونگ استیم، ناحیه دو، ناحیه هفت و ناحیه چهار شکایت دارن که شبانه برق ندارن، برق شار عادلانه تقسیم نمیشه، برقی ها رشوت میگیرن، دو پایه برق هم ده اثر توفان دیشو چیه شده

مدیر: جنراتورهای نوه تاهنوز فعال نساختین؟ همو یکیش ره که مه خانه بردیم خو خوب کار میته

معاون: دوتايشه هفته پیش بخاطر جلسه شورای وکلا بردن، یکی دگیشه هم وزیر صایب صحت عامه جر کده .

مدیر: اس دگه معاون صایب ، شکایات مردم خو کار هرروزه اس، اوقاتته از ای خاطر تلخ نکو، کارای ملک بیازو روده اس، ای مشکله مه وتو حل کده نمیتانیم، کلان کلان آدم ها نتانستن!

معاون: حق میگین مدیر صایب ، مه هم نمیفام که سرانجام ای ملک چی میشه؟ گناه تمام ای بدبختی به گردن کی اس؟

مدیر: میفامی معاون صایب، مشکل عمده ماوشما ده کجاس؟ ملل متحد! **گناه فقط از**

ملل متحد اس!!! اینمی تره های تخمی اگه دلشان واقعاً بحال مردم میسوخت، ده یک روز، ده ظرف بیست وچهار ساعت، کل شاره چراغان کده میتانستن، تا حالی ده، ده جای کابل پایه های برقه شانده میتانستن، تمام شاره لیندوانی کده میتانستن، مگم نمیکنن، ای ملل متحد ده ایقه سال بر ما چی کده؟ کدام پایه برقه شانده؟، کدام لین دوانی کده؟ نی بابا!، ای ره خو بان که همو کار های ساده ره هم نمیکنن، کدام پارک ده کابل ساختن؟ نی، کدام جویچه و کوچه ره پاک کنن؟ نی بابا کور شویم اگه دیده باشیم. چهارزانو ششته فقط سیل دیدن. نتیجه اش هم اینمی اس که مردم بیچاره ده تاریکی ششته و خاک پلک میکنن.

شاروالی -

رئیس شاروالی: بفرمایین وکیل صایب همراه مه میخواستین گپ بزین؟

وکیل ناحیه سوم: بلی رئیس صایب مه یک خواهش داشتم ، از مدت یک ماه به ایسو مه همراه مدیر پلان تان ده ای باره گپ زدیم که بخاطر تعمیر سرک گولابی ما به قیر و مواد ساختمانی ضرورت داریم، تا امروز نه به ما جوابی داده شده ونه کسی به ما کمک کده ، مه نمیفام که چرا ده ای مورد ایقدر سهل انگاری میشه.

رئیس شاروالی: وکیل صایب شما خودتان شاید از مشکلات ترانسپورتی ما خبر داشته باشین، از دو ماه به اینطرف ما منتظر رسیدن، ریگ و جغله از ازبکستان استیم، کدام های خود ما خالیست، بر شما چی ره بتیم؟

وکیل ناحیه سوم: رئیس صایب مه مشکل شما ره درک میکنم، مگم ما هم ده جنجال استیم، روزانه شکایت سر شکایت بر ما میرسه، راننده های موتر ، بایسکل سوارها، پیاده رو ها همه از خاطر کندوکپرک سرک به عذاب استن ، هرروز ماره بمبارد میکنن، خی ما چی کنیم؟

رئیس شاروالی: وکیل صایب عجب گپ هایی میزنین، خیال میکنین، که مه دست زیر الاشه ، سر کدام خرمن جغله ششته و مواد تعمیراتی ره از شما دریغ میکنم؟ بیادر انصاف هم خوب چیز اس!

وکیل ناحیه سوم: رئیس صایب مه چی گناه دارم؟

رئیس شاروالی: خی چی وکیل صایب، گناه مه اس؟ بالای سر مه هم یکی ایستاده و زور میگه، **ای خو گناه مامورهای ملل متحد اس!!!** که ده کار قرارداد های تجارتي سکتگی وارد میکنن. اگه ملل متحد مشکل مه وشما ره درک میکده، اگه

ملل متحد احساس مسوولیت میداشت، اگه کار خوده جدی میگرفت وواقعاً ای ملکه آباد میکده، امروز سرک های ما ایطور چقر وچقور نمیبود، ده خود ای ملک کم خاک وجغله اس، کم سنگ اس که از ازبکستان بیاریم؟ کمرملل متحد میشکته اگه یک چند لاری سنگ وجغله ره از چار طرف شارجمع کده بیاره و سرک ها ره جور کنه؟ کارشکنی ره خو اینمی مردم میکنن باز نام از ما بد میشه!

کوچه قاضی -

پیاده رو: بیادر چشم داری یا نی؟ راکت واری کتی بایسکل ات تیر میشی چیزی که لوش و مرداری وگندگی اس ده پاچه تتبان مه پراندی ، یک ذره چارطرفته سیل کو!

بایسکل سوار: اینمی راه اس کاکا ، خی چی کنم، پرواز کده خو نمیتانم ؟ گناه مه چیس برو یخن شاروالی ره بگیر که سرکها ره پاک نمیکنن

پیاده رو: تاوان مرداری کالای مره هم شاروالی میته؟

بایسکل سوار: برو کاکا ، حالی چی سرما قصه بزمرده وشاخ زری ره جور میکنی، آدمه خو نکشتیم خو یک پاچه تتبانت لکه شد

پیاده رو: گپ زدن مفت اس بیادر، اگه ای کتافات و پوچاق های خربوزه تانه ده سطل کتافات برتین ، چرا کوچه ایطو مردار شوه

بایسکل سوار: بیادر ایطو گپ میزنی مثل ای که کار مه باشه ، اگه کتافات ده سر سرک افتاده ای هم گناه مه اس؟

پیاده رو: نی بادر گناه مه اس!

بایسکل سوار: خی چی دگه گناه مه اس؟ **رهگذر:** بس کنین بیادر ها، به لحاظ خدا، کم ده ای ملک دعوا ودنگله اس که حالی شما هم شروع کدین! اینه مه برتان میگم که گناه از کی اس ، بیادر نه گناه تو اس ونه گناه ای بیادر ، **گناهکار اصلی خو ملل متحد اس!!!**

اگه ای ظالما ده غم ما میبودن، یک ساعته کار بود، فقط یک زنبیل خاک وجغله ره گپ اس، اگه ملل متحد همی کتافات ده سطل خاکروبه بیاندازه، و روی کوچه ره یک چند زنبیل جغله فرش کنه، مشکل تمام محله حل میشه، ده باد وباران ، از غم لوش وکتافات وگل ولایش خلاص میشیم ، مگم نمیکنن ظالما ره، اینمقه کار از دست شان نمیشه، کس پرسیان نمیکنه که ای ملل متحد کجا اس؟ چرا غم کوچه هاره نمیخوره؟، چرا کتافات جمع نمیکنه؟، تاکی کل جای همیطو گنده ومردار بانه؟،

بقیه پانویس ها از صفحه 51

"نجیب الله بعد از کودتای ۲۶ سرطان داود خان به پشاور می رفت و در آنجا بواسطه پدرش، که با گروه "پشتونخواه" نزدیکی داشت با محافل چپ پشتونستان و هند به هدایت KGB رابطه برقرار میکرد" ، "نجیب... توانست به حیث رئیس خاد و خادم با اعتبار و راستکار KGB با توسعه قلمرو و نفوذ اداره جاسوسی KGB در پاکستان در صوبه سرحد و بین قبایل سرحدی بپردازد."

(۳) از میان زندانیان زخمی و مرمی خورده و مریضان بستر شده در "شفاخانه" بلاک دو زندان پلچرخ، مریضانی مورد نظر روس ها که می بایست به حیات شان خاتمه داده شود؛ ولی بنابر ملحوظاتی سیاسی و... بنام "مریض فوت شده در شفاخانه زنان" به اطلاع پایواز شان - که از بستر شدن آنها در "شفاخانه" زندان با خبر بودند - رسانیده شود، نه اعدام آنان توسط دولت، یک تن از داکتران عسکری - که داغ چپک بر روی مسخ شده اش مایه عقده حقارت وی شده بود - به اسم ... "غیرتمل" (و با واژه ای شبیه همین نام منفور) به حیث سرطیب "شفاخانه" بلاک دو زندان پلچرخ (در سال های ۱۳۶۰) ایفای "وظیفه" میکرد. این جلد خلقی فرومایه رندانی مریض و یا مرمی خورده مورد نظر "مشاورین نظامی روس" را در هنگام شب (که جریانش در نوشته های بعدی از همین قلم منعکس خواهد شد) شخصا به قتل می رساند.

(۴) در صفحه ۵۰ جزوه "گلبدین حکمتیار خاین ملی..." نوشته شده: "بعد از ناکامی کودتا معلوم گردید که پلان مشترک حکمتیار و تتی آن بود تا در صورت کامیابی کودتا، صالح محمد زیری به حیث رئیس دولت، گلبدین معاونش و تتی مسول نظامی تمام کشور در حکومت مشترک آنها خواهد بود، همچنان پست های حساس و مهمی را بر سایر اعضای برجسته باند خلق منجمه اسد الله سروری نیز سپرده می شد". (همچنان در رابطه کودتای ناکام و فرار خلقی ها با جنرال تتی...، در صفحه ۱۸۶ "حوادث تاریخی افغانستان از تأسیس جمهوریت تا بمیان آمدن اداره موقت افغانستان" اثر دکتور جمیل الرحمن کامگار این مطلب درج است: "خلق های که با جنرال شهنواز تتی به پاکستان فرار نموده بودند شکایت دارند که مقامان پاکستان معاش آنانرا قطع نموده است. برای این اشخاص ماهانه ۱۵۰۰ روپیه معاش داده می شد، همراهان تتی در حدود ۸۰ - ۱۰۰ تن بودند. ۲۲ حوت ۱۳۷۰ مطابق مارچ ۱۹۹۲"

و همینطور آقای کامگار در مورد رابطه تنگاتنگ حکمتیار با اعضای مرکزی حزب خلق در همان کتاب صفحه ۲۰۸ اشاره ای دارد: "مورخ ۷ ثور ۱۳۷۱ مطابق می ۱۹۹۲ - احمد شاه مسعود طی مصاحبه ای مطبوعاتی شریط اوربند حکمتیار را رد نموده گفت: ملیشه ها در سقوط رژیم با ما همکاری نموده اند باید تشویق گردند نه توبیخ، وی افزود در کابل اکنون ملیشه ای وجود ندارد همه مجاهدین اند. او (" مسعود قهرمان" آذرویه) حکمتیار را مهماندار و وطنجار، یکتین و مانوکی منگل قلمداد کرد"

(۵) جمال وردک و لیونی که در دوسلدورف آلمان زندگی میکنند اجیر سازمان استخباراتی امریکا CIA شده اند. ایشان به استشاره آقای احدی وزیر مالیه در مربوطات پایگاه نشانی امریکا در آلمان مقرر شده اند. وظایف این دو نفر این است که تمامی مکاتیب، ایمل ها، فکس ها و تلفون هایی که از اروپا به افغانستان و یا از افغانستان به اروپا مخابره میشوند ثبت کرده و آنها را ترجمه نمایند... (نوشته دکتور کریم غروال مورخ 08.09.06 مندرجه سایت (گفتمان Goftaman) .

شوهر: نی بابا گناه تو ده کجاس! ، ای عطر سیر و پباز هم که هرروز از چادر و پیرانت (پیراهن ات) باد میشه، ای هم گناه مه اس!

خانم: نی گناه تو چی میکنه، ده عمرت کدام بوئل عطر از تو برم رسیده ،ده روز زن کدام بوئل عطر برم آورده بودی که خوده عطر بزمنم؟ چیزی ره که کشت کدی حالی درو کو!

مادر شوهر: بچیم ای چی سروصداس، به لحاظ خدا بس کنین، همسایه ها چی خات گفتن، چرا یکی دیگه تانه بدوبیراه میگین و گپ های تاوبالا میزنین، ده ای خو گناه هیچکدام تان نیس، **گناهکار اصلی که ای حال وروزه سر ما آورده خو ملل متحد اس!!!**

بچیم اگه ملل متحد بر تو یک کار صحیح پیدا میکند، اگه تو بیسه فریمان(فران) کمایی میدی، چرا شکم ما گشنه میماند؟ اگه ملل متحد غم همی بام ها ره میخورد و کتی یک سطل گل ،جای چککه گل ماله میکند، اگه ملل متحد یکرور میامد و همی نل تشنابه صاف میکند، چرا ما ده ای حال وروز میبودیم و هرروز دعواسروصدای ما بلند میشد؟ اونه چک چاه ره ببین ، یک ماه اس که غلنیده، دیوال مرغانچه از دو هفته اس که درز کده ، کجا غم شه میخورن؟ اگه همی ظالما هرروز بر یک ساعت همراه اشکتا درس میخواندن، حالی کل شان کامیاب میشدن، اینه مه ، پیرکی پیچه سفیده ببین، کمرم دو قات شده، دست های ملل متحد میشکست اگه هر روز ،نیم ساعت همی کمر مره ماساژ میداد یا یک کپسول کمرردی بر مه میاورد؟، اگه ای خداناترس ها غم مره میخورن، مه چرا به ای حال میبودم بچیم؟ شو (شب) از درد تخته به پشت خو شده نمیتانم، اینه دور نرو زنته ببین، اگه ملل متحد دلسوزی میداشت و یک قوطی واسلین بر همی سیاه سر مسکین، میاورد که پاهای خوده چرب کنه، چرا روزگار ش ایطو میبود، بچیم خدا خانه ملل متحده خراب کنه، که غمخوری ماره نمیکنه! مه میگم الهی ملل متحد ، مادرت سرات موی بکنه وروی بکنه، مه میگم خدا خیر نه تیت (نهدد ات) خیر اس حوصله کو بچیم، ای روزها هم تیر میشه، شما چرا اوقات تلخی میکنین جان مادر ، ده ای خو گناه شما نیس.

گناه کار خو ، ملل متحد اس

بچیم!!!

ملک بی بازخواست اس ، گپ ماره کی میشنوه!

فامیل شیرین آغا -

شوهر: ای ماش پلو اس که پختی یا ساچمه پلو ؟ ای ماش ایطو سخت مانده مثل سنگ واری.

خانم: مه چطور کنم، ده وقت دیگ پختن برق ها رفت، ده خانه چوب نی ، ذغال نی، تیل نی، خوده در میدادم که دیگ پخته شوه؟

شوهر: صد دفعه برت گفتم که ده وقتی که اعصاب مه خراب اس ، بر مه دلیل نگو، زبان بازی نکو، که دست ام سرت بالا میشه

خانم: مام خو از کله صبح تا الله شام ده یک لنگ میگردم وکار میکنم، دیگ کو کاسه کو، کالاشویی، ظرف شویی، جمع و جارو، اولادداری، ای خو ده نظرت هیچ کار نمیایه. به جای یک خیر ببینی، فقط غر میزنی و کتره میگی

شوهر: بس کو دگه، ایقه پر نگو، برو یک دوتا تخم پخته کو، ای نان خو از خوردن نیس.

خانم: کو تخم؟ یک دانه مرغ مردنی داری ، هر دفعه که تخم میته ، مادرت از خاطر کمرردی، خام قورتنش میکنه، برو سودا بیار که پخته کنم، ده خانه که چیزی نباشه چی خاکه پخته کنم؟

شوهر: مه هم خو صبح تا بیگاه ده یک جانکنی استم، هرچی که پیدا میکنم خو ده حلق شما میاندازم، دگه چی کنم؟ یک لقمه نانه هم تو نیمیانی که به آرامی از گلون ما تیر شوه ، هموره هم سر ما زار (زهر) میکنی.

خانم: خی چی ای گناه مه اس که کاردرست نداری و بیسه کمایی کده نمیتانی؟ گناه مه اس که دست ات بند اس؟

شوهر: نی بی بی جان، ای خو کل اش گناه مه اس؟، اگه ماش سخت میمانه هم گناه مه اس؟، اگه اولادهایت ده مکتب مشروط مانندن، ای هم گناه مه اس؟، اگه بام چکک میکنه ای هم گناه مه اس؟ ، اگه نل تشناب بند شده، ای هم گناه مه اس؟، بنواز ،گناه کل دنیا ره سر مه بنواز که دلت یخ کنه!

خانم: خی چی گناه مه اس؟ ، اگه اولاد هایت صبح تا شام بام ده بام میدون ، درس نمیخوانن ، ده کوچه تشله بازی میکنن، ای هم گناه مه اس؟ مره خو کتی کیبل لت وکوب کده وسبز وکبود کده میتانی، مگم جلو اولاد هایت گرفته نمیتانی، ای کل اش گناه مه اس ها؟



۱۰ توصیه برای برخورد محتاطانه و درست در مواقع خطر:

۱. هنگامی که دست به یک ریسک زده و در موردی بی پروایی میکنید، از خود سوال کنید که چرا بی احتیاط هستید؟
۲. لطفاً همیشه به این نکته فکر کنید که: " احتیاط، نشانه بزدلی نبوده و بیپروایی، شجاعت نیست."
۳. وقتی عجله داشته و از این سبب مثلاً با بی احتیاطی موثر میرانید، به این نکته فکر نموده و بخود واضح سازید که در صورت وقوع یک تصادم، چقدر وقت تانرا از دست خواهید داد.
۴. بخاطر داشته باشید که شما نه تنها در مقابل خود مسئولیت داشته و جوابگو میباشید، بلکه در برابر دیگران نیز مسئولیت دارید.
۵. بیتوجهی و بیپروایی میتواند عواقب خیلی وخیم تر و بزرگتری را در پی داشته باشد تا احتیاط.
۶. کوشش کنید تا برخورد و عکس العمل تانرا با شرایط و حالتی که در آن قرار دارید، تطابق دهید.
۷. حیوانات از نوعی غریزه محافظوی طبیعی برخوردارند که آنان را از بیپروایی و بی احتیاطی، مانع شده و حفاظت میکند. این غریزه یا خصوصیت در انسان ضعیفتر است، بنأ شما مجبورید در حالات و شرایط خطرناک، عکس العمل و برخورد درست را از طریق هوش و منطق انسانی تان سنجیده و درک نمایید.
۸. میل یا ضرورت به ریسک و خطر، چیز غیر طبیعیست، احساس و میل به امنیت و اطمینان، بزرگتر و شدیدتر است.
۹. به انتقاد خود پرداخته و منتقد خود باشید، از این طریق شما طرز برخورد تانرا مطابق به امکانات و قابلیت های تان میسازید.
۱۰. کوشش کنید تا تعادل روحی تانرا حفظ نمایید. به هر اندازه که شما از هماهنگی و آرامش درونی بیشتر، برخوردار باشید، به همان پیمانه درجه بی احتیاطی و بیپروایی در شما نیز در حالت توازن قرار داشته میباشد.

Autor : Peter Lauster

Buch : Persönlichkeit

برگردان از المانی به فارسی : س. بامدادان



آیا دور اندیش و محتاط هستید؟

لطفاً 24 سوال زیر را تا آخر با دقت بخوانید. در برابر هر سوال جواب تانرا نشانی نمایید. فقط در صورتی که به هیچوجه تصمیم گرفته نمیتوانستید، در آنصورت بخش "نمیدانم" را نشانی کنید.

مثال :

آیا در هنگام بلند
ونشست
بستن کمر بند

نمیدانم	نه	بلی
---------	----	-----

شدن
هوایما،
خطر را

چیز غیر ضروری و سطحی میدانید؟

تست :

1. شما تصمیم گرفته بودید در یکی از روزهای آخر هفته ، در زمستان با موتور به گشت و سیر بپردازید، یک تغییر ناگهانی وضع هوا باعث برف گرفتگی و یخزدگی جاده ها میشود، آیا با وجود آن به سفر خواهید پرداخت؟
2. آیا بخود اعتماد نموده و جرأت دارید، تا بدون تجربه قبلی، ولی با هدایات دقیق به تنهایی یک طیاره بدون موتور را (طیاره کوچکی که دارای بال های بادبان گونه است) به حرکت آورده و با آن پرواز کنید؟
3. آیا میتوانید در بالاترین نقطه برج ایفل بالا شوید، در حالی که در آن جا هیچگونه کتاره محافظوی هم وجود نداشته باشد؟
4. در اثر خوش چانسی در بازی (قمار یا انواع دیگر بازی با کارت) شما در یک کازینو برنده پول نسبتاً زیادی میشوید، آیا کوشش میکنید تا پول تانرا بیشتر ساخته وبه بازی باز هم ادامه میدهید؟
5. آیا این نکته در مورد شما صدق میکند که شما تاکنون هرگز از اینکه در حمام از وسایل برقی استفاده کنید، ترس و تشویشی نداشته اید؟
6. آیا جرأت میکنید و بخود اعتماد دارید تا با 1،5 (فی میلی) الکل در خون ، هنوز به خوبی بتوانید بایسکل رانی کنید؟
7. آیا در هنگام چک موتور تان همیشه صرف ضروری ترین ترمیم کاری هارا (نه تمام آنرا) مورد اجرا قرار میدهید؟
8. آیا به حیث راننده موتور، در جاهایی که 100 فیصد ساحه دید ندارید ، هم از سایر موتور ها سبقت میگیرید؟
9. آیا میتوانید بدون تشویش در پرواز با یک بالون برفراز آلپن (کوه) سهم بگیریید؟
10. آیا میتوانید شیری (حیوان) را که بیهوش باشد، لمس کنید؟
11. آیا بنظر شما دود کردن سگرت در بستر خواب، کار خطرناکی نیست؟
12. آیا با میل و خوشی بیشتری در قطعه بازی (کارت) سهم میگیرید اگر در آن بروی پول بازی شود ؟
13. آیا تاکنون به کدام عمل خطرناکی دست زده اید که هیجان و خطر وابسته به آن شما را جلب نموده و به شوق آورده باشد؟
14. آیا به حیث راننده موتور از یک راه میان بر یا کوتاه که توسط آن 30 دقیقه زودتر به مقصد میرسید، استفاده میکنید در صورتی که از چگونگی وضع جاده به حد کافی اطلاع نداشته باشید؟
15. آیا حاضر هستید که در مقابل گرفتن 100 یورو در حالی که آب بازی هم بلد نیستید، از تخته خیز خود را در حوض آب بازی بیاندازید؟
16. آیا در حالی که ماشین لباس شویی فعال و مصروف شستن لباس هاست ، و هیچکس دیگری هم در منزل حاضر نیست، منزل را ترک میکنید؟
17. آیا بالون ضد حریق را در منزل چیز غیر ضروری و زایدی میدانید؟
18. آیا به نظر شما چک موتور بعد از هر دو سال توسط (توف یا کنترول تخنیکی عراده جات) ، چیز غیر ضروریست؟
19. آیا در چراغ اشاره سرخ ، در حالی که یک طفل هم با شما باشد، از سرک عبور میکنید؟

20. آیا شما مخالف کمر بند احتیاط در موتر هستید؟
21. آیا درست است که شما در هنگام استفاده، ورقه هدایات در مورد طرز استعمال (ادویه ، رنگ مو یا سایر مواد) را اکثراً نمیخوانید؟
22. آیا وقتی عجله دارید، از مراعات بعضی قوانین ترافیکی سرپیچی نموده و یا آنرا نادیده میگیرید؟
23. شما میخواهید برای یکی از آشنایان تان یک پیراهن بخرید ولی اندازه و سایز دقیق او را نمیدانید، آیا با وجود آن پیراهن را میخرید؟
24. در حالی که شما در فاصله بسیار کمی از قله یک کوه قرار دارید، متوجه میشوید که وضع هوا نامساعد شده و باد و باران در راه است ، آیا کوشش میکنید که باوجود آن پیش از برگشت ، یکبار سریع به قله کوه بالا شوید؟

بررسی تست:

برای بدست آوردن مجموعه نمرات تان تعداد جوابهای "بلی" "نه" و "نمیدانم" تان را حساب کنید.
هر جواب "نه" تان 2 نمره و هر جواب "نمیدانم" تان 1 نمره دارد. جواب های "بلی" تان هیچ نمره ندارد.
اکنون تمام نمرات تان را با هم جمع نمایید ، عددی که بدست میاید، حاصل جمع آخری نمرات شماست. در جدول بررسی نمرات، حاصل جمع نمرات تان را در زیر ستون معین (سن و سال) پیدا نموده و مشاهده کنید که تا چه حدی از احتیاط و دوراندیشی برخوردارید.

درجه احتیاط و دوراندیشی	بالاتر از 30 سال مجموعه نمرات	22 - 30 سال مجموعه نمرات	17 - 21 سال مجموعه نمرات	14 - 16 سال مجموعه نمرات
بسیار قوی	42 - 48	40 - 48	40 - 48	42 - 48
قوی	38 - 41	33 - 39	34 - 39	40 - 41
متوسط بامیلان به طرف قوی	33 - 37	29 - 32	31 - 33	34 - 39
متوسط بامیلان به طرف ضعیف	28 - 32	22 - 28	23 - 30	25 - 33
ضعیف تر	0 - 27	0 - 21	0 - 22	0 - 24

نتیجه تست :

بسیار قوی : شما طرز برخورد و عقاید بیحد محتاطانه دارید و حاضر نیستید به کوچکترین ریسکی دست بزنید. شما همواره مراقب امن وامنیت تان میباشید. این روش و خصوصیت شما در تماس با انسانهای دیگر نیز مشاهده میشود. از همین جهت شما به گوشه گیری و سؤظن و شک در برابر دیگران متمایل میشوید.

قوی : شما در مقایسه با اشخاص همسن و سال تان محتاط تر هستید. شما از خطرات ممکنه و ریسک های احتمالی اجتناب نموده و میخواهید کاملاً مطمئن باشید زیرا به اصطلاح معروف : " کار از محکم کاری عیبی نمیکند ". چنین برخورد محافظه کارانه شدید شما، در تماس و معاشرت با انسانهای دیگر، موجب گوشه گیری تان میشود.

متوسط با میلان بطرف قوی : شما از یک حد نورمال احتیاط و دوراندیشی برخوردارید که در درجه متوسط قرار دارد. در چوکات همین حد وسط، احتیاط در شما بیشتر به طرف یک درجه قوی میلان دارد. شما به ندرت دست به بیبروایی میزنید.

متوسط با میلان بطرف ضعیف : شما از احتیاط و دوراندیشی نورمالی برخوردارید که در یک حد متوسط قرار دارد. در چوکات این درجه متوسط، محافظه کاری شما بیشتر بسوی یک حد ضعیفتر میلان دارد. شما تا حدی به ریسک و قبول خطر تمایل داشته و تا اندازه بی نیز بیبروایی میکنید.

ضعیفتر : شما بیشتر بیبروایی میکنید تا احتیاط.

طبیعیست که علاقمندی شما به ریسک و بیخیالی ، میتواند گاهی مفید هم باشد: شما از نوعی آمادگی آزادانه و بدون تکلف در برقراری تماس و معاشرت با دیگران برخوردار بوده و با خوشبینی با مشکلات زندگی مقابل میشوید. با آنها باید کوشش کنید تا در آینده کمتر بیبرو و بیخیال باشید، البته بدون اینکه فوراً خود را بزدل و بی شهامت حس کنید.

Autor : Peter Lauster

Buch : Persönlichkeit

برگردان از آلمانی به فارسی : س. بامدادان

شوخی با شعر شاعران!!



{با عرض معذرت از کلیه شاعران محترمی که از اشعار شان استفاده نموده ایم}

سحرم "گلوی" مکار به بالین
گفت برخیز که "برهان" به تمکین آمد
قدحی درکش و سرخوش به تماشای "سیاف"
تا ببینی که "مجو" برسر کلکین آمد
مژدگانی به تو ای "محسنی" چشم چران
که دو تا خانم "لادن" ز قرنطین آمد
"خالصا"، "مولویا" می بده و ناز مکن
که به کام دل ما "طالب" چرکین آمد!!!

"خادی" کم عایدی از "گلبدین"
کرد پرسش کای رفیق پله بین
باز گو آخر کجا بشتافتی
کاین همه گنج طلا اندوختی
گفت از سودای سه تا خواهرم
دالر و کددار آمد در برم!!!

از "ملا عمر" به "بن لادن" :

درد چشمی چشیده ام که میپرس
نل چرسی کشیده ام که میپرس
گشته ام در جهان و آخر کار
"خسری" برگزیده ام که میپرس
من بگوش خود از دهانش دوش
لاف هایی شنیده ام که میپرس
از ته جیب "لادن" منفور
پول هایی ربوده ام که میپرس!!!

"دوستم" چو قلم بدست گیرد
بازار "خران" شکست گیرد
هرکس چو بخواند نامه او
از خنده شکم به دست گیرد!!!

شکست شاخه "خلیلی" زنوک بام جهید
فتاد برسر سنگ و کلاه او بپرید
بگفت "اکبری" بی نوا "وداع ای یار"
ربود ساعت او را و خود به خانه خزید!!!

من از آن ریش روزافزون که "سیاف" داشت دانستم
که گند ریش او آخر برون آرد شیش ها را!!!

"گلبدین" "لادن" به ره دید و ز چهل تارش گرفت
گفت "لادن" یا "اخی" این کهنه است از کار نیست!!!

"مجاهدان" گره از ریش خویش باز کنید
شبی خوش است بدین "روده اش" دراز کنید
حضور خلوت "بنگ" است و "خلقیان" جمعند
کلوش خویش در آرید و پا دراز کنید
میان "خلقى" و "طالب" نه فرق بسیار است
"نتی" چو بانگ برآرد شما نماز کنید

درددل یک طالب :

رو سر بزن به تنبور، ریش مرا رها کن
ترک من شید، بی بوت وی کلاه کن
مائیم و عمر بیکار، شب تا به روز نسوار
خواهی بیا ببر "دست" خواهی برو جفا کن
از من گریز "خلقى" تا در بلا نیافتی
بگزین ره شرافت، ترک ره ملا کن!!!

شنیدم "گلاب زوی" جهادی شده
بروت های "خلقى"، ملایی شده
"کمونیست" دیروز گشته ملا
سر زلف "طالب" نهاده کلاه
چو طالب عبادت به خون میکند
فساد و دروغ فزون میکند
"نتی" در کنارش نشسته غمین
ببوسد سرودست عکس "امین"!!!

"صبغت" کرسی نشین دوش به کاباره شد
از سر قران برفت بر سر پیمانہ شد
مغچه ای میگذاشت راهزن دین ودل
در پی آن بینوا واله و دیوانه شد
"مجوی" مسکین که دی قند و قروت می شکست
باز بیک جرعه می، از همه بیگانه شد

"گلاب زوی" زیر دار باشه به ما چی
گناهِش بیشمار باشه به ما چی
از آنروزی که با "طالب" بیامخت
بروت اش زردوزار باشه به ما چی

"گلاب زوی" باز ده کار باشه به ما چی
به "کرزی" دوست و یار باشه به ما چی
از آنروزی که گشته "نوکر روس"
وجودش ننگ و عار باشه به ما چی!!!



تهیه کنندگان : انگک و بنگک

سرگشتی های کربلایی نجف و چای دار باشی

چای دار باشی : بیدار مه خو همی ره هیچ نفامیدم که که ده شار کابل که مردم از گشنگی پیسه نان خشک ره هم ندارن ، چرا کزری به تمام نفر های شاروالی ، ایطور یونیفورم های نو و کاغذ پیچ نارنجی ره توزیع کده ؟

کربلایی نجف : ای ساده خدا ، ای ره خو بخاطر آسانی کار عسکر های ناتو کده . تو خودت بگو ، ده ایطو یک ملک که اعضای پارلمانش، اعضای ولسی جرگه اش ، والی هایش، قومنداناش، وکیل های شورایش، کتی ای ریش های ده متره ولونگی های یک سیره، از طالب هیچ فرق نمیشن، عسکر های بیچاره ناتو از چی بفامن که سر کی فیر کنن و سر کی نی !!

چای دار باشی: ای ره بگو که کزری چرا ده بهار و تابستان، ده باد و باران و خاک و خاکباد، از قندهار گرفته تا اروپا و امریکا، هر جای که میره، همراه چین خود میره؟

کربلایی نجف : گل بیدار، تا حالی نفامیدی که چرا؟ از خاطری که ده هر دو آستین چین خود هیروئین ره قاچاق تیر میکنه. ای ره خو بان مه حتی شنیدیم که ده زیر کلاه قرقلی خود تخم کوکنار درجه اول ره هم برای بادر خود تحفه میره !!

چای دار باشی: ای ره گوش کو ، یکی از رفیق هایم که نو از مزار آمده، دبروز قصه کد که تمام انگشت های دست و پای " جنرال دوستم" کبود شده، هیچ کس نمیفامه که جنرال صاحبه چی شده ، مردم میگن که او مسکینه مرض "شل باد" زده !

کربلایی نجف: ای بی خبر خدا، ای خو کدام گپ قابل تشویش نیس ، تو خو میفامی که دوستم بای سواد نداره ، و ده ایقه کار و مصروفیتی که او داره، بیچاره مجبور اس که روزانه صد ها عریضه ره کتی شصت دست خود تاپه کنه، انگشت های دستش خو رنگ خورده خورده، سبز و کبود شد، حالی بیچاره همراه انگشت های پای خود شروع کده!!! اس دگه ، جنرال شدن خو ایطو تواناها ره داره!!

چای دار باشی: مه شنیدم که چند شو پیش " عبدل رب رسول سیاف" ، "گلبدین حکمتیار" و "چکری" همراه داره مسلح دزدان خود از یک سو و "خلیلی صایب" ، "اکبری" و جنرال فهیم " از سوی دگه به یک منطقه کابل حمله کده بودن و بخاطری که به ای عمل خود جنبه "قانونی" بتن، "قانونی" صایبه هم همراه خود برده بودن، مه نمیفام که منظور شان از ای حمله چی بود؟ پشت چی میگشتن، عقل مه خو هیچ کار نمیکنه.

کربلایی نجف : تو تا هنوز نفامیدی که پشت چی میگشتن؟ ای ساده خدا، خی گوش کو که مه اصل قصه ره بگویم : اگه تلویزیون آریانا ره که از افغانستان بخش میشه، دیده و اعلاناتشه شنفته باشی ، هر روز از اعمار یک منطقه ده کابل به نام "شهرک طلایی" یاد میکنن که قرار است به سبک آپارتمان های اروپایی ساخته شوه، مهندسین بیچاره بخاطر جلب توجه مردم نام ای منطقه ره "شهرک طلایی" مانده بودن، و همینکه "دزد های مشهور جهادی" ما از ای خبر اطلاع پیدا میکنن، به خیال اینکه ده ای منطقه کدام گنج طلا گور است و در و دروازه خانه هاره از طلا ساختن ، شبانه یکی از شرق و دگه از غرب، کتی بیل و کدال به ای منطقه هجوم برده و میخواستن که در و دروازه خانه مردمه بکنن، و چون به بی عقلی خود متوجه شدن با خشم یکی به جان دگه افتاده و تا دم صبح یک دگه خوده لت و کوب کده و قفاکاری کدن، و ای ره خو نمپرسی که مردم چطو از ای خبر گپ خبر شدن؟

چای دار باشی : چطو ؟

کربلایی نجف : صبح که مردم محل ده کوچه برآمده و به میدان کارزار میرن میبینن که سرتاسر میدان، با تار های پنجاه و شصت سانتی متری ریش، در رنگ ها و فورم های گوناگون پوشیده شده و بقایای دندان های طلای رهبرای جهادی که ده شب کارزار در اثر مشت و لگد اینجه و آنچه افتاده ده روشنی افتو برق میزنه، باز همو بود که مردم فامیدن که ای قهرمانی، کار کی ها بوده ست.

چای دار باشی: از ای بیشرمی نو طالبا خبر داری، حالا میخواهن که ده حکومت شامل شون ودعوا دارن که چرا ده اداره امور سهیم نیستن؟

کربلایی نجف: جان بیدار، ده ایطو حکومتی که ، شاه شجاع های ملت، خادی، جهادی، دوستمی، خلقی ، پرچمی، اخوانی، وهابی ، رهبر های هفتگانه و هشتگانه ، دزد و قاتل و جاسوس همه و همه زیر یک درفش جمع شده، پوچاق پرانی های دیروزی ره کنار مانده و وحدت کدن، ده ایطو دولتی که فرزندان " صدیق" ، مرحوم "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" ، "اشرار و عناصر ضد انقلاب" دیروزی ره ده بغل گرفته و سروریش اصلاح شده و ناشده شان غرق بوسه های "انقلابی" خود میکنن، و بیدار های جهادی مومن و "روس کش" دیروزی با جنرال صایب "بی کبر" "دوستم" بای که فروتنی اش ده قبول کرسی در هر نظام دگه سد زمانها ره شکستانده و به ریکارد بدل شده، بغل کشی میکنن، ده ایطو دسترخوانی که " اخوان الشیاطین" با " بوقلمون های تا دیروز گویا "کمونیستی" زانو به زانو میشینن ، دگه یک ای طالب بیچاره چه گناه کده که از ای افتخار دور بانه و از ای میراث عاق شوه ، مه خو حتی میگم که ده ای وحدت رنگین یک جای طالبا خالیست و بس، همی یک خیر دگه ره هم ده حق ای ملک کنن و همی بیدار های مسکین و دور افتاده خوده هم دعوت کنن که درجن خاینین پوره شوه ، باز ای که کدامشان لقب سگ زرده قبول میکنه و کدامشان نام خوده شغال میگه او دگه بادر، باز ذوق خود شان و مسله شخصی خودشان اس ، ما سر کس زور نمیکنیم، ماشاله ده افغانستان حکومت، حکومت دموکراسی اس!!!



م. زرکوب

آیا میدانید که ...

کشور های بلجیم ، لوکز امبورگ و هالیند به نام دول بنیلوکس یاد میشوند.
کشور های پرتگال و اسپانیا به نام نیمه جزایر ابریش یاد میشوند.
فرانسه، ایتالیا، لیختن شتین، اتریش و سویس ، بنام کشور های الین یاد میشوند.
کشور های البانیا، بلغاریا، رومانیا، یونان، یوگوسلاویا، بوسنیا- هرزگوینا، سلوانیا، کرواسین و مقدونیه بنام کشور های بالکان یاد میشوند.
ایسلند، مالتا، ایرلند، و انگلستان بنام کشور های جزیره یی یاد میشوند.

Buch : Wieso fließt der Nil bergauf?

Autor: Kenneth C. Davis

تهیه و برگردان از آلمانی به فارسی : ن. بهرنگ

های ملفوظ آنست که نوشته و خوانده میشود و در اول، وسط و آخر کلمه در می آید مثل: هوش . شهر . گاه.
های غیر ملفوظ آنست که نوشته میشود اما خوانده نمیشود و فقط در آخر کلمه در می آید مثل: زنده. مرده. خنده. گریه.
کلماتی که به های غیر ملفوظ ختم میشوند هرگاه یای مصدری به آنها افزوده شود ها به گاف بدل میشود مثل: زندگی. تشنگی . گرسنگی.
اگر یای نسبت یا وحدت یا ضمیر به آنها افزوده شود بعد از ها همزه ای هم نوشته میشود مثل: ساوه ای (یای نسبت) کاشانه ای (یای وحدت) تو گفته ای (یای ضمیر) .
گاهی هم با متصل شدن به یای نسبت، ها تبدیل به گاف میشود مثل: هفتگی. خانگی.
کلمه ای که به های غیر ملفوظ ختم میشود هرگاه به کلمه دیگر اضافه شود علامت همزه روی ها میگذارند و باین شکل نوشته میشود (ه) مثل کرده او . گفته من . نوشته شما. و اینکه برخی نویسندگان کرده ی او ، گفته ی من، نوشته ی شما، مینویسند غلط است.

ن . بهرنگ

ماخذ : فرهنگ فارسی عمید (تالیف حسن عمید)

معادن افغانستان تا جاییکه معلوم گردیده اینهاست :
نقره و مس در پنجشیر
مس در فراه
آهن در بامیان
نفت در سر پل
ذغال سنگ در دره صوف
نمک در تالقان
نمک، طلا، لاجورد و گوگرد در بدخشان
مس، آهن و کروم در کابل
گوگرد در بلخ

ماخذ : افغانستان در مسیر تاریخ (میر غلام محمد غبار)

تهیه : ن. بهرنگ

چکیده ها ...

1. نه انسانهای کامل ، بلکه آنانی که کامل نیستند، به عشق ما ضرورت دارند. (اوسکار وایلد)
2. حقیقت چون آسمان است و نظریات چون ابر ها. (جوزف جوبرت)
3. خطرناکترین دشمنان حقیقت ، بیشتر عقاید اند تا دروغ ها. (فریدریش نیچه)
4. عشق در ذات خود چون عراده یی ساده و بدون مشکل است ، اشکال صرف در راننده عراده ، در مسافری و در جاده است (فرانس کافکا)

برگردان از آلمانی: س. بامدادان

کتاب: (مجموعه) Lebens Weisheiten



صدای سرمد

درس تلخ

آبستن نبرد نوینی شکست ماست
از یافتادن حاصل آن خیز وجست ماست
چون سرنوشت هستی ملت بدست ماست
پاک مردم میهن پرست ماست
فریاد خشم سرکش توفان مست ماست
رام هوس نه ایم، هوس رام ثنصت ماست
چون لاله های تشنه همه همنشست ماست
در وحدت فشرده □ بالا و پست ماست
جمعیت ستم نفسان در گسست ماست
این درس تلخ، تجرب □ بود وهست ماست
"سرمد" نه بند هیچکسی پای بست ماست

پیش آمد قیام عظیمی نشست ماست
با گام احتیاط به منزل توان رسید
یاران زخواب غفلت سنگین بدر شوید
احساس رزمجویی مردانه در نبرد
هر نعره ای که پشت زمین را تکان دهد
در چشم ما زبانه کشد شعله های عشق
مایکه نیستیم در این دشت سینه سرخ
پیوند استوار چو انگشت های دست
هرگز مجاز نیست پراکنده زیستن
در سای □ سلام بسی حيله خفته است
آزاده ایم همچو عقاب سپهر تار

پاکیزه جوهر

ای عشق هر که ترا بندگی نکرد
از دیدگاه مکتب ما سخت کافر است
بی بهره از مروت و انصاف و مردمیست
وجدان هر که در گرو کیس □ زر است
گر کسب جاه، ترک شرافت نمودن است
کلبه هزار مرتبه از کاخ بهتر است
گر تیغ آبدید □ ما را، برندگیست
"سرمد" عجب مدار که پاکیزه جوهر است



اندرز شهیدان

بین قشون ستم و خلق بخون خفته ما
 موج طوفان نگر و زورق بشکسته ما
 بکف آورد چو فرصت شده در خانه ما
 پشته ها ساخته هر سو نگر از کشته ما
 آتش افکنده به آبادی و در کشته ما
 که شود زهر به کامش عسل بیشه ما
 چند روزی خورد از مزرعه و کشته ما
 پاسبان ساخته بر کشور ویرانه ما
 نه بدل غرش ایشان فگند رعشه ما
 یابو گرگان دهد از کین جگرخسته ما
 یا دهد نسخه کشتار به همسایه ما
 گر زند گردن و سوزند زن و بچه ما
 تا که آزاد شود خاک بخون خفته ما
 به کمین است پس بام و در خانه ما
 خانه زاد است و همیشه بود همکاسه ما
 شاد و رقصان شود از سوختن خانه ما
 ارتجاع داشت بدل واهمه از سایه ما
 عهد کرده که کند خشک زپی ریشه ما
 شده کوشا پی محو خط و اندیشه ما
 خیل خفاش شده ساکن کاشانه ما
 ما همه شاخ درختیم و شما میوه ما
 سخت کوشید که صیقل شود اندیشه ما
 بر گزینید شما نیز همان شیوه ما

رقص دشمن نگر و آه دل خسته ما
 به تلاطم شده ابجار و نهنگان بخروش
 خیل دزدانی که بودی پی فرصت به کمین
 ناگهانی زده بر قافله ما شبخون
 تا به تحلیل برد قدرت رزمنده خلق
 لیک دزدان بود از عاقبت کار آگاه
 بهر آنکه اجل اش چند به تعویق افتد
 استخوانی به شغالان محیطی داده
 نیست ما را به دل اندیشه ز دزد بحری
 گر به زندان ز شکنجه شکند سینه ما
 گر کشد یا که برد زنده به گوانتانامو
 نیست ز اشغالگران بردل ما بیم و هراس
 ما به پیکار و به مردی صف دشمن شکنیم
 بیم ما بیش ز دزدیست که در جامه دوست
 این خطرناک تر از دزد دگر هست که چون
 راه نماید به در خانه ما قاتل را
 رهنمون گر نشدی طالب و خلق و پرچم
 وای بر ما که کنون حزب نوین بسته کمر
 زده بر چهر سیاه ماسک کمونیست مایویست
 شده بر شعله جاوید مگس پروانه
 دوستان این خط و اندیشه امانت به شماست
 نگذارید که این مشعله خاموش کنند
 ما گذشتیم و نگشتیم بدشمن تسلیم

هست چون خنجر عریان سخن "حافظ" از ان
 چون بدشمن نبود صلح و سلم شیوه ما

"حافظ هزاره" 01.12.2006

آزادی

در نیمه شب که خواب از چشم پرید
گویی که مرا درد شدیدی بگزید
این درد به حرف آمدو حرف هم به کلام
از خامه من به روی کاغذ بچکید

که نظم انقلاب را سالکم پیگیر شدیم

که دیدم تیره روزی ها مپرس از تیره شبهایم
نگر شورم سپنجم، التهاب فریاد غوغایم
چو دید اندر صف یاران نپرسید هیچکس رایم
گهی این آسمان روپوش من چون نیست ماوایم
ز موج آگهی کوه های دشواری ببیمایم
کنون با رازهایی اندکی مضمون آشنایم
در این دنیای بی پایان من غرق الفبایم
خرددرگوش من گوید که کاراست نیک مولایم
بهشتی میدهد زاهد ز وهم و جهل به عقبایم
که گوش هوش من باز کرده روشن چشم بینایم
کلامی نقش بستی بیدرنگ در روی لبهایم
ز جور مالکان، آتش فتد اندر سر ایام
که نظم انقلاب را سالکم پیگیر شدیم
به بحر فکر غرق ام، غرق در موج تماشاایم
ز آرزوهای انگیزنده موج، موج تقلاایم
که فرهنگ ساز مردم، منبع الهام معنایم
دگر در رنج غربت نیستم بیکس نه تنهایم
زبان شعله ام، آتش بود عمق سخنهایم
پذیرم قول صائب را که من در رزم پویایم
نما اندر عمل تعبیر ای کارگر تو رویایم
که روح انقلاب را تازه سازند بین رگهایم
اگر صدق و صفا داری مپرس از ته وبالایم
که ماده خود اساس است انقلاب آورده آباایم
که من شایق به ساخت و ساز رفاه اهل دنیایم
هنوز یک قطره بس ریز و ریزاز آب دریایم
کند دانا و عالم تر در آن دم خودخلف هایم
که روشن تر بود از نور علم فردای فردایم
که یکدم خرده گیرد شدومدو پیش و بازبروایم
بیا ای یار همدل همنوا شو در سفر هایم
شوم همرزم وهمسنگر چه پرشور است سلام هایم
شرابی از خم آزادی باشد به جام هایم

چو غم پرورده ام باری مپرس از بار غمهایم
غمم، دردم، گدازم رنج این هستی کشیدستم
زمین با این بزرگی یک وجب جایی به من کی داد
گهی بالین من فرش زمین بالشت من سنگ است
در این پیکار پیگیر تا هنوز هم استوار هستم
زافت وخیز، شکست وفتح آموختم به هر رزمی
مسیر زندگی پیچ وخم و گودالها دارد
چرا بت میتراشی؟ یا ز وهم یک خالق یکتا
در این دنیای سودساز، شیوه تولید "سرمایه"
از این آموزگار بس بزرگ غم شکوه کمتر کن
ز الهام محیط گر فکر بکری نطفه ای بستی
چو بینم حال زار مردم زحمتکش دنیا
به موج انقلاب این وضع را بابد دگرگون ساخت
ز کون و از فساد کاینات مبهوت و حیرانم
به هنگام خموشی فکر پیش تازم جهش دارد
ز کم وکیف ماده این تکامل جنگ ضداد است
دوانده عشق مردم چون بفکرم ریشه های سخت
نیم شاعر کلامم عاری است از صنعت لفظی
"سخن گفتن نه آسانست عمری باید و جهدی"
بیا آتش ز نیم کاخ ستم ماوای فرعون را
به مردم با شعور انقلابی ساز و سامان ده
منم سامیر سپاهی رزمجوی سنگر یاران
جهان بینی و طرز فکر من یک ریشه ای دارند
گذر ز افسانه این "جنت ودوزخ" در آن دنیا!
ز بحر پر تلاطم علم به فرسخ ها دورم
محیط آدمی پرور به فردای شکوفاتر
من از رمز تکامل هرگری چیزی می آموزم
ز فرد عیجو و بی هنر هرگز مثال ای دل
براه خود روانم راسخم، سرسخت می رزمم
به رزمجویان نستوهی که عزم انقلاب دارند
سرم در خدمت خلق، انقلاب در رگ رگ جانم

ج. ا. پ

6.4.2005

روزگار آتش

موی من خاکستری از گیر و دار آتش است

اشتعال من ز موج این شرار آتش است
از محیط خویش الهامی همی گیرم یقین

تا که می بینم به کشور روزگار آتش است

دشمن انسان اگر در داده جنگی را کنون

دامن او هم بچنگ کردگار آتش است

خوی من چون آتشین باشد مزاجم مشتعل

چیست جرم من بگو گر جان سوار آتش است

نرم نرمک میزنی آبی بروی آتشم

این بخار آب هم بنگر که یار آتش است

دود آهی مردم مظلوم و اشک بیوه زن

راست پرسی منبع این بیروبار آتش است

از دم تیغ و طنداران سر در کف ببین

چهره آغشته در خون این نگار آتش است

همت والای مردم را بنام کین زمان

خصم کوه پیکر خودش در حصار آتش است

برسر این خلق افغان بس ستم ها میکند

غول سرمایه که بردوشش دو مار آتش است

باگذشتن از سرومال و زفامیل خودی

اندرین رزم هر مبارز اژدهار آتش است

... از کردار مردم زندگی پروتق است

گرچه مردم تا به این دم خود شکار آتش است

ج.ا.پ

20 سنبله 1361



در گرامی داشت دیار و زادگاه بهمن شهید

کوهدامن افغانستان منزلگه پنجشیریان
خاکت بهشت جاویدان پر سبزه و آب روان
ای مامن کوشانیان ای رفعت کابل شهان
گاه مسجدی کرده دفاع گاهی حبیب رزم دان
امروز این نیرنگ را بندد بکار اولادشان
پس وعده کرچ و کلاه دادی به خیل خائنان
بر قیمت خاک وطن برسر نهاده تاج شان
از قتل عام خلق ما خوش ساخته ارباب شان
مثل "بشیر بهمن" و همچون "مجید" نکته دان
از خون این آزادگان بسته حنا بردست شان
کشور به قبض ارتجاع بنگر فرار آزادگان
خواهد فروشد قطعی این خاک بر ارباب شان
دارد تجارب ها فزون دانسته طرز کار شان
بهر رهائی از ستم روشن نموده راهشان
در راه آزادی تو جمله نهاده جان شان
یا که رها سازد ترا از قید و بند دشمنان

ای سرزمین باستان ای مامن زحمت کشان
کوهت چو کاخ ارسلان سایید جبین بر آسمان
باشندگان تو بود مشهور در آزادی
هرگاه که کرده دشمنان آهنگ تسخیر ترا
دزدید بار رزم شان را خاندان نادری
دشمن چو گشتی ناتوان در رزم با آزادگان
گاهی شده ابدالیان گاهی سدوزائی امیر
در خون کشیده خلق را با نامهای مختلف
این سرزمین مردزا باز آفریده قهرمان
این بار حزب پرچم و خلق و نهاد طالبان
وا حسرتا میهن فروشان داد آزادی زند
اکنون که کرزی آمده با نوه گان نادری
ای مامن زحمت کشان این بار فرزندان تو
با ملیت های دیگر کرده بپا میثاق خون
خورده همه زحمت کشان سوگند بر زنجیر تو
یا جملگی جان میدهد در زیر تیغ ارتجاع

آزاد بادا خاک ما یک دست و دل رزمندگان
"حافظ" بسرکش جام می بر یاد پیروزی شان

حافظ هزاره

20.10.2004



خماری انقلاب

در خزان هم آرزو دارم بهار انقلاب
 تار و پود هستی ام دارد شعار انقلاب
 شاخ و برگ این درخت زندگی پر بار و بر
 سبز و شاداب است دایم زهار انقلاب
 ریزه های ذره را خود ریزه های دیگر بست
 در دل هر ذره بینی اشتهار انقلاب
 موج و ذره ماده را تمثیل کردی در جهان
 جنبشی دارد پی آمد خود نگار انقلاب
 از خم این زندگی سرشار و سرمستی چرا؟
 ای مبارز لحظه ای دریاب خماری انقلاب
 بود این هستی نمود خویش سازد آشکار
 در تکاپو ماده را یابی شکار انقلاب
 از نوای زندگی ساز نوی آید پدید
 نغمه ای این ساز نو اندر دیار انقلاب
 زیر و بم، پست و بلند، تاریک و روشن با هم اند
 تا که خود آید پدید لیل و نهار انقلاب
 و ز تخالف ها جهان بیکران ماده را
 رونق دیگر فزاید با وقار انقلاب
 شمع آگاهی شود روشن به پیرامون دهر
 نهضت نوی در پی آید ز بار انقلاب
 اصل انسان مایه گیرد از محیط آدمی
 با نبرد مردمی از جویبار انقلاب
 تازه ها دارد روند کاروان زندگی
 در خم هر گردش بینی شرار انقلاب
 در رباب دلپذیر رشد تدریجی دهر
 شهیاز ما زند چنگی به تار انقلاب
 انقلابی های سر در کف به آگاهی و فهم
 جان خویش سازند همراه نثار انقلاب
 نوش و نیش با هم قرین افتد ای هم رزم من
 گل نمیباشد جدا هرگز ز خار انقلاب

مدافعان قلم بدست طالب در تقابل با مدارک

(۳)

نوشته: آثرویه

... خانواده ملیار که یکی دو نفر شان به حیث نطق پشتو در رادیوی دهلی مشغول کار بودند ، آنچنان از الطاف و مهربانی دولت هند برخوردار بودند که محل اقامت و جای رهایش آنها در ساحه ممنوعه، یعنی در آپارتمانهای مربوط به کارمندان مهم نظامی و استخباراتی آن کشور در دهلی جدید تعیین شده بود . این فامیل در سالهای ۹۰-۱۹۹۱ به کشور استرالیا فرستاده شدند. انجنیر اسدی تا سال ۱۹۹۶ (شاید تا هم اکنون) در ظاهر بطور داوطلبانه؟! در سفارت امریکا مقیم دهلی جدید امور ترجمانی مهاجرین افغانی را عهده دار شده بود. وی در زمینه ساختن "کیس" کذایی و انتقال هرچه سریعتر خلقی های فراری مقیم هند به امریکا، تلاش مفید و مؤثری می نمود. موصوف بنابر ماهیت فاشیستی اش جریان پذیرش سایر مهاجرین ، بخصوص دری زبانان را مختل می نمود، همچنان نامبرده جریان عادی قبولی روشنفکران ضد خلق و پرچم را با ترجمه ضد و نقیض و شک بر انگیز و... طوری برهم می زد که مانع قبولی آنها از جانب سفارت امریکا، منحنیت پناهنده ، می گردید. [همان کاری را که رقیب خادی پرچمی اش فوزیه جان ، قبلاً معلم انگلیسی از طرف ملل متحد برای مهاجرین و پناهندهگان افغانی، بعداً ترجمان در سفارت کانادا مقیم دهلی جدید _ که از افغانها بخاطر بهتر ترجمه کردن تا حدود سی هزار گلدان هندی رشوه دریافت میکرد _ انجام میداد] .

امر حزب اسلامی یعنی علی خان با دفتر ملل متحد رابطه مستقیم و آشکارا داشت. نامبرده که قرار گفته ی یک تن از آشنایانش مدتهاست در کشور کانادا مخفیانه به سر می برد، صلاحیت داشت افراد مورد نظرش را در کمترین مدت ممکنه در "ملل متحد" ریفوجی نماید و یا مخالفان را از حقوق بخور و نمیر پناهندهگی محروم سازد.

دستگیر یکن از صاحب منصبان دولت تره کی- امین نیز عضو " مقتدر " حزب اسلامی بود که در سال ۱۹۹۴ از دهلی به انگلستان فرار کرد. وی در تظاهراتی که اخیراً خلقی های طالبی شده بخاطر به رسمیت شناختن طالبان از طرف ملل متحد در لندن بر پا نمودند، سهم فعال گرفت. این فرد با تکی چنداز اعضای آن باند، به امر "امر صاحب علی خان" به آزار و اذیت مهاجرین بیدفاع در هند می پرداختند؛ حتی محافل عروسی آنان را به بهانه ی عدم رعایت حجاب اسلامی برهم می زدند، و با بی حرمتی و بی رحمی خوشی شان را به اندوه، و امید کوچک شانرا به یأس و نا امیدی مبدل می نمودند؛ هکذا پناهندهگان تازه وارد را باجبر و زور به دفتر حزب شان آورده، بعد از ضرب و شتم پول نقد و اشیای قیمتی آنها را تصاحب می کردند؛ همچنان این دارو دسته وظیفه داشتند، تا سایر خلقی های مقیم دهلی و... را یا از طریق دفتر ملل متحد و یا از طریق قاچاقبر اختصاصی و معروف این حزب بنام (...) که در شهر (...) کانادا دیده شده؛ به خارج از هند انتقال دهند.

عملیه جعل اسناد ؛ مثل: پاسپورت، ویزه، نکاح خط، طلاق خط، پارچه امتحان، سند فراغت مکتب و فاکولته، پارچه ابلاغ محکمه اختصاصی انقلابی زندانیان سیاسی و...، توسط خطاط و رسام خلقی، گلبدینی، بعداً طالبی این حزب بنام () مشهور به برادر ابراهیم خلقی صورت می گرفت.

این خلقی بسیار محیل ، زیرک و کم گپ با چهره به ظاهر معصومانه و ترحم برانگیز زمانی که در پوهنتون محصل بود با اکسا و کام همکاری می کرد و در ردیابی و شناسایی محصلان و استادان پوهنتون (یونیورستی) کابل نقش فعال داشت .

وی بعد از ۶ جدی ۱۳۸۵ در قالب زندانی سیاسی وارد زندان پلچرخ گردید. ومدت بیشتر از یک سال را در سلول های زندان و به خاطر مرض قلبی اش عمدتاً در شفاخانه زندان زیر نظر "غیرتمل" (۳) سرطیبیب "شفاخانه" بلاک دو وظیفه استخباراتی اجرا می نمود. بعد از پایان وظیفه سیاسی - استخباراتی در زندان، بلاوقفه به دهلی فرستاده شد. و تسهیلات قابل ملاحظه ای از جانب کارمندان هندی "ملل متحد" برای وی فراهم گردید. موصوف که در نهر و یونیورستی منحنیت محصل شامل ساخته شده بود و از امتیازات لیلیه آن یونیورستی نیز استفاده می کرد، در فضای آرام و بی سر و صدای اتاق مختص به خودش در لیلیه، به جعلکاری اسناد برای حزب اسلامی و جمع آوری اطلاعات برای عضو خاد ... در نقش کارمند سفارت داکتر نجیب مقیم دهلی جدید (که در همان یونیورستی باوی به طور نیمه علنی ارتباط بر قرار می کرد)؛ مشغول بود.

موصوف در سال ۱۹۹۱ و یا ۱۹۹۲ با ساختن اسناد جعلی (معلوم نشده به طور قاچاق و یا قانونی) وارد کانادا گردیده است. این هوشمند استخباراتی بعد از ظهور طالبان یکی از گردانندگان پشت پرده و مسئول فعالیت های مخفی به نفع استقراری و استحکام رژیم ضد تمدن طالبان در تورنتو بود.

قسمیکه در زیر عنوان اشاره شد اینان با کیس های ساختگی و اسناد جعلی خود را عنصر وطن پرست و ضد شوروی جازده، به کشور های غربی پناهنده شدند. و در آنکشور ها در محراق های در ظاهر خدمت و عام المنفعه از قبیل « افغانی تولنه » ، « اتحادیه مهاجرین » و... ، تجمع کرده کمک ها و مساعدت های پولی کشور های محل اقامت را نه در راه انتقال مهاجرین هست و بود تاراج شده، و درمانده ی افغانستان به کشور های غربی؛ بلکه عمدتاً به مقصد انتقال هم قماشان وطن فروش خلقی خویش به مصرف می رسانند.

طالب جاهل و بیسواد و خالق سیاسی شان یعنی CIA و ISI، به این قشر عمدتاً تحصیلکرده و آماده ی هر گونه خدمت ، به مثابه مدافعان طالب و جبهه داران به اصطلاح فرهنگی آن ، نیاز میرم داشته و به شکلی از اشکال آنانرا از لحاظ پولی تمویل می نمایند.

۱۳- اجمالی از مقایسه اعمال خلقی ها با طالبان :

پر واضح است که تداوم اشکال شکنجه و فشار های روانی و دسپلین نهایت شدید و استخوان سوز و اختناق سیستماتیک توأم با اهانت و تحقیر شخصیت، بالای ارگانیزم انسان _ انسانی که عادات و سلوک مورد پسند اجتماع را از محیط ماحولش در یک

روند آرام و بالنسبه سالم بطور اختیاری کسب کرده است_ منجر به دگر گونی عادات و کردار و رفتار قبلی و جذب عادات و مختصات جدید _ طبق دلخواه استعمار_ در وی میگردد. در چنین صورتی است که علامات از خود بیگانگی در فرد به ظهور می رسد. فردی که نتواند بر وفق خواسته اش بخورد، بنوشد، بپوشد، بگردد، بگوید و به ارزشها و داشته های پسندیده ی فرهنگی و عنعنوی خویش ارج بگذارد؛ مرد و یازنی که اختیار آراستن سر و صورت و موی و ناخنش را نداشته باشد؛ دختر و خانمی که نتواند از عقب شیشه های خانه خودش به بیرون نگاه کند (طالبان امر کرده اند که شیشه کلکین خانه ها، در و دروازه ها باید رنگ شود، تا زن ها دیده نشوند) و قادر نباشد به خاطر خرید مایحتاج به بازار و یا به حمام برود، و بترسد که به سبب خارج شدنش از خانه، با زور و جبر به شفاخانه غرض معاینه ... فرستاده خواهد شد؛ فردی که نتواند همراه و همگام با رفقا و دوستانش؛ حتی با اعضای فامیلش از خانه و کاشانه اش بیرون رود. فردی که بر خلاف میل و رغبتش هر روز پنج بار تحت کنترل دقیق توأم با خشونت آمیخته با نفرت داخل مسجد برده شده، اندام جنسی اش مورد بازرسی قرار گیرد و بسان اسیران جنگی در صفوف نماز گزاران کشانده شود؛ فردی که نتواند شعر بگوید و یا موسیقی بشنود، تلویزیون ببیند و یا به سینما برود و یا عکس ای از جگرگوشه ی دور افتاده اش را در جیب و یا بروی دیوار خانه اش داشته باشد؛ فردی که از تمام مظاهر تمدن دور نگهداشته شود و همیشه در ترس و دلهره کشنده بسر برد. و با ده ها مورد فشار و اجحاف غیر قابل پیشبینی و عجیب دست بگریبان باشد، سر انجام از خویشتن خویش سوا شده به انسانی مبدل می گردد، بی اراده، بی هویت، بیهوده بی همه چیز و همه کس، خالی از همه احساسات لطیف، ارزشهای اخلاقی، اجتماعی و ... و در بدترین حالتش به انسانی میکانیکی _ بسان رباتک های کمپیوتری _ استحاله می کند.

استعمار و امپریالیزم با شگرد های مشابه و یا شیوه های مختلف موفق شده بود؛ حتی تا چند و چندین دهه مردم مستعمرات را از هویت ملی و فرهنگی شان، از اصالت و خود ارادیت شان، از وجدان اجتماعی و تاریخی شان و از بیشترین سجایا و صفات انسانی شان دور بسازد؛ مگر جنبش های رهائی بخش ملی و استقلال طلبانه سه قاره آسیا، افریقا و امریکای لاتین _ که طلایه دار بسیار شجاع و پیش آهنگ پر افتخار آنها خیزشهای استقلال طلبانه مردم آزادی پرست افغانستان علیه استعمار و امپریالیزم انگلیس بود_ را بایست به ستایش نشست، که ملت های مذکور را از مرداب از خودبیگانگی (Alienation) بیرون کشیده، مجموع خصال و کردار ارزشمند انسانی و وجدان ملی و سیاسی ملت های تحت ستم این قاره ها را بیدار ساخت. هویت ملی و خود آگاهی اجتماعی سرکوب شده و رسوب کرده در تحت شعور و اذهان شانرا دوباره به آنان باز گرداند.

در مقایسه با سایر کشور ها، این اکثریت ملیت های دلیر افغانستان بودند که چون تن واحد در هر برهه ای از تاریخ، و در برابر هر مهاجم و متجاوز بیرحم و ظالم، از اسکندر و تهاجم اعراب چپاولگر و چنگیز تا انگلیس و روس، به پا خاستند. منهای قشر نازک و بسیار پلید جامعه ما که در هر مقطع زمانی در خدمت تجاوزگران قرار گرفتند. اکثریت جامعه در برابر تجاوز به دفاع برخاستند، و دلیرانه از ارزشها و سنت های پسندیده و نوامیس ملی و استقلال و آزادی شان حراست کردند. و در شکست متجاوز، نقش سترگ و تاریخی شانرا ایفا نمودند.

حال امپریالیزم امریکا به کمک و یاری چاکران منطقه ای اش پاکستان و عرب سعودی می خواهد این شگرد کلاسیک را در کشور در خون و آتش فرو برده شده ی ما به آزمون بگیرد. و با فشار و اختناق (اینبار به گونه ای دیگر) مردم ما را در مرداب از خود بیگانگی غوطه ور سازد. برای نیل به این نیت شوم و استعماریش، خلقی ها _ این کهنه افزارهای خون آلود دست شکسته سوسیال امپریالیزم روس _ را در پهلوی اجیران تفنگ بدست طالبی خویش حاکم بر سرنوشت مردم ی درخون و آتش فرو برده شده ی ما ساخته است.

[امپریالیزم امریکا و شرکا که همواره در فکر تسخیر، تقسیم و تجدید تقسیم جهانند، هم اکنون به بهانه سرکوب مولود عجیب و قسماً متمرد طالبی شان کشور ما را اشغال کرده، عمدتاً به قصابی و کشتار های دسته جمعی نهایت بیرحمانه ملیت دلیر و بسیار وطن پرست پشتون ما، از طریق بمباران های هوایی و مرمی باران های زمینی اشغال داشته و سیاست پراکنده سازی و کوچاندن اجباری آنان را از مناطق و سرزمینهای شان تعقیب می نمایند، که این فاجعه خونبار انسانی شدیداً موجب خشم و انزجار سایر ملیت ها و اقوام با هم برادر کشور، که در درازنای تاریخ همیشه در پهلوی برادران پشتون شان رزمیده و آنان را تنها نگذاشته اند؛ گردیده است] .

اعمال و کردار بسیار ظالمانه و ضد کرامت بشری تفنگداران استعمار و امپریالیزم در هر برهه زمان در برابر مردم بومی سر زمین های تحت اشغال، مشابهت های نسبی را بهم می رساند، (همانطوری که در مناطق مختلف جهان و در کشور های بسیار دور افتاده از هم، برخورد زندانبانان حرفه ای در برابر زندانیان بیدفاع و مظلوم خصلتاً وجوه مشترک را افاده میکند)، این همگونی نسبی کردار ها در اصل، ناشی از خصلت تجاوز، استعمار و امپریالیزم از یکسو؛ و عدم برداشت و تحمل فشار و انقیاد از جانب توده های مردم از سوی دیگر؛ می باشد.

به همین نهج، وجوه تشابه در تکرار عملکرد های اجیران دوباره استخدام شده ی استعمار و امپریالیزم بر ضد مردم را در آسیا، افریقا و امریکای لاتین بوضاحت می توان مشاهده کرد. همینطور رفتار و کردار اجیران کار کشته و دوباره استخدام شده ی خلقی را در افغانستان، که یکبار در دوره ترکی- امین به نام "انقلاب شکست ناپذیر ثور" و سوسیالیزم کذابی زندگی را بر مردم، به جهنمی غیر قابل تحمل مبدل نموده بودند. و بگفته شریک جرم آنان کارمل "دهها هزار تن را به کام مرگ فرستادند". این بار؛ اما در شکل و شمایل طالبان افغانی و اسلام اصیل، دوشادوش اجیران و اجنتان پاکستانی الاصل و عوامل القاعده به قصابی و تسلیخ مردم ی بیدفاع ما سرگرم می باشند. و در جبهه مطبوعاتی نیز به تحویف و تهدید قلم بدستان ضد طالب و خالق سیاسیش (CIA) مبادرت می ورزند. برشماری تمامی اعمال و کردار ضد ملی و ضد کرامت بشری خلقی ها از آغارین روز های کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ تا تجاوز شوروی به کشور و مقایسه آن با عملکرد کنونی اینان در شکل و شمایل طالب، درحوصله این یادداشت نمی کند؛ مگر فشرده سه - چهار عملکرد شانرا به مثابه نقاط عطف در دولت خلقی و طالبی بایست مقایسه نمود، تا شباهتهای آن بر ملا شده، همیاری و همکاری خلقی ها با طالبان پاکستانی و عرب القاعده ای بیشتر افشا و بر ملا گردد.

■ در ساحه ماموریت، کارمندان دولت کودتا همه وقته بایست در محل وظیفه حاضر می بودند. غیر حاضری و نیامدن بالای وظیفه محوله به مفهوم عدم همکاری با دولت خلقی و همسویی با دشمنان "انقلاب ثور" تلقی می شد. مامور "غیر حاضر" را مورد

پیگرد قرار می دادند، تا علت بی علاقه‌گی وی در وظیفه، و با اشتغال و مصروفیتش را در جای دیگر بفهمند. امارت طالبی نیز کسانی را که بالای وظیفه حاضر نشوند، مورد بازخواست شدید قرار میدهد. علت نیامدن شخص بالای وظیفه اشرا از ملای طفیلی و مفتخور مسجد محل اقامت مامور "غیرحاضر"، که نماینده استخباراتی شان می باشد؛ جویا می شوند.

■ عدم اشتراک مامورین و شماری از مردم در میتنگ ها و تظاهرات دولت کودتا، سبب خشم خلقی ها میگردد. مرتکب را مورد تحقیق قرار داده، زیر نظارت می گرفتند تا دریابند که وی به کدام جریان سیاسی تعلق فکری دارد یا نه. در شرایط حاکمیت طالبان، فردی که برای ادای نماز به مسجد نیاید از جانب ملا بازجویی شده هرگاه بار دوم باز هم در مسجد حاضر نشود، توسط طالب بچه های دره بدست به شدت لت و کوب شده، تحت نظر قرار می گیرد.

■ اجتماع بیش از چهار تن، چه در صحن مکتب، چه در محوطه پوهنتون و یا سایر محلات، ولو از روی نیاز می بود، ذریعه گلاشنگوف بدستان خلقی با خشونت متفرق ساخته میشد. اوباشان طالبی نیز به همین شیوه عمل می کنند؛ حتی اجتماع بیش از دو تن را تحمل نمی توانند و مرتکبین را با میله تفنگ متفرق می سازند.

■ خلقی ها که می گفتند: "بی طرفی بی شرفی است" نرترین انتقاد آمیخته با خوشرویی را از جانب افراد بی طرف با عکس العمل توأم با خشونت و تهدید جواب می گفتند؛ به مثل هر گاه کسی به دوست و یا همکار مورد اطمینانش به آهستگی می گفت: "نرخ گوشت بلند رفته" هر خلقی ای که این جمله را می شنید به گوینده اخطار میداد که "انقلاب ثور" را تخریب ننماید، ورنه صدمه خواهد دید.

"وجدان" و "وجدان" های طالبی که در خارج از کشور اجازه هیچگونه انتقاد؛ حتی انتقاد ملایم و "مؤدبانه" (همانند "نقد" آقای عنایت شریف) را به منتقدان طالب نمی دهند، وای به حال کسی که در حیطه نفوذ طالب بچه ها و "چلی های آرایش کرده و شب را با ملا در حجره سپری کرده"، لب به اعتراض و یا انتقاد بگشاید.

درصحت این گفته، که "زن نصف نفوس جامعه را تشکیل میدهد" (البته در جوامع آرام و دور از جنگ) تردیدی وجود ندارد؛ مگر در شرایط کشور ما که جنگهای چندین ساله از مردان بیشترین قربانی را گرفته، تا از زنان. از همین سبب تعداد زنان از نصف نفوس جامعه به مراتب بالاتر به نظر می رسد. طالبان، اعم از افغانی و پاکستانی، بنا بر خصلت مذهبی و اجتماعی (منجمله حجره نشینی کم و بیش همجنس بازی) زن ستیز، زن آزار و در نهایت دشمن زنان می باشند؛ ولی خلقی های طالب شده که در گذشته، یعنی بعد از کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷، زنان را حتی بروی جاده ها، چهار راه ها، پارکها و قشله های عسکری به رقص و پایکوبی، ساز و آواز و نمایشات، غرض مصروف ساختن مردم و دلگرم نمودن عساکر و امیداشتند؛ هینطور سازمان زنان خلقی را - که در رأس آن "دل آرا محک" قرار داشت - روز تا روز گسترش و توسعه می دادند، تا این "نصف نفوس جامعه" را به طرفداری از دولت کودتا فعال سازند؛ در اوضاع و حالات جاری این "بیشتر از نصف نفوس" را روی دو منظور عمده تحت قیود و دسپلین مافوق تحمل انسانی قرار داده اند: از یک جانب با دور نگهداشتن آنان از اجتماع، توان مادی و فرهنگی جامعه آتش زده شده ی ما را به پاینتزین سطح ممکنه ی آن می رسانند. و از جانبی دیگر، از بسیج و تشکل آنان در برابر تجاوزگران پاکستانی و عرب القاعده ای جلوگیری می نمایند؛ زیرا که از تحرک و برپایی خودجوش و یا سازمانیافته زنان در برابر تجاوزگران، که تاریخ پر افتخار کشور به کار و پیکار و حماسه های بی مثال شان می نازد؛ بدرستی آگاهند.

در رابطه مقایسه اعمال سرکوبگر طالبان با خلقی ها منابع "ملل متحد" نیز اشاره نموده است:

«... منبع خبری همچنین افزوده است که جنایت و تجاوز در دوران قبل از طالبان نیز انجام می شد، ولی طالبان به آن شکل سیستماتیک بخشیده اند. منابع ملل متحد گفته اند که حمایت از طالبان که در اوایل زیاد بود، به شدت کاهش یافته و مردم شدیداً از آنها بیزارند. خوف و وحشت در میان مردم از طالب مانند دوران رعب آور خلقی هاست که مردم شب را به صبح باور نداشتند.» (صفحه ۵ شماره ۲۱ زرنگار مورخه ۱۱ جدی ۱۳۷۶).

اغلب اجحافات و قیودات و اشکال ستم بر زنان، همچنان "نو آوری" های تمسخر بر انگیز مذهبی آنان از قبیل ستر اندام جنسی اسب و خر!!؛ قطع انگشتان زنان به خاطر رنگ ناخن؛ منع ساز و آواز؛ شعر و ادب؛ فلمبرداری و عکاسی (خلقی ها از برداشتن عکس سخت وحشت دارند، زیرا بدرستی آگاهند که مردم چهره هایشان را؛ حتی با وجود داشتن ریش های انبوه هم، تشخیص داده می توانند؛ مثلیکه چهره شماری از آنان را از روی عکس هایشان تشخیص داده اند.) و تجلیل از سال نو و...، محصول دماغ شاگردان تره کی کودن، یعنی خلقی های طالبی شده می باشد.

۱۴- درنگی بر محور اساسی طالبان:

استعمار در اشکال و انواع مختلفه اش همواره کوشیده است تا موره های سیاسی مورد نظر را برای روز مبادا در آستین اش پیروانند، وقتا که روز کارایی آن فرا برسد، بروی تخته بازی، رهایش می نماید. و عوام الناس را از ظهور به اصطلاح برق آسایش در بُهت و حیرت فرو می برد.

موره های قبلی امپریالیزم امریکا، یعنی مجددی ها، سیاف ها، خالص ها، گلبدین ها مزاری ها و امثال شان - که بعد های وابستگی و جاسوسی دیگری هم دارند - نقش خونبارشان را بیهوده باختند. در واقع بازیگران خوبی از آب درنیامدند. امپریالیزم اینبار مهره مهلکتر و زهر آلود تری را که از سالها قبل پنهانی پرورانیده بود، از آستین اش بیرون آورد.

از آنجایی که تشریح و تفسیر جزئیات محور اساسی این موره سیا (طالبان) در مجال فشرده ی این یادداشت نمی کنجد، صرفاً به شرح مختصر شاخص های شکل گیری آن در زیر بسنده میشود.

یکی از این شاخص ها، ملا ها و طالبان در تنظیم "حرکت انقلاب اسلامی افغانستان" می باشد، که نشریه "شعله جاوید" زیر عنوان "طالبان تاج و تخت" جهات متعددی آنرا بدرستی مورد بحث قرار داده است.

رشد طالب (طالبان) در این تنظیم بعد از انشعاب گلبدین و ربانی مدتی به کندی گرایید؛ مگر از آغازین هفته های ظهور شان شتابی گرفت در خور توجه، و رونقی بهمزد " حیرت بر انگیز "؛ چونکه خون تازه دینار و دالر عرب سعودی به جوی خشکیده ی هررگش شان به جریان در آمد. در ساحه تبلیغات نیز "معجزات طالبان" برخ عوام الناس کشیده شد؛ چنانچه خانم سویسی «بی بی حاجیه کلاوس» به خاطر سر زبان انداختن کرامات طالبان و بنیاد اصلی آن (حرکت انقلاب اسلامی افغانستان) در مصاحبه اش با سید بخار شاه (منتشره فرنئیست ۱۵ مارچ ۱۹۹۵ که ترجمه آن در شماره ۴۷ «پیام زن» آمده) ابراز داشت که از شانزده سال بدینسو به اسلام روی آورده و به عضویت تنظیم " حرکت انقلاب اسلامی افغانستان" در آمده و به شدت تحت تأثیر طالبان قرار گرفته است. و از اینکه « کابل امن تر از پشاور است و مردم در آنجا تحت حکومت طالبان خشنودند » ابراز خرسندی نموده است (توگویی خانم کلاوس و آقای قادری قبلاً توافق کرده باشند که عین مطلب را با جملات و کلمات مختلف بیان نمایند).

جذب نیروی سیاسی _ در واقع جنگی_طالبان از مناطق قبایلی پشتونهای آن طرف خط منحوس «دیورند» از قلم تحلیل گر «شعله جاوید» مانده است. جادارد که با اشاره ای این بُعد فراموش شده را به روشنایی کشید، تا احاطه پژوهش خواننده در مورد شکل گیری اسکلیت و استخوان بندی تشکل طالبان گسترش بیشتر یابد.

«مجاهد ولس» در شماره دهم مورخ جدی سال ۱۳۷۵ خویش می نویسد :

« موسسات ریسرچ نظامی در غرب می گویند که فعلاً هفتاده و پنج هزار (75000) مدرسه شرعی در پاکستان وجود دارد که حدود یک ملیون طالب در آن مصروف تعلیم بوده و از آن جمله صد هزار آماده جنگ بطرفداری طالب ها در افغانستان می باشند .»

چنین رقم سرسام آور را نباید مبالغه پنداشت. در این رقم درشت نه تنها طالبان از اقوام پشتونهای آنطرف «خط دیورند»، نو جوانان از اقوام مهاجر هندی تبار مسلمان (قبلاً کوچیده به پاکستان)، پنجابی ها و سندی ها شاملند؛ بلکه نسل کودکان و نو جوانان سالهای ۱۹۸۰ از مهاجرین خیمه نشین پشتونهای افغانستان و خلقی ها و نسل نوی آنان، که بعد از تجاوز شوروی به پاکستان فرار کرده بودند؛ هکذا بخشی اندکی از " افغان ملتی" ها نیز شامل می باشند .

۱۵- موقف " افغان ملت " در برابر طالبان :

اگر از نگرش بر تاریخچه انحراف سوسیال دموکراسی در غرب، که کانون پرورش آن بوده است، چرایی و چگونگی سقوط احزاب سوسیال دموکرات تا سطح ستایشگر و پشتیبان دولت های امپریالیستی خودی در جنگ جهانی اول بگذریم؛ از تذکار خیانت آشکار تعدادی از سوسیال دموکراتهای «افغان ملت» (منهای جناح باورمند آن حزب به امر سوسیال دموکراسی که عده ای از آنها توسط عوامل امپریالیزم و ارتجاع در پاکستان ترور شدند و تعدادی هم در جبهات جنگ مقاومت کشته شدند) به مردم و کشور شان؛ یعنی سر فرود آوردن آنان در برابر ارتش متجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی و دولت دست نشانده اش؛ نمی توان منصرف شد.

چند فردی از اعضای رهبری "افغان ملت" به شمول تعدادی از صفوف زندانی شده ی آن حزب، در زندان پلچرخ قطعنامه ای را بیرون دادند، مبنی بر تایید بی چون و چرای تجاوز ارتش شوروی به افغانستان، و ابراز ندامت حقارتبار از مبارزه علیه دولت پوشالی کارمل؛ انحلال حزب «افغان ملت»؛ تمنا ی ننگین عفو و رهائی از زندان؛ که متن قطعنامه شان از طریق اخبار، جراید و رادیو تلویزیون کابل نشر و پخش گردید. همچنان دولت پوشالی عین قطعنامه آنان را چاپ کرده، بر دیوار دهللیزهای پیچ در پیچ سلولهای زندان پلچرخ نصب نمود.

این ندامت نامه مضحک و نفرت انگیز، که با کرنش خاصی تحریر شده بود، موجب می گردید که سایر زندانیان، تسلیم طلبان و توابین کرنشگر افغان ملتی، که عوامل نفوذی خاد در میان شان دیده می شد؛ را با دیده حقارت نگریسته و آنان را مورد تمسخر و استهزا قرار دهند.

هر زمانی که آتش نبرد مسلحانه در سنگر جنگ مقاومت فروز انتر شده می رفت، KGB دو، سه تن از رهبران آن حزب؛ مثل یوسف واکمن، داکتر □ راک و... را غرض مصاحبه تلویزیونی از زندان پلچرخ بیرون می برد، تا در مورد انحلال «افغان ملت» و «دخول قطعات محدود قوای دوست» به افغانستان، به حرافی بپردازند. و تجاوز را تحریف و تطهیر نموده، رزمندگان آن حزب را از مقاومت در برابر اردوی متجاوز و اشغالگر شوروی بر حذر دارند.

آنچه از «افغان ملت» ی های داخل زندان که به خاطر پاداش خیانت تاریخی شان قبل از «عفو عمومی» زندانیان به خاطر " مصالحه ملی" دیکته شده از جانب گرباچف، از زندان رها گردیدند. بعد از به اصطلاح سقوط دولت پوشالی (در واقع تعویض پلان شده ی دولت نجیب _ مطابق پلان KGB_ به دولت ربانی - مسعود که صور اسلامی - جهادی دولت پوشالی بود) با حزب اسلامی حکمتیار هم صدا و هم گام گردیدند. بعد از آنکه جارچیان غرب ظهور طالبان را به سمع جهانیان رسانیدند، شماری از «افغان ملت» ی ها [همانند برخی از روشنفکران سرشناس و قلم بدستان معروف که افتخار تاریخی دست بوسی ملا محمد عمر را به چنگ آوردند] در برابر طالبان زانو زدند و به ستایش از این وحشیان و رهبر جاهل شان پرداختند. چنانچه در این اواخر انور احدی رهبر حزب «افغان ملت» در مصاحبه سپتمبر ۱۹۹۷ که از رادیوی BBC پخش شد. مجموع فعالیت ها و پیشرفت های طالبان را ستود؛ اگر یک رهبر (یوسف واکمن) بخاطر رهائی از (بیست سال) قید خود و قید یارانش، سالها پیش تجاوز ارتش شوروی به کشورش را از طریق رادیو تلویزیون دولت دست نشانده، رسماً مورد تایید و تکریم خفتبار قرار داد، هم اکنون رهبر دیگر آن حزب انور احدی بدون قید و بند و زنجیر بر تجاوز آشکار پاکستان زیر پوشش طالب از طریق رادیو BBC صحنه گذاشت. [انور احدی حالا در دولت دست نشانده امپریالیزم امریکا به سمت وزیر مالیه کرسی نقش تاریخی اشرا ایفا نموده مزدش "کارکرد" هایش را دریافت میدارد].

۱۶- متن سند سری؛ برخی از دلایلی استخدام خلقی ها توسط ISI :

در اوایل سال جاری عیسوی (۱۹۹۸) وزیر انرژی پاکستان اظهاراتی در مورد «ادغام افغانستان با پاکستان» مبنی بر «بهترین طریق برای پاکستان آنست تا افغانستان را به حیث ایالت ششم خویش بپذیرد...» نمود.

اظهار نظر تکان دهنده و (در واقع "عو عو" و "غوغو") سخت اهانتبار، آنهم از زبان یک بروکرات کشور بی تاریخ و جدا ساخته شده از پیکر هندوستان از یکسو؛ و تغییر بیرق و تعویض جمهوری افغانستان به امارت افغانستان [بتاریخ پنجم عقرب ۱۳۷۵ - ۲۶ اکتوبر ۱۹۹۷ ظاهراً به فرمان ملا عمر به امارت افغانستان تبدیل گردید]، ذریعه طالب از سوی دیگر؛ متن سند مهمی را به خاطر نگارنده ی این داشت شکل داد که آنرا در جزوه ای بنام «کلبدین حکمتیار خاین ملیست یا جاسوس یا هر دو» (از «وقف میوند...» مورخ ۲۷ دسمبر ۱۹۹۰ و درج شماره ۳۹ «پیام زن» حوت ۱۳۷۳ فیروزی ۱۹۹۵) مطالعه نموده بود.

اینک آرزوست نقل این سند مهم، که بر مبنای آن اظهارات وزیر انرژی پاکستان شکل گرفته، بُعد نوینی در قضاوت خواننده ی دیر باور باز نماید:

«کشف یک سند»

«متن آن سند سری»

«مدیریت عمومی آرشیف»

«استخبارات نظامی اسلام آباد»

«۲۲ فیروزی ۱۹۸۸»

«به آتشه دفاعی سفارت پاکستان...»

موضوع اولویت ها و استراتژی پاکستان

۱- خروج عساکر روسی شرایط جدیدی را برای حل مساله افغانستان ایجاد میکند. بعد از سقوط رژیم کابل اوضاع اقتصادی و سیاسی در کشور نهایت جدی خواهد بود. هیچ حکومت اسلامی قادر نخواهد بود بدون کمک وسیع خارجی بر کشور حکومت کند. ما عمیقاً معتقدیم که پاکستان یگانه شریک و حتی حامی افغانستان است که از طریق آن کمک خارجی میتواند صورت گیرد.

۲- سیاست ما در قبال افغانستان بستگی به سه عامل دارد:

الف- تشکیل یک حکومت جدید از همان آغاز در قلمرو افغانستان فعالیت کند. نخستین وظیفه را کسب شناخت حتی المقدور تعداد زیادی ملل و قیل از همه کشور های اسلامی تشکیل خواهد داد. ما باید در این حکومت کمترین اشتراک عناصر طرفدار ایران را تأمین نماییم. وظیفه دیگر باید آزاد ساختن یکی از شهر های عمده مثل جلال آباد باشد که در آن حکومت جدید نصب خواهد شد و از آنجا تمام کشور را اداره خواهد کرد. مجاهدین محتاج به تمام کمک های ممکن نظامی خواهند بود. باید مستشاران نظامی به آنها در ایجاد چیزی شبیه یک اردو منظم کمک نماید. دخالت و اشتراک پاکستان لازم است تا اوضاع کنترل شود- منافع ملی ما حفظ گردد.

ب- سقوط رژیم کابل میتواند از دو طریق صورت گیرد. این کار باید از طریق محاصره کابل و به تعقیب آن تهاجم مستقیم یا از طریق محاصره کامل اقتصادی که به اضمحلال رژیم کابل منتج گردد، انجام یابد- برای این منظور ما باید تلاش کنیم تا در حلقهات نظامی کابل نفوذ نماییم. بسیار با اهمیت است که نفوذ ما در حکومت جدید تحکیم یابد و اشخاص مورد اعتماد ما در آن جایجا گردند. آنچه که حایز اهمیت عظیم است ایجاد شرایطی است که در آن عملکرد های عادی این حکومت صرفاً در صورت حضور مشاورین ما امکان پذیر گردد.

ج- اعاده صلح و آغاز اعمار مجدد کشور یک پروسه طولانی و دردناک خواهد بود. ما وسایل لازم را در اختیار داریم تا نه تنها این پروسه را کنترل کنیم بلکه در آینده ادغام تدریجی ساختار اقتصادی و سیاسی ما را به چنان طریقی تأمین کنیم که منتج به اتحاد نزدیک بین پاکستان و افغانستان [کلمه گردد بعد از ذکر نام افغانستان در سند تذکار داده نشده- نگارنده قلم بدستان...] این امر سر انجام می تواند به کنفدراسیون افغانستان و پاکستان بیانجامد- این اندیشه حمایت وسیع را در میان نظامیان و عموم مردم کسب خواهد کرد - باین وصف فعالیت تبلیغاتی ماهرانه لازم خواهد بود تا افکار عامه پاکستان و جهان به آن عادت کند.

۳- وضع هنوز هم متشنج است و مستلزم احتیاط می باشد. اطلاعات مفصلتر شما مورد قدر دانی ما خواهد بود و باید بزودترین فرصت برای ما گسیل گردد. »

«در غیاب مدیر عمومی استخبارات»

«دگروال محمد ارشاد چودری»

خطوط اساسی استراتژی پاکستان در مورد یک دولت وابسته، از هر لحاظ، در متن این نامه بسیار مهم مدیریت عمومی استخبارات نظامی پاکستان ISI عنوانی آتشه دفاعی سفارت آن کشور، در پایتخت کدام کشور دیگر (که «وقف میوند بمنظور...» شاید بنا بر ملحوظات امنیتی از بردن نام مرکز کشوری که سفارت پاکستان در آن قرار دارد، خود داری کرده است)؛ وضاحت یافته است.

در هنگامی که دولت پوشالی از خود جان سختی نشان می داد، نصب یک حکومت جدید از جانب پاکستان در جلال آباد که بنیاد آنرا رهبران اجیر و وطن فروش جهادی بایست می ساخت - مورد نظر بود؛ مگر بنا بر علل عدیده؛ منجمله عدم موفقیت حمله نظامی نیروهای پاکستانی در همگامی با مجاهدین در جلال آباد، اندیشه یک دولت وابسته در جلال آباد را از سر طراحان نظامی پاکستان بدر کرد. آنان همانطوری که در نامه بسیار مهم و سری مدیریت عمومی استخبارات پاکستان نیز اشاره کرده اند، در حلقهات نظامی کابل رخنه کردند. این همان حلقهاتی بود که جنرال تتی خلقی به سمت نماینده ISI در رأس آن قرار داشت (۴).

افشای اسامی برخی از عناصر دولت کودتا، در واقع اشخاص مورد اعتماد ISI - که ذکری آن در حاشیه آمده - بدرستی می رساند که گردانندگان اصلی این کودتا علیه دولت پوشالی، تتی و دارو دسته خلقی اش بود؛ چنانچه عدم پیروزی کودتای تتی- کلبدین

بعداً روشن ساخت که چطور تمامی خلقی های تحت سرپرستی تتی و شرکاء در درون توپره ی حزب اسلامی پناه بردند، و از آن طریق همکاری و همسویی شانرا به ISI ابراز کردند.

ISI و CIA، این نیروی پرعقد، پر کینه، زخم برداشته و شکست خورده؛ (بشمول بخش های از آنان که افتخار عضویت KGB را داشتند و توسط CIA شناسایی شده و یا نشده بودند) را بنا بر علی که در زیر پیکره بندی شده با آغوش باز پذیرفت، و روی همکاری، صداقانه، شان در پروژه طالبان حساب باز کرد.

۱- داشتن تحصیلات عالی نظامی در اتحاد شوروی سابق.

۲- داشتن تجارب جنگی در نبرد های رویا روی با نیروی های مقاومت، تحت قوماندان ی نخبه ترین جنرالان روسی در افغانستان.

۳- داشتن مهارت و لیاقت در کارد برد جنگ افزار های پیشرفته و نوین.

۴- داشتن چندین سال تجربه در فن بسیج و سازماندهی نیرو (نظامی و ملکی).

۵- حضور پیلوت های ماهر در جمع آنان که شماری از پیلوتان در دوره ببرک - نجیب همرا با طیارات جنگی "میک ۲۱" شان به پاکستان پناهنده شدند [مسلماً عامل KGB نمی تواند که در بین این پیلوتان در نقش ناراضی و پناهنده، به پاکستان فرستاده نشده باشد].

۶- تضاد و تخاصم عمیق آنان با دولت شوروی پیشین، که ایشان را از قدرت برکنار کرده، و وابسته های پرچمی و خادی و سازی خود را به جای آنان گمارده بود.

۷- شناخت نسبی اینان از جغرافیای نظامی کشور و ویژگی های آن.

۸- داشتن نفرت عمیق شان از مردم - مردمی که بر علیه کودتای ننگین شان به پا خاسته و آنان را به سبب جنایات مدهش و بیشمار شان همواره مورد لعن و نفرین قرار داده و خواهان محاکمه این جنایتکاران جبون و بی رحم می باشند.

این جنایتکاران همان قسمی که در اختناق و سرکوب مردم خویش مشاورین خوبی برای متجاوزان روسی بودند، هم اکنون برای طالبان پاکستانی، نه تنها مشاورین خوبی اند؛ بلکه در ساحه عملکرد ها، در اغلب موارد، نه تنها رهنمون و رهگشای طالبان می باشند؛ بلکه هموند و همگام آنان در جنایت و سرکوب مردم و...؛ نیز می باشند.

در «ادغام تدریجی ساختار اقتصادی - سیاسی» که در نامه سری فوق تذکار یافته است، خوانندگان به خوبی آگاهند که دولت پاکستان چگونه پایه ها و نهاد های اقتصادی کشور، به خصوص مناطق سرحدی را منهدم و نابود ساخته و آن ساحات را همانند «صوبه سرحد»، محل داد و ستد و خرید فروش کالا های Pakistan Made in نموده، و کلدان بویناکش را به جای پول افغانی به گردش در آورده است.

پاکستان و مولودش (طالبان) که بر بیشترین ساحات کشور مسلط گشته و پروسه ادغام اقتصادی با پاکستان را تا حدودی انکشاف داده اند، به فکر «ادغام سیاسی» کشور افتاده، می خواهند «به تبلیغ ماهرانه» بپردازند «تا افکار عامه پاکستان و جهان به آن عادت کند»؛ مگر خودشان نمی دانند که پروسه تلاشی و تجزیه شان از مدت ها قبل آغازین گرفته است.

مردم ی در خون و آتش فرو برده شده ی ما که از خلق و پرچم و خاد و سازا و سر باند های ملیشایی، جهادی و طالبی و حامیان امپریالیستی شان [که هم اکنون افغانستان را در اشغال داشته به کشت و کشتار های دسته جمعی شان زیر نام سرکوب طالبان و القاعده مشغولند] تا آخرین حد ممکنه متفرند، و به امید انتقام از این وحشیان اجبر شده نفس می کشند.

بدون وحدت، همسویی و همراهی تمامی نیرو های آزادیخواه، دموکرات، و ضد هر گونه وابستگی که دلیرانه امر بسیج و تسلیح توده ها را پذیرا گردند، کسب آزادی سیاسی و اقتصادی، استقرار صلح و امنیت، وحدت ملی و استحکام دولت مستقل ملی، امریست به سان سراب در بادیه.

[نگارنده برای بیرون راندن قوای اشغالگر از کشور، جز راه کلاسیک مبارزه یعنی "سه اصل خلق" که در بحث های بعدی در رابطه با آن باید صحبت شود. کدام راه بیرون رفت از شرایط ای که امپریالیزم امریکا بر مردم و کشور ما تحمیل کرده است؛ راه دیگری را سراغ ندارد]. آذرویه (حوت ۱۳۷۶ - فبروری ۱۹۹۸) **پایان**

پانویس ها

(۱) یکتن از اعضای ISI بنام راجا انورکه در خارج از زندان باین شبکه ارتباط قایم کرده بود، در ماه جوزای سال ۱۳۶۲ در زندان پلچرخ بلک اول سمت شرقی با اعضای رهبری فرکسیون خلق در قالب زندانی در تماس مستقیم قرار داشت. نامبرده برای اطلاعات زندان نیز کار میکرد.

(*) یک تن از کدر های برجسته و مهم فرکسیون خلق... در داخل زندان پلچرخ روزی در وصف وطن پرستی صدراعظم شاه ولی چیز های گفت که به نکته ای از آن درنگ میکنم:

«بخشی از تحقیقات داکتر صاحب شاه ولی در خاد این بود که وی چرا از فعالیت مخفی اعضای حزب در پاکستان و هسته هایی که در آن کشور توسط اعضای حزب (خلق ها) تشکیل داده شده بود، به رفقای روسی گذارش نمیداد...»

دید وادید های راجا انور زندانی با اعضای رهبری فرکسیون خلق که مدتی با آنها یکجا در کوته قفلی های سمت شرقی بلک یک "همزنجیر" بود سوالهای زیادی را مطرح میکند.

(۲) صدیق راهی برادر نجیب، که خود یک تن از اعضای سازمان امنیت شوروی بوده و بنا به دستور آن سازمان در سال ۶۶ در لانه دومی اش یعنی شورای نظار می خزد (و در قوس ۱۳۶۶ امر باند جمعیت "استاد ریانی" به پیشواش شتافته خبر پیوستن موصوف را به مجاهدین، با شور ملاگونه پخش می کند) در صفحات ۳۷-۵۵ و ۵۶ اثرش "آیا نجیب را می شناسید" چنین می

آگهی

(بابا) به فعالیت آغاز کرد

با پایان رسیدن کارهای تدارکاتی، اینک (بابا) هم آماده فعالیت نشراتی میباشد.

"قطب نما" را نیز میشود در جای مناسب خودش در (بابا) مطالعه نمود.

- آدرس انترنتی (بابا) www.baaba.eu

- ایمیل (بابا) info@baaba.eu

نشانی جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان :

POSTFACH 2329
48010 MÜNSTER
GERMANY

- پست الکترونیکی "قطب نما" :

kotbnama@baaba.eu

- فکس: 0251 - 8905603

حساب بانکی
KOTBNAMA
SPARKASSE LANGEN-
SELIGENSTADT
KN. 0102272705
BLZ. 50652124
GERMANY

« قطب نما »

نشریه ایست سیاسی، مستقل، دموکراتیک و انقلابی.

برای پخش افکار و اندیشه های دموکراتیک و انقلابی و دیگر آفرینش های سیاسی، اجتماعی، ادبی و... به هر اسم حقیقی یا استعاری از صفحات « قطب نما » بمثابة تریبونی آزاد استفاده نمایید!

« قطب نما » را بخوانید، به « قطب نما » نامه بنویسید، « قطب نما » را پیگیرانه انتقاد کنید و بدینسان نقش خودتان را در بهبودی، تنوع و ارتقای کیفی مطالب آن ایفا نمایید! برای اینکه نشریه تان، واقعا « قطب نما » و زبان گویای هر فرد آزادیخواه و انقلابی باشد، به همکاری و مساعدت های مادی و معنوی خود شما، نیاز انصراف ناپذیر میباشد.

پیگیری در کار « قطب نما » و نشر آن در فاصله های زمانی کوتاه، مستلزم کمک های بی شایبه مالی شماست.

چاپ « قطب نما » فقط با حق عضویت ها و اعانات اعضای « جبهه... » تمویل میگردد؛ برای صرفه جویی در هزینه های پستی، « قطب نما » را، خود تکثیر و توزیع نمایید!

مضامین نشر شده در « قطب نما » الزاما، نمایندگی از موضع « جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان نمی نمایند، مگر آنکه به امضای « قطب نما » یا هیئت تحریرش باشند؛ مسولیت هر نوشته را نویسندگان آن به عهده دارد.
